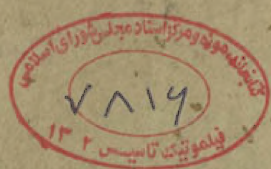






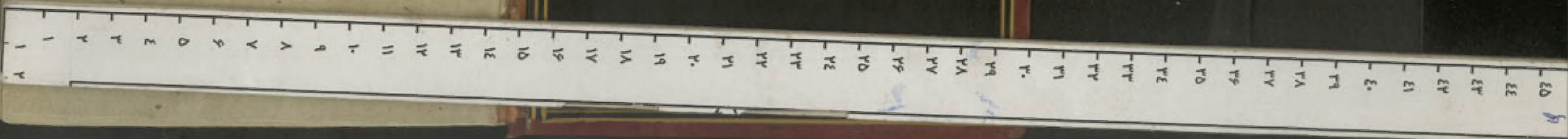
۸۳۲  
ق-۷



۱  
۱  
۸  
۸  
۳  
۵  
۶  
۸  
۷  
۶  
۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۵۱  
۶۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۸  
۱۸  
۸۸  
۸۸  
۳۸  
۵۸  
۶۸  
۸۸



۸۳۲  
ق-۷





تعارف و احلا  
نقشہ

۱۱۲

۱۶۷۳۱



۸۳۲

۷۵

مقدار مععارف

بسم الله

۱۶۷۳۱

بسم الله

بسم الله

معروف بکتاب مکتوب نظر مکتوب فکر امر و نهی عقاید و مبادی احکام  
مکتوب قواعد فصاح اعلیٰ فصاح مبطل صفیو سنوات خدمت اعلیٰ  
نظم و نظم غار خانه و نظم و مضافاً به کتاب فطره و غیره

کتاب

در زمین فصاح



مکتوب معروف بشکر

بسم الله الرحمن الرحيم و السلام على رسول الله و بعد برادران افتاده ایم  
بابای و معوی نزد بکت بان شده که حضرت علیه الصلوة و السلام خبر داده که  
آن صبح مسلمان است چون داخل شب شد کافر میشود و شب مسلمان است  
چون داخل صبح شد کافر میشود اعوذ بالله و اعوذ اهل بیتا و اعبائنا و سایر  
المسلمین و ما بلغنا الله تعالى ذالک العصر آمین و این عزیز از النفس  
همدای است بدلیل حدیث که ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که ما اهل  
مسلم لانجده پس بید افضل من کلمة حکمة بین بده الله بها صدق او برده  
عفی ر دگ یعنی نسبت مسلمان فی که همدیگر بری اخ خود بفرستد افضل تر از کلید وینه  
که جان بکشد خدای تعالی همدایت او را زیاده کند و یا او را از هلاکی ر د نماید  
برادران همه مکتوبات محبت خودتان ازین نوع همدیگر است و ازین جهت  
که اعلام برادران است بعیوب خودشان نیز از افضل همدیگر است زیرا  
مرویت که امام عمر سیسته از خدیفه و سلمان فارسی علیهما الرضوان  
از عیوب خود پرسیدند و میگفت رحم الله امرأه صدی الی عیوبی  
پس میگفت اما چنین دوستان نادر اند یعنی اگر از سر کینه و حسد و تنگ  
نبار و باخلاص کسی برادرش خود بگوید فلان عیب دارند البته از

افضل

افضل همدیگر است و آنکس که وعظ شمی باین مکتوبات من بدیند بخیر ترین  
دوستان و رفیقانش بدانند زیرا حدیث است خیر جلسا نگم حق  
ذکر کم الله سر و بیده و زاد فی علمکم منطقه و ذکر کم الاخرة علمه  
و حق است که حدیث کوشی بو عطف آن خیر الجلسا در دهن چون علامت کمال  
ایمان است زیرا حدیث است که از اعظم اخلاق حسنه مؤمن است که اصلا از  
استماع خبر دین سیر نمیشود نمی بینی خدای تعالی در کلام مجید فرموده  
و ذکر فان الن کسری قنفع المؤمنین باین وعده خدای تعالی اختیار  
ذکر این هم وعده تا دو عید تا عرض برادران نمودیم مرویت که جابر رضی الله  
عنه کریم میکرد از و پرسیدند که این کریم از چه گفت بری مسلمانان و اسلام کریم  
میکنم دلم با و میسوزد زیرا از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدیم فرمود و دخل  
الناس فی دین الله افواجا و یخرجون افواجا برادران خروج از دین  
بار القاب منکر و ترک معروف میباشد ذکر هیچ نمراد اینکه ناس کافر میشوند  
خصوصا ازین حال بدتر این است که منکر را بمرکوف بدانند و معروف را بمنکر  
و این عیسان لفتخ حدیث مغلاق خبر و مفتاح شرانده و هم علامتی منافق است  
بدلیل آیه و المناخون و المنافات بعضهم من بعض یا مرون



بالمعسر وبنمون عن المعروف حدیث است که در آخر زمان حفظ  
دین چنان زحمت میشود که هر چه بکف دست بگیرد و بان تا ذی تحمل کند  
در می نگیرد در آن وقت که دین خود را بگیرد و در گشت نگیرد ابر پیچاه مسلمان  
دارد و صحیح به عرض کردند ابر پیچاه از خودشان فرمودند بلکه از شما ای عزیزان  
بخارج ازین دولت مگر کسی دین خود بگیرد و بسخط خدا دنیا پیدا نکند عن  
ابی هريرة رضي الله عنه باقی علی الناس زمان لا یسلم لکن  
دین دین الله امن هر رب بن دین من مشایق الی مشایق  
ومن حج الی حجر فاذا کان ذالک کنالک لم یقل المعیشة الا بسخط الله  
فاذا کان ذالک کنالک کان هلاک الرجل علی ینی ووجهه  
وولس هوان لم یکن له نروجه واولاد کان هلاک علی ینی  
البوید هوان لم یکن البوان کان هلاک علی ینی قرینه او الجیران قالوا  
کیف یارسول الله قال یصرونه لبطیق المعیشة فعند ذالک یورد  
لنفسه الموار وکنه تملک فیما لنفسه ای عزیزان حدیث آمان

که ضیق

معروف

که ضیق معیشت ندارند خودشان بموار و مملکت بامثال التزام میارزند  
معلوم بنی عام شده این دین پاکیزه و خیرترین هم ادیان صحیح است  
لوما فیوما در تناقص و نابود است حدیث بزرگ ترین شعار اسلام چون  
جماعت و جمیع که امر خدا و رسول است در مسلمانان واجب گردانیده که با  
شکار کرده شوند در غالب اکن رفع شده و سبب باستغراق در  
فکر دنیا و غفلت از خدا بخمال دل کبار نمیباید که دینمان در تناقص و نا  
بودی است تا که متأسف و در حجابیتش کوشیم ان الله وانا الیه مرجعون  
و بمرتب رسیده ایم که نزد غالب ناس منکر دین معروف و معروف دین  
بنکر شده مردیت که قیامت نمیباید تا ستم امر روی ندهد بیکه از و یا  
فرموده که منکر دین نزد امت معروف میباشد و معروف منکر و وقته  
تناقص دین شده و مبالاست بآن شد ضررش این است که مردیت  
لا تقول قول لا اله الا الله من فح سخط الله عن العباد حتی اذا  
انزل بالامنزل النبی لم یبالوا ما نقص من دینهم اذا سلطت  
لهم دنیا هم فاذا قالوا عند ذالک لا اله الا الله قال الله لهم کن بنعم  
وفی روايته زیادة لستم بعباد فین حدیث ذکر لا تقول لا اله الا الله  
یمنع العباد من سخط الله ما لم یؤثروا صفة دنیا هم علی دینهم  
فاذا آثروا صفة دنیا هم علی دینهم ثم قالوا لا اله الا الله مردت



علیهم و قال لهم کن فتم یعنی قول لا اله الا الله ختم خدای تعالی از بندگان  
رفع میکند تا از حرص دنیا و غفلت از خدا کار ایشان بجای رسد که از  
لفضان و زبان دین پاک ندارند و اختیار قانع دنیا بر دین کنند و هم  
شاهی و فرج ایشان سلاست در دنیا باشد نه دین پس در آن حالت  
چون کلمه لا اله الا الله بگویند حضرت قهار جل و علا میفرماید که دروغ  
میگویند و در ایمان و کلمه شما دین هادی نیستند و درین عمر  
خدا تعالی کلمه طیبه را بر آورد میکند و فضایل این کلمه طیبه در  
در مکتوب ذکر بیان شده باطلاع بر آن فضایل فرس عظیم را دین  
سپهر قایلش معلوم میشود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
نشان این خشنماکی و نتیجه این بی باکی در حق منافق دین فرموده  
که ان الله تعالی اذا غضب على امته ثم لم ينزل بها العذاب  
غلت اسعارها و فقرت اعمالها و اكسد اموالها  
و حبس عندها اطوارها و لم یغزن انهارها و سلب علیها  
اشراقها و كثرت فسادها و امتدت جور سلطانها ففقد  
ذلك لا یترک اغنیاءها و لا یغف سلطانها و لا یصل فقرها

و این یازده امر که روی داده اند که نتیجه اند و علامت خشنماکی خدا از  
ماست و یکی از اسباب تنقص دین این است که نزد اغلب مسلمانان  
منکر معروف و معروف بمنکر شده چنانچه گفتیم مردیست کیف بکم  
اذا طغی فسادکم و فسق مشیابکم و حرکتکم جهادکم قالوا و ان  
ذلك لکائن قال نعم و ان فی نفسی بینه و اشد منه قال و ما اشد  
منه قال کیف بکم لم تأمر و ابا المعروف و لم تنهوا عن المنکر قالوا کائن  
ذلك قال نعم و ان فی نفسی بینه و اشد منه قال و ما اشد منه قال  
کیف انتم اذا رءیتکم المعروف منکر و المنکر معروف و افا کائن ذلك  
قال نعم و ان فی نفسی بینه فصدق ذلك لئول الله تعالی به حلفت لا  
یتجنن لهم فتنة یصیر احکام فیها حیوان یعنی رسول الله فرموده  
چگونه باشید شما آن زمان که زمان شما طغیان کنند کردن کچی شوند و جوانان  
شما به فسق و فجور مبتلا شوند و شما ترک نماز کنید و به لذات نفسانه  
مشغول شوند گفتند یا رسول الله آیا این خواهد بود فرمود بلی گفت قسم  
بخدا که روح من بید قدرت اوست ازین بدتر خواهد بود گفتند ازین  
بدتر چه باشد فرمود چگونه باشند آن زمان که ترک امر معروف کنند و مرد



مرا از منکرات منع کنند گفتند این خواهد بود فرمود بایه و قسم سابق فرود  
که از این مشکل تر بدتر خواهد بود گفتند از این مشکل تر چه باشد فرمود چه  
گویند باشند حال شما آن زمان که معروف را منکر دانند و منکر را معروف خوانند  
گفتند آبا خواهد بود گفت بایه و قسم سابق را باید نمود که حق تعالی گویند  
یا کرد که بغزت جلال خودم آن قوم را بیلاک گرفتار کردم که دانا بآن  
در آن بلا مستحیر گردند و اولیاء الله قدس الله اسرارهم این دعا را در  
ساقه انده اللهم انی اعوذ بک من شتر الزمان یتمم و فیه صغیر هم  
و لطیف الامل کبیر هم و اقرب فیہ اجمالهم و بیرون انوارهم علی  
سوی فلک بنورهم و حدیث سابق که فرموده طبعی نفسا کم فرارش  
این است که حدیث روایت شده لا یفلح قوم تکلموا امر و سکروا یعنی  
بازگشت نیابد آن قوم که بحکم زمان کار کنند و آخر حدیث سابق که گفت  
منکر معروف و معروف بمنکر میشوند چون بعضی احکام شرع میان خلق  
بمنکر گردیده شیطان ملعون و شیاطین کفره و دل خارج احوال من  
خوف ظاهر مقبول در میان خلق انداخته اند مثلاً قتل قاتل منکر گفته اند  
باینکه نفسی کشته شده چرا کشته بد و نفسی برسد و بکشتن قاتل مقبول  
زنده نمیشود بظن این حرف موجب است و بیاطن فساد است زیرا  
خدا فرموده و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب حیاة

مخلوق در این قصاص است به قصاص سه قتل و مقبول میشود و یا اولی الالباب  
الباب است از این است که عاملان بغیر این حکم بایست و بعضی قتل بی  
عقلند و سابق که قصاص در بین بوده در یک سال اتفاق میشد از وی بایست  
شد زیرا یک یاد و مقبول مقبول میشد باینکه پس از رفع حکم شرع که  
قصاص است در بین و لایست هزاران کشته شدند و وارستان نه بقصاص  
و نه دیت ندیدند و بریدن دست دزد منکر شده گفته اند نفس البصالح مردود  
و نفس از مال شریف تر است حیث است بر سر مال البصالح برود و بدین این است  
برای تنبیه خلق تا دزدی نکنند و در چند مدت محبوس شود و بایست نفس میشود  
و مقصود هم اجرا میگردد مع آنکه آنکه آباء و اجدادشان دزد نبوده اند  
چون خانه نشینان حال دزد شده اند و قضای باین حدیثی و مدعی علیه  
و ترکیب شود حسب الشرع الزم معلوم من جمله برای مدعی جرح شود  
شرعاً جایز شده و هم معروف و مشروع است و حال منکر شده بمقابل  
آنها استنطاق احداث شده بسیار در استنطاق شود و عدول  
حق و صلی و بطول مدّه حرف موافق بیاید او ناچار باشد که از شرع بآن پیروی  
نمیشود و جرح میکند هزاران دعوی حق باطل میکرد و عید میداد از  
لسان الغیب در بین مدّه مروی شده اند که و حکموا بغیر حق و بسیار  
اتفاق میشود سبب بطول استنطاق شاهدان برسان میشوند مدعی



به چاره معطل میماند شایه آن میروند بسیار آگاهدارم که رفته اند حتی  
فوت شده و این احداث استنطاق مملکتان را خانه ویران کرده و این منکر  
بمعروف شده و دل آن الغیب حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر داده  
که امت عمل برمی میکنند چون این زمان عمل برگی کافران شده عن اجی  
بریره رضی الله تعالی عنه تعمل هن ه الا ائمته برهمة بکتاب الله  
چون ایام صحابه ثم تعمل برهمة لیست رسول الله چون ایام مجتهدان  
تا این زمان ثم تعمل بالارگی فاذا عملوا برائی فقد ضلوا و اضلوا چون  
این آخر الزمان و بتکرید کثارت حدیث را که برهمة در فورة ماله  
لقرموده اثارت بقوار شدن این حالت است و این حالت تازه  
ظهور کرده عمل برائی کفره و دل خارجه مقبول طبایع شده لقب  
از غیرت امت که رضاشده اند و کبار الحاح در استعای رفع  
این حالت نکرده اند و در زبان سوزد و تفصیل منبایم و در افاض  
ایران و شاه ایران رعیه عودس از مذهب نبیث خودشان  
محکم گرفته قانون عودس را قبول نکردند پس حضرت سلطان تازه  
سلطان عبدالحمید در سنه ۱۲۵۵ در سنه جلوس کرده دامه عزه و تحلل  
مراده و وسیع مملکه این قانون را که بمقابل شرع وضع شده بود در رفع  
کرد

معروف منکر

کرد و احیای شرع شریف نبوی نمود و نصرت دین داد و برکت این رفع  
اعداد شود آمین و برکت احیای شرع و به تسلط سلطان سالی قایل  
کرد و آمین و نصرت دین داده و عده قرآن است که نصرت دین دهد  
خدا نصرت او دهد و کسی که بآهسته برود شرعا ممدوح است زیرا اخذای  
لغالب صریح کافی کرده که بوقار و آهون برود قال لغالب یحییون علی الارض  
هونا و اذا خا طهم الجاهلون قالوا سلاما و قال لغالب و اذ قضی  
فی حبشیک شیطان ملعون بمیان خلق الله اخنه که این مرد منکر است  
معلوم تکبر مذموم است باید بر جیفانه برود و وقار ممدوح به تکبر مذموم  
حساب شده و آن معروف منکر گردید حدیث است لبس البس فی حسن  
اللباس و لکن البس اسکنه و الوقار یعنی حسن لباس به نظر وقار  
بخش حساب نیست و وقار سکینه حسن است حدیث در سرعت در مش  
میرد بهما و حسن مؤمن را و عیش منکر حرام بین اهل ضالیع بمعروف  
شده و شیطان بدل ایشان از اخنه و میگویند و قتی صنعت را محکم  
کنم نان از بجهنم و زنج گفشی پلید باید و قتی لغزش برسد از پای بکشد  
دو وجه معروف است یکی را حق میدهد امر حدیث چنان است و یکی مبادا  
گفشی بخش باشد فرشی بخش شود و نماز بر سرش فرشی بخش نماز باطل نمیشود  
و یا لوالش بمیان مسئله شرعی است و قتی بخش عرفا نزدیک مصلح باشد



مفوت ثواب نماز است و شیطان بمیان مسلمانان انداخته وقتی  
بزرگ مجلس کسب بکفش مجلس بود بدش زحمت آید بکمر است  
و برای دفع بکفش نزع نکند و هم چه لازم دوباره زحمت کشد کفش  
بپا کند با وجود ادب خلع کفش است کما قال تعالی فاخلع نعلیک  
و صاحب کنز العباد روایت کرده اما ظاهر اثر است حدیث نیست  
که آداب طعام خوردن بعضی فریضه است و بعضی سنت است و سبب  
و نهی و مکروه اما سنتی آن از بیت سه زیاد تر است یک نعلین  
کشیدن وقتی اکل حال بمنکر شده و یک بیت کفش واسع باشد خوب است  
حال این معروف منکر شده کفش را تنگ کرده اند حتی بتعب نزع  
میشود و حدیث است التعلوا و خالفوا اهل الکتاب یعنی نعل بپا  
کنید اما چون نصاری شک باشد بر سر و فرشی نزع نکند و لباس  
زندان چنان شده که زمین را میمالد البته در خانه رزق مرغ بسیار است  
و بجن اطفال میباشند اما ملوث میشود و نتیجه این اسراف  
حرام بطلان نماز است و شیطان بمیان خلق انداخته زیر جامه  
زنان ظاهر شود عیب است قبا و قتی زمین مالید زیر جامه را  
میپوشد و در قرآنی و شاید کف فقص نازل شده و اگر زنی  
اقتدار داشت و دامالش زمین نمالید کارش نزد عوام زنهار

منکر است آن معروف منکر شده و هر زنی که حجاب پیوشد حجاب  
معروف واجب است مرد و زن لف از وی میکنند میگویند  
بدیده است به جمال است روی جمالت ندارد روی میپوشد و این  
معروف واجب منکر شده و منکر حرام است کشف روی است معروف  
شده تکبیس البیس حیث این است اگر شوهرش منعش کند از کشف  
حجاب برای مخلوق باو میگویند این نامرد خان کجاست و جامه  
سنت است و در ازیش نازل نواز پیوشد لقمه دارد یکی  
هر وقت زیر جامه در مقابل عورت بدن مثلا بالای زانو شق شده  
مبطل نماز است اگر جامه دراز باشد ستر عورت میکند و یک در جامه  
کوتاه باشد و قبای دراز داشت و قتی رکوع و سجده جمشه انبش  
و جمشه قضیب ذکرش و چاه بین البتین و مقابل مقدسش هم ظاهر  
میشود نزد اصح گرایه شده دارد و نزد قول ضعیف حرمت دارد  
و معلوم چند عیب کجی دارد و به جای است و این منکر معروف شده  
و در اغلب سنجق امالی قبا دراز ندارند و با قبا اصل ندارند  
جامه را بسیار کوتاه دارند او را معروف شده و کسی جامه دراز داشت  
میگویند این نامرد زانی است چون زنهار جامه دراز دارد و بزرگان  
در طلب سخره و تعد از نیم ملا و سبدان و غیره و خلفای طرابلس



میکنند و او را بر بنی رعیه میگردانند شیطان تکلیف کرده که آیا  
او مسلمان است و او کافر و منکر است که چون او نباشد و خدا قبول  
ندارد همه مسلمان مساویند و معلوم بقرون و بحديث و عرف مقرر شده  
که امتیاز دارند قال تعالى هل یستوی الذین یعلمون و الذین  
لا یعلمون و قال فانشرها بفرع الله الذین آمنوا الی قوله تعالى  
و الذین من اولو العلم در جایت و قال صلی الله علیه و سلم فی التماس  
مناف لکم و او را اساس دینند و اساس آن اساس حرمت و غیرت است  
و فتنه بدین لغوی با غیر مساوی شده و مردمی با و ناممکن نمیشود و دین  
ضعیف میشود و بلکه در جاهای آن روی دهد دین بنیها و خدا فرموده  
الذین من ان مکنا هم الی قوله و امر و ابی المعرف و نهی عن المنکر  
آنانند اگر منکر و حرمت با و با بدین مردمی میکنند لکن خدا امر  
بحرمت و اعزاز او را فرموده و بحرف شیطان که آیا او مسلمان و آیا او  
کافر اند که مساوی نباشند احترام او که معروف است باین حرف  
شیطان منکر شده و معلوم مثل اسلام یا غیرت میخواهد چهار بار  
حفظ از مغفله و ساقی آبباری کند تا خشک نشود و در هم میوه دارد  
شود و عمار منوره مثل چهار حجابت ملک ملته از مفران

خارج

معروف بنکر

خارج میکنند و علی او دایم طلاق نمیکند از دین خودشان دین عدم  
شود و شیطان ملعون بدل رجال انداخته که این مرد و طایفه لکار دین  
نمایند نویسنده زبیده اند هر چه بآنها داده شود ضایع است و گفته اند  
که طلبه زیاد شده اند از خوف فرقه است باین حرف رجال سلطان امر  
با دخال او را در فرقه کرده اند در بابی آنچه به علی و و طلبه ممکن میشود و عساکر  
نشد پس چنانچه بحرف به حدایت ترتیب نظام واجب است  
نکثیر او را نیز لازم است باین تسویل شیطان فی تقلیل او مانده مساوی  
قرار نامعطل شده اند به ملاک بدست نمیرسد که برای او با لغو قسم و من جمله  
شروع کشیدن بچشم بعیب و منکر بمیان خلق افتاده حدیث مدحش میکنند  
این معروف باین سبب شیطان او را بمنکر گردانیده و منکر شده و میگویند  
این مرد با عرض مسلمانان لغو دارد و فتنه گشت نبویه عیب باشد  
در روی زمین هیچ عیب نیست و شتمت عا طلس است مگر که است  
حتی نزد قول واجب است نزد بزرگان عیب و خفت و کم و قار که است  
لکن شتمت بچک حقیر و منکر است اگر بزرگی شتمت بچکان  
باعدت کرده خلق میگویند این مرد لایق بزرگی نیست مردی بیک است  
شتمت عا طلس مردی بکاره و سلام از بی کار تا میکند و قار ندارد  
و حقیر فقیر نه ندارد شتمت عا طلس بزرگ و با سلام بزرگی کنند



و این دو معروف منکر شده حدیث است اذا اعطس احدکم  
فلیشمتہ جلیب یعنی زerk باشد شمت کدا باشد شمت  
زرک کند امر پیغمبر است صلی الله علیه و سلم پس عمل این امر منکر شده  
و هم در شهر کاشه روز و ارت میت لغزیه داشتند لایان فاحی  
برای میت خوانده میشد حال این روایت مرضیه عجیب شده میگویند  
لقد بلغ خلقی است و عجب است در مجلس بزرگان صلی الله علیه و سلم  
و بگویند الفاحی و این معروف منکر شده اند پس عمل باین امر منکر شده  
خبرها سلام چند احادیث در فضیلت روایت شده مرویست که خدا  
تعالی سلام را به تحییه آیت من کرد انیده یعنی مرا آیت تحییه داشته  
سلام نماز آیت من است مثلاً الباقی تحیه عرب العم صبا جوده  
مرویت کسی که رسیده بار رسول الله چیز موجب دخول جنت است  
جواب فرمود افشای سلام و اطعام الطعام و الصلوة باللیل  
و الناس نیام حدیث در فرمود بسیار سلام از یکدیگر کنند تا مودت  
و محبت در بین شما پیدا شود حدیث در وقت و مسلمان ملاقی  
شدند یک سلام برد کرد در کلام رویش بصاحبش خوشتر بود نزد  
خدا و ستر است پس که مصافحه کردند بر او عاصه رحمت نازل میشود  
مرویت هر کسی گفت السلام علیکم ده حسنات بر او نازل شد

میشود

میشود و رحمت الله زیاد گفت بیت حسنات میباشد مرویت که باید  
صغیر سلام بر گیره کند و ما بر عاصه یعنی آنکس مرویت سلام کند بگوید  
و بزرگ بر عاصه چه کند باشد و بزرگ حال بزرگان بخیل میکنند سلام  
بر کدبان نمیکند منکر میدانند حدیث ذم تارک السلام کرده و حدیث است  
یک از کسی که از یک کس بخیل تر است آنانند که بخیل سلام میکنند که اگر سلام  
بر بزرگان کند خشنک میشود بیکر میدانند و کدبان میگویند سوادب است  
معاذ الله وقتی سنت نبوی سوادب باشد در روی زمین ادب است  
و تصق اصلاح سنت است و معروف اگر در مجلس بزرگان کسی لحق  
اصلاح کند خنده باو میکنند بجای بزرگ لحق کند و هم طعام خوردن  
بدست منکر شده و بقا شیخ بخورند هر دو معروف منکر شده اند و توتی  
و مواده کافران منکر حرام است بمعروف شده میگویند کینه کری بالنویس  
عباد مذموم است سلام کینه با مخلوق مستحسن است و این تخلت  
حریت نام منها ده اند با وجود در فرق و عبید بتوتی کافران نازل شده  
قال تعالی کفرنا ناکم و بل بیننا و بینکم الصلوة و البغضاء و ابدا  
روی آن ابا موسی عامل بود بمیدینه آمد امام عمر رضی الله عنه خليفة بود  
کاتب اش نصرانی بود امام اورا دید پس امام زهر ابا موسی کرد حقه  
خریش مخوف فرمود باید اگر امام نصرانی به تقریش کنند زیرا خدا تعبیر

معروف منکر



او نگارده و نباید او را لا امین سازند زیرا خدا او را بخاین حساب فرموده  
 پس این آیت را خوانده یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اليهود و النصارى  
 اولیاء اولیاء الذین ذکر بالاسماء الذین آمنوا لا  
 تتخذوا اليهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من  
 یتولهم منکم فاند مناهم الالبس یعنی اعتماد بر او را نکند و معاشره بکند  
 او را ننماید و او را سبب باخدا در دین باطل خودشان دوستان  
 بگردانند و اتفاق بد شمنی شما دارند پس از هر کس از شما موالات  
 او نکند آن کس از و تاست و آخر این آیت تمهید بد شده است  
 در مورد و محاسبه او را ان الله لا یهدی القوم الظالمین  
 یعنی ظلم بر نفس خودشان کرده اند بموالات کفار و آیات ذکر  
 و یضل الله الظالمین مفسرین گفته اند یضل الله عند الموت  
 اعادنا الله و زیاد ازین ضلالت در آخر خلافت دلتوی او را که حکمران  
 بمعروف شده او را را مأمور بر روح و کار و باری مسلمانان میکنند  
 نیز منکر است و این مأمورین منکر بمعروف شده و قال لقائے  
 و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً و در  
 و نمیکند الله خدا برای کافران بر مؤمنان

چند مواضع در قرآن نهی از تولی او نگارده پس از نهی از تولی

در بعضی

معروف بکفر

در بعضی آیات و التو الله فرموده و در بعضی مواضع قال الله لقائے  
 و یخذلکم الله لفسد فرموده و در بعضی مواضع ذم مؤمنان بنی  
 اسرائیل کرده بتولی کافران قال الله لقائے تو کثیر منکم  
 یتولون الذین کفروا لیس ما قد قت لهم الفسهم ان یخط الله  
 علیهم و فی العذاب هم خالسون یعنی متعرض سخط الله نشود  
 بخالفه او امر و لواهی او و بموالات اعدا او و ذم زیاده ترک تعلیق  
 ایمان آوردن آن مؤمنان بالله و رسولش و آنچه بر بنی اسرائیل کرده باین  
 تعلیق بسته که تویی او را نکند کا قال لقائے در جنب آیه مذکور و لو کالوا  
 یتؤمنون بالله و البقی و ما انزل الیه ما تتخذوهم اولیاء و لکن  
 کثیر منکم فاستقون و از امام عمر منقول است فرمود بر بنی کینه از عباد  
 یهود و نصاری و بد رسته سخط الله در مجامعتشان بر او تا نازل میخورد  
 و مخالفه او را نکند مبادا متعلق به بعضی اخلاف پلیده او را بشوند و بد  
 استو کتب و بر وایتی تبعات سنن من قبلکم مرد نصاری است مشهور  
 مشهور ذریعاً ذریعاً کتابت است در شدت موافقه او را اول باول  
 در معاصی و مخالفه او امر و لواهی خداست و ان احد هم دخل  
 حجر ضبت لن خلم و حتره لو ان احدکم جامع امره بالقرن



لَفَعَلْتُمُوهُ وَلِسَانُ الْغَيْبِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ابْنِ خِرَادَه وَهَم  
صَادِقِ آمَدَه لَقُلْ هَت كَخَذَلُوهُ عَلَيْهِ الرِّضْوَانُ لِعِبَادَتِ بَكِهْ اَز  
تَالَعَيْنِ رَفَتْ دَرِخَانَه چِرِي اَز رِي نَهَارِي دِيْدَه خَشْتَنَاك بَرَكْدِي  
اَيْنِ تَالَعِي چِنْدَه كَا دَخِلْ شَدَه قَبُولْ نَكْرَه وَكُفْتَه كِه اِسْلَام بَايْنِ مَرْتَبَه رَسِيْدَه  
رِي كُفَارَه دَرِخَانَه شَان بَا شَدَه مَن رِي بَايْنِ خَانَه مَكْنِي كَم بَرَادَرَان  
بِه تَبْعِي كَا فَرَانِ ضَرَرِ مِرْسَا نَهَضَرِي دِيْنِ بَصَرِ حَسَابِ هَت  
لَوْحِي كَرْدَه مَسْجِدِ هَيْبَتِ مَكْرَه اَنْدَه بَكْفَشِ چُون سَرِي خَرِيْر وَجَكْرَه  
چُون دَنْدَانِ اَوْ كِه بَرِيَانِ كُرْدِي بَرَه مِي كُونِيْدَه ضَرَرِ عَظِيْمِ تَرِ بَعْقِ بَحْشِ  
چِرِي دَرِ سَتِ كَرْدَه اَنْدَه بَلَاكِ اَلَشِّ سَبِيْلِ مَخْلُوْقِ دَرِ بَغْلِ مِي نَهَانْدَه  
نَمَازِ تَالِيْشِ هَم بَا طَلِ اِسْتِ وَاَز مَالِكِ بِيْنِ دِيْنَارِ لَقُلْ شَدَه كُفْتَه  
خُدَايِ تَبَارَكْ وَتَعَالَى وَحِيْ بِيْنِيْ اَز اَنْبِيَا كُشِيْ اِسْرَائِيْلِ كَرْدِ لَقَوْمِ  
خُوْدِ كُوْدَا خَلْ لَشُوِيْدِ بِي جَاكِي دَشْمَنَانِ وَبِي اَسْ دَشْمَنَانِ مَن نَبُو  
لَشَنْدَه سَوَارِ مَرَكَبِ دَشْمَنَانِ لَشُوِيْدَه اَكْرَه جَانِ كُنْدَه بَا عِلَاوِ مَن  
لَشُونْدَه مَرْدِ لَيْتِ خُدَا وَحِيْ بِيْنِيْ فَرَمُوْدَ اِبْغْلَانِ عَايِدِ بَكُو اَيْنِيَكِه  
رَكْ دَنِيَا تَوَاصُّفَه كَرْدَه رَا حَقِ خَوَاصُّفَه دَايِيَكِه مَن قَطْعِ لَسُوِيْدِيْ مَن  
شَدَه عَزَّتِ بَا فَتَه لَيْسِ اَز اِيْنِجَه مَن بَرَكِيْ اَوْ دَارِيْمِ چُو كَرْدَه كُفْتَه  
يَا رَبِّ اِيْنِجَه بَرَكِيْ مَن دَارِيْ هَيْبَتِ فَرَمُوْدَه اَهْلِ عَادِيْتَه فِيْ

عَدَوَا لَيْسِ مِي كُفْتَه وَعَزَّتِيْ لَّا اِنْبِيَا لَرَهْمَتِيْ مَن لَمْ لِيْعَادِيْ فِيْ عَدَوَا  
وَشَيْخِ نَشَانِشِ دَرِ جَلِيْتَه دَرِ بَحْثِ جَمَاعَتِ اَز نَصْرِ شَفْعِيْ عَلَيْهِ الرِّضْوَانُ  
لَقُلْ كَرْدَه كِه تَرِيْ بَرِيْ دِيْ وَكُفَارَه دَر دَارِ اِسْلَامِ رَوْتِ هَت  
وَالله اعْلَمُ مَقْصُوْدِشِ اَيْنِ بُوْدَه كِه اَنَكْسِ بَدُوْنِ عَذَرِيْ بِمَجْرَمِ كُفْرِ  
وَاِيْلَكِ كُفْرِ مَتَرِيْ شُوْدَ فَعْلِ كُفْرِ كَرْدَه مَرْتَبَه مِي شُوْدَ وَاَكْرَه چُون لَقَطْمِ كَمَلِ  
لَقَطْمِ بَدُوْنِ مَكْنِ نَمِي شُوْدَ مَتَرِيْ وَبَرِيْ اَوْ مَاسُوْدَ فَرَزَنْدَرِ دُوِيْدَه  
بَعْدِ اَدْرِ فَنَمِ كِتَابِ كَهْنَه اَوَّلِ اَخْرَشِ نَبُوْدَ بَدَايِمِ مَعْجَزَتِ هَت يَانَه حَدِيْتِ  
رَوَايَتِ كَرْدَه بُوْدَه كِه قَاوُنِ اِيْلَكِ كُفْرِ بِيْدَلِ شَرْعِيْتِ اِسْلَامِيَه اَهْدَا شَدَه  
مِي شُوْدَ وَبَايِيَكِه صَادِقِ آمَدَه لَقُلْ بَقِيْ كَرْدَمِ كِه حَدِيْتِ بُوْدَه وَاَكْرَه نَهَانْدَمِ  
بَكْدِيْتِ اَوْ رَا بَنُو لَيْسِ كِنَا هَكِيْرَه اِسْتِ وَظَهِيْر وَكُوْمَكِ اَيْنِ حَدِيْتِ دَرِ  
جَمَاعِ الصَّغِيْرَةِ اِسْتِ كِه لَقُلْ اَمْسِيْ بُوْهْتَه بَكِتَابِ اَللّٰهُمَّ لَقُلْ  
بُوْهْتَه لَيْسَتِ رَسُوْلُ اَللّٰهُمَّ لَقُلْ اَمْسِيْ بَا اَرِيْ دَرِ بِيْنِ فَوْزَه  
اَيْرَه بُوْهْتَه لَقَوْمُوْدَه قَاذِرِ اَعْلُوْ بَا اَرِيْ فَعْلِ ضَلُوْ وَاَضَلُوْ بِنَكْرَا شَدَه  
بَعَارِ كَرَفْتِيْ اَيْنِ قَاوُنِ مَذْمُوْمِ هَت وَ مَن جَمْلَه پِيْرَانِ اِيْلَكِ بَرَه مَبْخُوْضَه  
وَدَرِ مَكْمُوْرِيْتِ شَدَنِ اَوْ دَاوَمِ اَوْرَتِ بَا دَا مَطْرُوْدِنْدَه وَ مَعْرُوْفِ  
كِه لَوْ قَرْدَمِ رَا بِيْعَمِ اَوْ دَا هَت مَن كَرْدِيْدَه صَدَقِ رَسُوْلِ اَللّٰهُ صَلَّيْ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
مَرْدِ لَيْتِ اَنْ مَن اَجَلَالِيْ لَوْ قَرْدَمِ الشَّيْخِ مَن اَمْسِيْ لَعَنِيْ بَرَسِيْ اَز اَجَلَالِ



من است از قریب از امت مودیت لن قوالو انجو ما اجبتم  
خیال کم دهر فتم لهم الحق خلق میگویند مرد پیر عقل کند دارد  
لکار دنیا آید و کس بود ایام حکومت بیهوشی مأمور لکار با بود صاحب  
سلیقه در کار با نامش معروف افندی کاتب فارس بود سبب باینکه  
ریشش سفید شده او را زکریا کردند بسیار پریشان احوال شده بود  
از کس اهل شور را جاکرم گفت فلان مردی لکار است پریشان حال  
شده علاجش بفرما مأموریت با و سپردند جواب گفت مردی  
پیر است لکار دنیا آید و قیام و استادن خلق بصف برای زرگان  
معروف شده با وجود شکر حرام است حدیث من احب ان یقوم  
له الناس فلیتو مقعده من الناس یعنی کس بچنان خلق براد  
استاده شوند به تعظیم او جای خود در جهنم درست کند لقل است  
که یکی از خلفای بغداد بحرین رفت در مدینه گفت از فغانی سبعة  
مدینه کس مانده گفتند یک مانده او را طلب کرد و قتی آمد کفش  
به زنی خود برد و در مقابل خلیفه نشست خشناک شد گفت  
بجز من کس کفش ترا نمی دزدند به ادبی بود کفش را آوردی  
جواب گفت هر روز پیچ بار به دیوان حضرت باری میرویم  
تا کس کفش خود را بخورد میبریم دیوان خدا از دیوان تو بزرگ تر است

گفت

موقوف بشکر

گفت چنان نزد یک نشسته گفت حدیث است کس بخورند جنت را به بینند  
نگاه بکس کند که عباد خدا را لقا بخواهی او را استاده اند و تو چنان است  
آمد نگاه بگویم و غش که منکر و حرام است نزد اهل صنعت معروف  
شده شیطان این قول مزخرف بمیان او با افکنده که محکم کار کنند مان  
از کجا بخوریم مودیت کس چیزی فروخت معیوب بود یعنی به خودش  
معیوب است یا بمعیوبه بدست او افتاده بود و بیان غش نکرد  
زایل نمیشود در وقت و غضب خدا میباشد و زایل نمیشود در اینکه ملائکه  
لعن بر او میکنند یعنی دانه اعلم تا آن مال بماند ملائکه در لعنت کردن بر او  
میباشد برادران آن نامرد برای زیادی مال بدستش برسد غش میکنند  
خی دانه هزاران زیادی بدستش رسد از بدستش بشوم غش در صنعتش  
میافند آن زیادی و سرمایه دین و دنیایش هر سه با او میشوند و در دست  
لیس مناصن غشنا یعنی از امت من نیست هر کس غش با ما کند حدیث در  
لیس مناصن غش مسلماً اوضه او ماکره و آن مسلمان کار خود با اهل  
صنعت می سپرد در دست کند پس نا محکم کرد در حق او غش بعمل آورد به غیر  
صلی الله علیه وسلم با و گفته منافق است روی تلمث من کن فیما یعنی سه  
خصلت است هر کس داشت منافق است یک اینکه حاجب مال او را



با این می سازد و او خیانت میکند و هر کسی که حضرت صلی الله علیه و سلم  
 با او بگوید منافق است مرکز خوب تر است برای او برادران این حرف  
 اهل صنعت اگر محکم درست کم نان از کجا بخوریم از همه اهل صنعت  
 مشامده کرده ایم که مکر را معروف میدانند من جمله صنعت خیانت طلبان  
 را محکم دوشه میکنند میگوید که محکم دوشه کم که معروف و واجب است  
 نان از کجا بخوریم محکم را بکنار میدانند محکم نمیکند زیرا با قبا که محکم دوشه  
 دو قبا بنا محکم دوشه میکند این خیانت و مکر و غش حرام باین طبع  
 معروف میدانند مثلاً زبانه اگر بغل و هر دو جان بش که محکم دوشه نکرد و در  
 قطع میشود باینجوش و نه و کلان با پاره از بغل میافته بصلای میروند القان  
 میشود بخت ملک بصلای میروند و مدعی ملک از دغیب میکند و اگر از  
 قبا رسیدن قطع بشود قبا بردی از آن جدا میشود و دریده میشود  
 خیانت که غش نه کنایت باعث خسارت مالش شده این هم گناه  
 ذکر و این مکر را معروف میدانند بالا گفته است بر آن خودش است  
 و بعد از بریدن قبا بعضی قبا بیرون میآورد و قبا تنگ میشود  
 نیز خیانت غش و هم دردی است و اذیت رسانیدن ببدن  
 صاحب قبا بسبب به تنگ است و تلف بردن مال ملی ناه است

زیر

معروف نمیکند

زیرا قبا تنگ زودتر دریده میشود و قتی سراسب به تنگ می آید و نشانه  
 دفع سر نمیکند مذهبهای دیگر نمی گنجاند بنویسم فتح الباب کردم غشهای  
 خیانت و فکر برادران خودم و از طرف بخاران خیانت حرام و غش حرام  
 مکر معروف میدانند چون کسی درست کند بطبع اینکه زود عدم شود  
 مصارف دار کم کند اجزایش رفیق میرانند و پیچیدگی مثلاً اجزایش رفیق و زیاده  
 اجزایش را محکم و گناه در دست میکند زودی صاحبش احتیاجش  
 بد درست کردن در میبشود و از خوب زود درست میکنند اجزایش را  
 میشود زود عدم میشود و بکار صاحبش نیاید و آن که اجزایش با و محکم  
 کند با نگر میگوید رفیق باشد تا پاره کمتر دهد و زود تر فوت شود و از  
 همه اهل صنعتها که صاحب غش تراند حضرت علیه الصلوٰه و السلام  
 البته از دین زار تر است و خصوصاً در غش درست کردن در روزگار  
 خرد است و مکررات انواع عمل اهل صنعت معروف میدانند و از  
 فکر برادران شده من جمله غش و مکر و مکر کفش دوزان که معروف  
 میدانند جزوی عرض بنمایم سر کفش را از ایشان میدهند تا زیرین را محکم  
 فروخته شود و دوختش محکم نمیکند زیرا که یک را بیک محکم دوشه کند  
 دو کفش را بنا محکم درست میکند این غش باعث زود خریدن



گفتن ذکر از و بیشتر و در مکرر معروف میدهند و چند منکرات ذکر را معروف  
میدانند و میگویند کارهای حکیم گمان از کجا بخوریم و منی جمله آن منکر چند منکرات را  
معروف میدهند مثلاً کار این برای فقیر در دست کند دارد و جانشین رفیق  
نمیکند کار سالک و دلو به بنزد او اصلاح حش کند بکند منکرات ذکر من جمله  
مس کران ظریف را علمه به بخوی اصلاح میکنند که اصلاح حش بیک  
سال بخاند و قلا که گفت بر روی ظرف کم طلاء میکنند که هر سال  
چند نوبه نزد او ببرند و این غش و مکرر منکر حرام را بمعروف  
و کار دانی را میدهند و کس از احوال اغلب اهل ضایع ذکر تا مکی  
کند النوع منکرات که بمعروف میدهند معلوم او میشود چون تپاک  
سابقاً ثوب شال را محکم میکردند الحال به و شدای چنان جداست  
که به رسد و یک ثوب یک ثوب را زیاد میکنند و لباس فغیری حاجب  
نماز دروزه بوده است و سبب به غش او تا نمازشان باطل است  
سبب به سرسبدن به و شدای ثوب عورتش ظاهر میشود و چنان نماز  
ساده میکنند هم مسجد موقوف ندارند و هم فقیرانه چنان نماز  
زود دریده میشود معطل میمانند و چون هالون چید آب

بمیان

معروف منکر

بمیان هالون میکشد و نمک بسیار میریزند قالب هالون پنهان  
بزرگ میشود به شک قالبی ظاهر باطنی میباشد بعد از چند  
روزی در قالب بعد کف درست میماند و قتی میسجند آن باطنان  
دوخته است این غش معروف شده چند تا جله دارند خودشان  
میدانند و غشها بزرگ و یکدیگر زرغشان و نامحکم درست  
کردن آن و غش تفاوت زرغ کبل وزن و غش در مکتوب  
و کربان شده و صفت و کم سخنی کردن از اخلاق حسنه است  
و کس این خلق داشت نزد خلق منکرات و آدمیت ندارد و  
و نزد خلق بیگانه است و سخاوت که از اعظم اخلاق  
حسنه است نزد بزرگان سخاوت بسفاست نام ببرند  
فضیلت سخاوت و مذمت غشست در مکتوب ذکر کرده  
من جمله روایت شده ما محی الاسلام محی الشیء شیء چیز چون  
شیء و خیس محی بالکلیه اسلام را بدرج میکند و این منکر معروف  
شده سخای که امر حدیث است که ال اتم من تخلق بخلق الله  
اعظم شده و در حدیث ذکر زین دین خودمان و هدیه به سخنی منکر شده  
و شرب آب به سه نفس سنت معروف است منکر شده میگویند  
اولاً نشسته آب بسیار میخورد پس نفس میدهد و دوباره شروع



بآب خوردن میکنند و اولیغ نیستیم و بعضی اعراض ازین سنت میکنند  
 و اعراض از سنت نبویه اگر استخفاف یا غناد باشد کفر است  
 یا استخفاف نباشد اما به سنت حساب نمکند الوقت بر او واجب  
 میشود کند و معلوم بیکه از آن دو منکر کرد و معروف شده و سابقا  
 لوطیان و سفله از طرف به باکی و اظهار رنجی حیای بجماع بجانب  
 سر میل میکردند مقصودشان این بود خلق بداند که از دنیا نیند و نزد  
 عقلای باوقار اگر کسی تشبه با او نمیکرد منعش میکردند حال آن  
 منکر معروف شده و زیادترا این پشت تمام که سابقا به پشت  
 مقرر بوده حال بطرف پیش میکنند و سابقا فقید عمل  
 بحديث المواد الجوفانی آره ان يكون فی دینکم الغلظة  
 من جانبین در شب سه شنبه و جمعه میکردند و قتی طرف  
 غالب میشوند بوجه مفاخره بوجه استنزاز و تحویل عیال و احوال استنزاز  
 میکردند حال این مذموم عام شده و معروف گردیده و حدیث است  
 ان الله بكرة السفسف الامور پس چه عقل سلیم مذموم دارند  
 باین حدیث مکرده سر عمل است مردیست ان الحق الحق و اصل الفلانة

نویسنده

معروف بیکر

نویسنده اعراض کنند از آنچه نبی ایشان بان مبعوث شده و بر آنچه بر غیر  
 نبی ایشان است بروند بر دین و ذکر بر آنچه امت ذکر بر آنند غیر امت  
 خودشان بر آنند بروند برادران که امور معروف که بمنکر شده باشند یا منکر  
 بمعروف بسیار اند این عریضه این قدر گنجی نیند بیکر صاحب خود نان سپردم  
 مقصودم آن بود تشبه شوند فتح الباب کردم و آنان بمنبر سید بل معروف  
 بمنکر کرده اند تفکر در آیه کلام الله کرده اند که فرموده افحکم الی هلکة  
 بیخون و من احسن من الله حکما لغیر لو قنول و جعل غلبه کرده  
 و طلبه علم قلیل شده و بلکه روی بنده نهاده زیرا اسباب اینها  
 حادث شده بیکه ابتداء علم سبب گذران مرد عالم بوده معلوم  
 که حرف عمر در تحصیل علم کند لغیر صنعت و کسب از وفوت میشود  
 و سابقا به سبب علم گذران میکرد حال سبب به مبالافی بدین  
 سبب علم بر باد شده و کثرت طلبه نموده حتی سابقا در ولایت  
 شمره نذر و کول و تعلقاتش سه چهار هزار طلبه هم وقت موجود بودند  
 و لا بتمه بآن سعادت معجز بوده و حال به و حد طلبه بخیر حدیثی بمرتب  
 رسیده و زمانهای حاجت مسجدها باین شکل معطل از همه شکار اسلامی







و شکر الهیانه بر دو حد است و اول به نسبت و حقانیت خداوند تعالی و اما انکساف فی  
الاله و الشیء که برای این است که تا سعادت اخلاص و محبت خداوند در حق  
زیادتر جای گیرد این است بقدر طاقت بشریه نظر بالا نکنند مثلا خداوند تعالی  
از جمله الاله که این دو دست را عطا کرده زینت جسدش شده پس لغت اش  
اینکه قوت بدین را برای انواع اعمال بآنها کم فرموده و مراد از الاله نعم ظاهره  
و از لغت او نعم باطنه است مثلا دیو الاله است و حق جمال الهی است مثلا و هن  
الاله است و حق ذوق طعام و شراب الهی است چنانچه آب پیچند انداخته  
الاله است بآن چنانچه مثلا لقمه طعام فرود آورده میشود لقمه است قال تعالی  
و ان لقن و لغت الاله لا تخصوها و قال تعالی لا تکلف نفسا الا وسعها  
بفقر طاقت تفکر لازم و لزوم عظیم است بنگر بلاغت آیه را که لغت  
لغت از فرموده الاله که فرموده زیر لغت انزال است بدون او نمیشاید  
و ذکر لغت مستغنی است و مکتوب این تفکر معین تفکر است و اما در تفکر  
لزوم طاعات که جز از شکر بهشت است که مقام ابدی است و فائده این  
تفکر سعادت رحمت در بهشت و سعی در طلبش زیاد شود و مراد مکتوب  
مکتوب بهشت و مکتوب فضل نماز و مکتوب روزه و حج و اوراد و مکتوب  
تفکر در سخا معین از قوت طلب و عمل بآنها زیاد میشود و اما فائده تفکر در عقاب  
جهنم که سزای معاصی است آن است که رحمت و خوف از هوا و الهالی که در

مکتوب

مکتوب جهنم است زیاد شود به سعادت اجتناب از معاصی فائز گردد  
و بجز مکتوب جهنم و مکتوب کبار و ترک نماز قوت اجتناب از معاصی  
زیاد میشود و اما تفکر در احسان خدا جلالت نعمه نیز قوت اخلاص را  
زیادتر مینماید و قیام بدوام تشکر خدا میکند بمقادیر و لم یکن تشکر ثم  
لان ین کلمه مستوجب مزید نعمتها و مزید ثواب میکرد و تفکر کند  
که خداوند تعالی قادر قاهر سترگانه آن لو کرده در دنیا بمقابله عصیان  
و بی جایی و افشاج شمار مکرم کرده و با این بهم عصیان و طغیان  
و عزت نهی اش ترا بر تویم و استغفار دعوت کرده تا شمار را عفو کند  
نیز این تفکر جای از حق تعالی و نهج الت و شمس و کسری بعد به نتیجه  
میبهد در بین پنج نوع تفکر چند لحظه از دعا بعبادت شصت سال است  
زینهار تفکر در غیر اینها نکنند چون تفکر در فقر و فاقه زیرا هم غم زیاد میکند  
حدیث است هم ساعته هم سنه و حق علی الله قوت میکرد که  
مذموم حدیث و شرع است و چون تفکر در بدی برادران در حق تو  
مثلا که بغض و کینه و حق در دل پیدا میکنند که بحدیث ایمان را بفساد میریزند  
چون بر عمل را و چون تفکر در طول عمر و ابقا در دنیا بطول امل مثلا که اجتناب  
باین میشود که حرف عمر در تحصیل دنیا کنند نتیجه اش تضییع عمر بتفکر در مال  
یعنی میباشد و او مذموم است و ضرر را دارد و از اعظم انواع درع است



زکرت تفکر از مال یعنی خصوصاً درین ممر سلطان میرد و میگوید  
 چند و فتنه ذکر لوبه میکند و برای طاعت خدای تعالی فارغ میشود  
 خصوصاً هرگز عظیم این است که دل عبادت به تفکر مالا یعنی  
 گرفت و محکم نشد در نماز تا دفع الشی مشکل میشود نتیجتاً این خصا  
 رت عظیم قیامت میباشند علاج دفع الشی در نماز در مکتوب  
 فضل نماز نوشته ام بخدای الازل قسم با خبر شدن در دین الفع  
 و ارفع و اعظم و ارحم و انجی و منجی تراست و کسی مطلع بر جمیع  
 مکتوبات میشود به تمامی در کار و بار دین خودش با خبر میشود  
 والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

تولد احمد پسر ملا محمد رحیم در سنه هزار و دویست و نود و پنج  
 تولد محمد سلیم پسر ملا محمد رحیم در سنه هزار و دویست و نود و نوزده  
 تولد محمد پسر ملا محمد رحیم در سنه هزار و دویست و نود و بیست و یک

بود و هرگز نشی طلبید پیدایش الله و ملا السلام چون باغ است  
 عصاره میوه ای که منع مفراست کند اما سقشی را بنویسند که در ساقی  
 بنویسند سقشی را که منع مفراست بنویسند که عصاره منع مفراست  
 عصاره السلام الله طلبه و علی الساقی اند تا هر سال نظام کبرند  
 علاقه طلبه بکنه معقل نمیشوند زکرت طلبه معروف است بآن حرف  
 سلطان منکر شده انما الله وانا الیه راجعون الاسلام به العزیز  
 و سبوح و عزیز یاکا بر و السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

المحب الداعی السید احمد النودینی الزنجی  
 القادر فی القیامه الباقه الراغبین

بسم الله والحمد لله والصلاة والسلام علی رسول الله وبعده ای عزیزان  
 طالب آخرت چه مرید و چه غیره مرید اتم سلوک صلی ذکر فکر است  
 حدیث است تفکر یک ساعت بعبادت شصت سال است زیرا  
 که تفکر غفلت را از دل بیرون و خشیت را از دل پیدا میکند یعنی کسی  
 یک ساعت فکر دل در آثار قدرت خاوه و علم و حکمت با یکه خدا جل  
 شأن کند و آبش مثل لوبه طاعت شصت سال بر آن اولو شده میشود  
 و مراد از ساعت نه ساعت بخوابی بلکه چند لحظات در تفکر افتد



حدیث مدح جناب بونس علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام کرده  
 در آخر حدیث فرموده ان الله كان يرفع له كل يوم مثل عمل اهل الارض  
مضى على اكله ان الله كان عمل تفكر در معرفت الله و در آثار قدرت خدا  
بوده و اگر نه هیچ کس طاقت ندارد بجوایز حق کل روزی عمل اهل الارض  
کنند و خدا آن لغای در فرکان عظیم مدح مسلمانان متفکر و ذکران کرده  
قال تعالى ان من بينكم من کسی که در بین شماست الذي ينفق در انفاق ماله در مال في سبيل الله در سبیل الله فان الله يقبله پس الله قبولش کند و يضاعف له و مضاعف کند اجره پاداشش را و يقره و قرار دهد بالسكينة با آسودگی و يقره و قرار دهد بالسكينة با آسودگی  
و متفكر و تفکر کننده في خلق السموات در آفرینش آسمانها والارض و زمین فان الله يقبله پس الله قبولش کند و يضاعف له و مضاعف کند اجره پاداشش را و يقره و قرار دهد بالسكينة با آسودگی  
میکنند از روی استدلال بخلق کردن و آفریدن او تا دهم هر چه درو باشد  
و بر وجود صالح قدیم و تبع حکیم ای عزیز دای مریه معلوم که گاهی بی ار  
مکن نیست کمال معرفت بحقیقت مخصوصش مگر معرفت با بر  
و افعالش در افعالی اعلی تر و عظیم باشد بعقل دلائلش بر کمال  
قدرت فاعلش زیاد تر می کند لهذا راه استدلال نمهند درین  
آیت با عظیم آثار قدرت قاهره که مبدء هست آسمانها  
و ارض هست بیان فرموده اگر چه عرض عظیم تر است اما مبدء  
او نه داریم تا استدلال با و کنیم پس ای مرید اول تفکر در آسمانها  
 سن

سن که آسمان بآن بزرگتر که شمس یفتا و مقدار همه ارضی است معمره  
 که ربع سکن و بر و جوار است در آسمانها چون سنک آسمان یکبار است  
 از اول آفرینش تا قیامت بدون ستون بقوت و قدرت قاهره اش  
 گرفته و نمیکند از دافعه و شمس و قمر و ستاره که خدای تعالی طلوع و غروب  
 با و می کند از اول خلقتش تا روز قیامت که بعد از قدرت قاهره چون  
 طومار همه آسمانها پیچیده میکند بیک لسی بدون افتادن غروب  
 و طلوعشان میکند و نیم طرفه کمینار که علم دارد و قوت و قدرت او  
 لغاتی بهم ندانسته باشد و بدون روح بعد از قدرت قاهره اش که طلوع و غروب  
 با آنها میکند سبب آنکه ما اعظم مشا که در اول دنیا تا آخرش  
 حجاب فصولها و سالها بآن مطلع و طلوع و غروب بدون اغتشاش  
 دانسته شده و میشود خصوصاً تفکر درین اختلاف بینها و روزها و لغت  
 و زیادی در فصولها چنان مقرر فرموده که هیچ سال مختلف در لغت معمره  
 نیست سبب آن العظیم القدیر و در آن اختلاف شب روز که بطلوع  
 شمس و غروب او است و هم بسبب لغات و بنا مات و اشیای روی  
 زمین کرده سبب آن الحکیم ص بوالخالق اجمعین پس ای مرید طالب  
 بندگی و تفکر دایره تحریر سنک است تفکر از خلق و ستاره و بر جوار سوال



فکر خودت نمودم مشکلا هم تفکر در خلق انواع ابر سفید و سیاه بر از آب  
و قطره قطره جدا میکنند پس باران نازل میشود و الا اگر بیکبار کسی بیاید بپوشد  
الغین تمام روی زمین و بران و خراب میشود و قطره قطره جدا میکنند باران نازل  
میکند و هم درین عمر تفکر راه دراز دارد ای عزیز برای عالم ملکوت  
که ملائکه اند علیهم الصلوٰۃ والسلام تفکر در آثار قدرت فایده ملکوت  
از تفکر در آثار قدرت در عالم ملک عظیم تر است با وجود ملائکه راه  
تفکر در عالم ملک هم دارند شریک ما بنده قال لغار و سبع کر مستبد  
السموات والارض کسی در زیر عرش است یعنی کنجایش دارد  
که هم آسمانها و آنچه بر آن است در او باشد و تمام زمین بر دگر معمره است  
و آنچه بر آن است در او باشد و کسی به نظر عرش چون حلقه آهن در صحرای  
شوره زور بیفتند و ملائکه مشاهده او را و ما فیها از جلال الله میخواهند حتی  
مشاهده کمال جرم شمس دارند که بفتا و مقدار روحی روی زمین است  
و باین قیاس بزرگی فکر که در آسمانها چون سنگ اسباب برای ما مشاهده  
میشود خصوصاً مشاهده اعظم ملائکه چون اسرافیل که دایره دهن صورت کوفی  
السموات والارض است و او را بدین گفته حدیث است مرتضی را ملک است  
اگر خدا را گفت که امر باو کند آسمان ارض را بدین کند میتوان گفت بدین کند و فرود

وزرد و عظیم تر ملک نامش روح روزی قیامت احاطه بهم اهل عوالم  
چون صف ملائکه و چون صف مخلوقات ذکر میدهد من جمله نظر ملائکه باوج  
المحسوسات ثابت و متحرکند و افلاک که سجده میکنند در پیش جبرئیل و میکائیل  
در پیش خدای تعالی السلام باو میکنند بگویم طرفه پس کن نیستند حدیث است  
که در حدیث معراج بجای رسیدم حریر افلاک شنیدم خصوصاً آن ملائکه که در  
اشتغال به تفکر اعمال عباد دارند بنحوی اعمال بنده آدم از هر نوعی که باشد  
روزی پس ای عزیز فکر در زمین کن قال لغار و فی الارض آیات للمؤمنین  
که بآن بزرگی چون آسمان راه پنج صد سال غلظت و سطری دارد و بدین  
ستون هم معلق گرفته نیم طرفه میباشد که تعلق علم در آمده و قدرتش  
بارض نبات و هم تفکر در هر چه در شکم زمین از ذی روح و از آب  
سرچشمه درودها و بحورها و از بنج و عروق نباتات و اشجار است  
سبحان الذی احاط علمه و جلالت قدرته ای عزیز هم تفکر در  
مهره در روی زمین خلق کرده از صاحب روحان و جادات  
و نباتات و اشجار نیم طرفه میباشد که تعلق علم در آمده و قدرتش  
باو نباتات چنانچه ذکر شد سبحان الله الواسع العالم والقدیر  
ای عزیز تفکر کن در هر چه در روی زمین و همیشه ما آفریده و رو  
یا بنده است من جمله حیات شقی میکند و عروق بیخها نشان



بقدر زمین فرو میرود و اندک اندک بتدریج او را دراز  
می نماید بنحوی که انسان صبح تا شام نظرس بر سرشانی باشد  
اصلا فرق بآن نمی کند یعنی زیادتی را محسوس نمی نماید مگر بر  
می کند و قتی اشتهای صعود احوال عباد بقلم می رسند که نزول  
تکلف شد نشان از آن قلم و چنین رسیدن آن احوال را می بیند  
یا بمقبول یا بعنویا برود و احکام شرع از آن اقدام بعرض و از  
عرش بکرسید و اگر کسی بسدره المنتهی نزولش نبوده بآن  
سبب کلی احوال عالم ملک که صدور یافته جزوی و کلی است  
ایشان در صعود بمحل نزول میرسد کما قال تعالی ابله  
بعض الکلم الطیب و العمل الصالح پس معلوم بجهان ظهور  
نزولش آن بر عالم ملکوت است اشتهای صعود می باشد و قبول  
در دو عنو و عقاب بر آن کلام الکاتبین و حفظ الوقت معلوم  
میشود و از طرف صعود و نزول انواع اعمال یک نیم طرف خالی  
و سکونت نیست و قتی قدرت و ارادت و الهام با قلام و  
بملایکه در کار است سبحان الواسع العلیم المحیط قد ربه  
و واجبات از قلم اعلی نازل شده و میشود و من و دبات از لوح

و مخدورات از عرش که مستول اسم رحمن است قال تعالی الرحمن  
علی العرش استوی و لذا عاصیان مهلت داده میشوند و مکرویات  
از کرسی و مباهات از سدره المنتهی و قتی که واجبات صعود کنند  
استماعشان بمحل که از او ظهور کرده میرسد امر خدا از مقبول شدن  
و تضعیف ثواب و باز کردن و عقاب بر آن ملائک در آن محل  
معلوم میشود و من و دبات و مکرویات و مباهات باین دستور و ملائک  
محل ظهور محرمات در مقامات عرش بوده که مستول اسم رحمن است  
و لذا غیر از کفر بر همانیت خود غالب یا بعنویا بالعذاب که کفار  
کنان گردانیده عاصیان به نجاست فایز اند و اگر نه مکافات عاصیان  
مولی حرمان ابدی میبود برادران فکر کنید درین سلطنت و دفترخانه  
عظیم درین مشغولیت جمیع عظیم ملائکه بجا و اجرای آن همه امورات  
دایما بید قدرت علی ممر الدهور هم بقدرت فاعده مولی و جود و قوت  
خدا بلا معین و بلا شریک سبحان من جل جلاله و در طوبت که در زمین  
خلق کرده یا از آب یاری بهمه عروق جذب میکند و از عروقها با جویها  
و از احوالها با شفا که نیز بآن دستور کم خلق و در طوبت در او با میکند  
و آن از شفا با در آن نیز ظهور آن کم بآن دستور مدتی بنوعی خلق میکند



و جذب و رطوبت را با و میکند و قوت در یک ورق تفکر کنند میدانند که عظم  
آیات عظام بر وجه اینست حق و قدرت بی نهایت او و تفکر در باقی  
مخلوق آذکی است زیرا این ورقه به نظر آسمانها و زمین با کالعدم است  
بفکر در یک ورقه صغیره صنعتهاست چه جای طباق سموات و  
سائر عالم ملکوت و طبقات ارض و در وسط ورقه یک عرق دراز  
بیش بقدر راز و ورقه هر دو جانبش چند عروق و ک خلق کرده  
پس از آن هر یک عروق رگهای رقیق بجوانش خلق کرده چنان رقیق اند  
چشم نبوت با آنها ادراک یا کند جذب رطوبت با آنها یک یک  
میرساند بنحوی از قوا ارض این غذا را بعروق اوصول و شفا و اولها  
و عروق او را قوا میرساند و باین آیه فکسول العظام  
لما برک و سبز بارنگ دیگر را بظاهر و باطن عروق اند که اندک  
میپوشاند و از مشرق تا مغرب باین دستور نیم طرفه نیست که علم  
و قدرتش در کار نباشد پس مرد متفکر بعد از درین یک ورقه حکمت  
بالله و السلام عجیب است شاعر گفته بر که در خندان سبز در نظر بسیار  
بر ورقه دفتر است معرفت کرد که در میان از مشرق تا مغرب  
بنامات و اشجار باین دستور علی ممر الله بود خلق میکند نیم طرفه

ازین

ازین خورده کرد کار با خفا نیست و علم و قدرت و اراده اش  
در کار اند سبحان الله کل یوم ظهوری نشان و هر وقت خواستش کند  
خسک اش نماید جذب رطوبت مذکوره با و میکند و بلکه اعدایش  
مینماید اگر حد بار کس آبباری کند اصلا جذب رطوبت نمینماید خشک  
میشود سبحان الله ازین علم و قدرت بی نهایت و ازین علم تسلط و حکم  
قدرش سبحان الله الملک و الملکوت چه قدر عظیم قهار است  
و در سورت الرحمن فرموده کل یوم ظهوری نشان حدیث تفسیرش  
فرموده خدا که تعالی محفوظ از در بیضای خلق هم نور است  
عرضش مابین آسمان و ارض است کل روزی سیمصد و شصت  
نظر با و میکند کل نظره نظری خلق کردن است و رزق دادن و احیا  
و امانه و اعزاز و اذلال و هدایت و ضلال و فعل و بهر چه میخواهد در  
کل یکی از جمیع ماسوی کل آنی در کار است سبحان الله القادر القاهر  
اکثر یزد و قی میگوید سبحان الله یعنی اعتقاد در ذات خدا دارم از هر نقص  
و عیب معنی این است که اگر آگاهم از یک عروق از عروق و یک ورق  
مثلا از ورقه نباشد و خارج از علم قدرت او باشد و بقدرت و خلق او  
نباشند خدا نیست و لا اله الا الله سبحان الله من لا یعرف قدره غیوه

فکر



و تفکر کنید در خلق همه نباتات در آنها بابت و اشجار چه شمار  
که نشو و نما می کنند و حفظ بلج حفظ لعلی قدرت و خلق در ازین  
و سطرین با و است انسان بحدت نظر و نگاه کن فرقی زیادی نماند  
نمیکنند و هر چه بقدر معرفت که در علم خودش معرفت فرموده مثلا علف  
اندک اندک زیاد میکند یعنی بیک سال آنکه معلوم انسان میشود  
جل جلاله و در ساقی بعضی نباتات موی خلق میکند و بیرون  
میآورد و حساب عدد موی بیک ساق از طاقت انسان بیرون نیست  
مسیحی ان المقتدر الامتیاز بقدر قدر و در هر روی زمین باین  
کوناگون خلق کردن که ذکر شد در کار است و این هم ساقی و اشفا  
و اولی آنها بیک در پیوستی و در بعضی بوی خلق کرده و میکند بکلی  
یک نیم طرفه خالی نیست و هم فکر کنید از طول از منتهی به منتهی است در  
افوردینا خارج از حد و امور معاد و عقوبت ابدی درین کار است بعضی  
جل مشاونه و عظم مصلطافه تعالی که بگوید علم دارد که قدرش  
در کار است و تفکر کنید در کل ذرات کلا آنکه آنکه آنکه خلقش  
میکند و بیرون نشان میآوردند بآن طراوت و نازکی که دارند و بوی  
صاحب بوی مختلف دسته بدسته خلقش میکند و نوک میشوند

پس خلقت کرده دسته دیگر در جابیشان میروید و خصوصاً کلمات اشجار  
که از کل خوشبویش میوه خلق میکند خوش طعم و انواع صلهای در تنهای بعضی  
بخش طعم و بهتری طعم دارد و تفکر درین که در عروق نفی و در پوست  
اصولش آن نفی و در کل نفی و در شمشیرش آن نفی بلکه هر یک چه نفی و ادویه  
خلق میکند و بعضی طبعش گرم و با خشک و باری و بعضی سرد و با خشک و باز  
مسیحی ان الذی احاط بالکل امتیاز و اخوت قدرته فی کل کما یبشیر  
ای عزیز درین تفکرات الشجره و نباتیه فتح الباب برای تو کردم ان که در باب  
داخل مکان و اسع شد چون محال خیالات و فکر با پس میبیند و میتواند  
بفکر آید مجال خیر تشک است و دایره فکر و خیال و اسع است  
فکر آید درین ذلولی عالم در پیش است اما دل در خیال میافتد  
پس مانده میشود مسیحی ان القادر الخلاق الغالب علی اصره  
ای عزیز در وقت بگویند برك درختان باغ در نظر هو شسبار  
بر ورق و فیزی است معرفت کرد که از هر گیاه که در زمین رود  
و حده لامش بیک که گوید پس تفکر در سرچشمه های روی زمین  
کم و بیش و بفکر دل آرزو در اصل منبع که فواره میدهد و از زمین خارج  
میشود و منبع حقیقی قدرت الهی است در هیچ اول پیدا شدن در



جای معین است از آن جای بخاور ندارد و آنچه معلوم که خالق  
نسبت پس معلوم لغلق قدرت بایجاد آن است در آنجا است  
پس اندرین جای خلاق میکند و جاریش بیناید از هر طرفی چند  
سر چشمه بر یکدیگر ملاقات مینماید بهتر میشود و نه هر یک از آن به بحر  
میرساند از اول خلق آنهار در روی زمین روز بروز به بحر  
محبط میرود و چون زیاد میکند و نه کم البته در به از مقدار یکی که موز  
فرموده زیادش اعدامش میکند و اگر چون طوفان بر زمین میشود  
بلکه با آسمان میرسد و یا اعدام را نکند و سخت جای روز بروز  
خلق میکند سبحانی ها اعظم قن نه و بعضی سر چشمه ها و انهار را  
شیرین و بعضی تلخ و بعضی شور و بعضی بوی بد دارد و میآید میرود  
على الله بهر هیچ قطره از قطرات هم آنها روی زمین نیست  
از خلق قدرت و علم او خارج باشد سبحان العلیم القدیر  
و بعضی از آنها منعقد میکردند و من جمله فکر انسان در آنچه از  
نهرات خدای در آن است چون چند چشمه آب یکسر چشمه آب  
بیخ دندانها دهن کل ذی روح بلا فاعله و قاعته عموما در کل  
آنی علم و اراده و قدرت کردن آب شیرین و جیرانش در دهن

در کار است و اگر آن چشمه آب نباشد هر چه بخورد در کوفه و نمیرود  
و آب چشمه و بین نور و آب تلخ کوش که از تلخ مانع رفتن هوام به مانع  
میشود و چون هزار پای پس فتح الباب کردم فکر آکن و عجب تر سرعت  
انتقالات خون دل بوقدر و انتشار بدن یاروی میرسد در چنین  
غضب و از حدیث مفهوم میشود که خدای تعالی غضب از نار کرده  
و عزه فی الانسان و عجزه فی طیفه لکن حدیث فرموده <sup>خلق</sup> فاطفه  
بالا کارای عزیز و قتی در انسان موجب غضب بوجود آمد اما از کسی  
زیر دست خودش باشد خدای تعالی باکش آن غضب خون دلش نور  
بخوش میآورد و نور بجمع عروق بدنش میآورد و نور منتشر مینماید معلوم  
که هرگز آب غلیان بیال میکند بآن سبب و قتی غضب و جنتی و برود  
چشم ترشح میشود و کل آنی این تصرف بآن سرعت بعلم و اراده و قدرتش  
در جمیع مخلوقات در کار است سبحانی نه عزه و اگر موجب غضب  
از طرف خودش بالا تر باشد بعد از غلیان خون قلب خدای تعالی  
خوف در دلش خلق میکند خون رجوع بدل میکند رنگ روی او زرد  
میکردند به رنگ و بعضی بسنگ و بعضی به چیزی دیگر بوی و طعم  
و طبیعت و رنگش آن مختلف هر یک چند نفع برای عباد



دارند و بعضی از آن آبها با کثرت موافق است اکثر را می کشد و بعضی  
موافق چون لفظ چند لغت در آن است یکی آن است بجزایر می شود و دیگر  
چشمه خواجه دارند در بحر بخایند اول خلق دنیا و ما فیها از یک  
نیم طرف نیست که علم دارد و قدرت او بکل **مشتاق** از آن  
مخلوق نباشد سبحان من لا مستقری لعلمه قدرت و وسعت کبر  
درین را نیست حواله تفکر دل خود مان کدم نامانده می شود البته ادراک  
آن قدرت قاهره درین نامیشود من جمله تفکر در مخلوق میان سرشما  
و انهار با و بحر با عظیمه مالا مال برست از انواع مخلوق و کل فردی  
از انواع که حشرشان در علم محیط خرد است نیست که علم دارد  
قدرت با و متعلق نباشد علی ممر الیه و الا فان و الحظرات  
و لطرفات و هزار یک طرفه نیست که خلق الفاسد و حرکات  
و خوردن و رفتن و تناسل و تربیه کلی بچشم در شکم او نماند و فتح الباب  
کردم ای عزیز پس در بحر تفکر در احوالات او مانده و در کف نامانده  
میشوی و تا بیک ساعت تفکرات بعبادت نسبت سال فایز کردن  
و بعضی در روح که از آب می رود و بعضی نمید و بعضی  
در روح بمیان آب می رود و مخلوق می شود میبرد و تفکر ازین محفظ

کن هر دو در روح اند بعضی بدون مکث در میان آب عیش نمیکند  
و بعضی بآن مرده میشوند و بعضی در خارج عیش میکنند و آنچه در میان  
آب است در بر عیش نمیکند آنچه در بر عیش دارد و روح و نفس  
تفاوت ندارند بقدرت قاهره خودش عرق آبند باک ندارند سبحان  
الی قسط العقل و افعال لما یوجد بعین تله بآن همه حیواناتی آبی به خود  
هر یک یک یک علم و قدرت او نیست که متعلق نباشد و در ایجاد  
و اعدادشان سبحان الذی یخیر فی الخلق فی صناعته و آثار  
قدرت و هر عالمی در نوعی از عالمی بعد از مقدور ایجاد میکند  
علی ممر الیه و الا فان و اختلاف در آن قدر نمیشود قال اله تعالی  
انا کل شیء خلقناه بعد فی فکر کن آن جمع عظیم فی حرد و حرد و حرد  
معین استماعی جماع در او با خلق میکند و در باقی اوقات نه دراز  
جماع در شکم آن جمع عظیم در لطفه بچشم را خلق میکند و از کجای که یکی  
ز نسبت میسرند و چون دستور گیاه و در شجر که ذکر شد اندک اندک  
انهار بزرگ میکند و قدرت او بجمعی یک یک در آن تار یک شکم  
متعلق است و نیم طرفه فارغ نیست دقیقه به دقیقه خلق زیاده استخوان  
و گوشت و پوست و مو و اعضاء در او میکند سبحان من حکمت



قدر که سبحان من بخلق فی صحایر الصامتین ما هو صلا  
 هم و مواهم و یلایم کلاً صایر من الاخر الموامد بلا لفظ  
 و کلام و العام کند هر چند دل بکمال خلق کرده بداند و میداند و در زبان  
 صامتین از زبان انسان بزرگتر از قدرت لفظ عطا نموده اما  
 بالافزون چون دندان معین است به حکمت و عبت خلق نکرده  
 سبحان العلیم الحکیم سبحان لا یستغله متاع خلق ای عزیز دایره  
 فکر تسبیح و است چون دایره بحر نیست و عالم فکر تو کرم انگشت  
 قلم برداشتم تا فکر در احوال مخلوقات سرچشمه و رود و با وجود  
 کند بطول عمر نبوت فکر کند معطل نمیشود در پیش است بواب  
 حق تعالی خلق نشان و قبرستان است نیم طرفه بعد از خلق نشان غافل  
 نیست از خلق احوال و اظهارشان میجوید حتی فرود آمدن و نشستن  
 و بیرون آوردن و الفاسفان و کجایه چشمشان در کل شب  
 روزی از مرد و بیت و چهار هزار نفس و طرفه خلق میکنند و  
 خطورات دلشان و خوردن و هضم خوردن و در شکمشان  
 و یکبارگی احوالشان که از سر بیرون است نیم طرفه نیست که تعلق  
 علم قدرت او با دانا باشد معلوم و بود نشان بخداست و بقدر  
 اسم آنکه

فکر  
 آنکه بگویند یک و دو و غافل شود نمیباشد سبحان قیوم السموات و الارض  
 و صاف سبحان من فی البحر سمیه و خلقه در زنده و امره جل  
 جلاله و عظم شأنه و عن مسلطانه پس فکر در انواع طیورهای بزرگ و کوچک  
 و کوهی و خانگی و انواع آوازهای خوششان و انواع الوان شیرین و فکر در تربیه ایشان  
 در بیضه در آشیانه و خلق پر و بال مزین با انواع تزیین و الهام درست کردن آتش نهادن  
 ایشان میکنند طرفه از تعلق علم و قدرت او با دانا و احوال او با خلق نیست از شرف  
 نامحسوس زمین تراست و بعضی کوچ کنند در دو حال و وقت بهمار گردانیده با  
 انتقال از گویستان در زمستان بگرمی و از گرمی بگرمی بالهام خداوند  
 او را عارضه از حساب کران انسان خلق کرده نمی بیند سالی که سبب  
 پیش آید و هیچ آثار سخنی سال معلوم نشد که او را زودتر از گویستان  
 رود بگرمی میکنند سبحان من یلایم صایر الصامتین ما هو صلا و فکر کن  
 در خلق بیضه در شکم طیور پس خلق بچند در میان بیضه و خلق استخوان  
 و عروق و گوشت و پوست و پر و بال او را اول چون پنبه پس به تدریج اندک  
 اندک خلق را بادی میکند با کمال میرسد از شرف نامحسوس یک صحن در  
 همه یک آن لحظه قدرش در بین کار است سبحان صاعظم شأنه  
 و عن مسلطانه و قدرش قدرش لا شئی علیه و قدرش و معلوم دایره



دایره محو تر شکست است و اگر فکر نمی کردم دایره اش واسع است مثلاً از  
اینکه هر نوعی که شش طبعی و هر یکی طبیعتش از کرم و خشک و نرم و بارز و  
و خشک و نرم و نفی برای چند علتی دارد و بسیجی فی الحکیم العن بو العلیم  
هر یک که الهام ذکر به لغت مرغان چون بصر صبا <sup>و خوانند تر با صلا می</sup>  
بسیجی آن جمله نشانده ای مرید طالب بخیر فتح الباب تفکر کردم مردانه خود را  
در میان بحر الهی و تفکر در کبریا که خداوند از ندادت عرق نور ایمان بر نمود  
و لغوی شدن در و شهادت شوند و شهادت اخلاص و محبت از شهادت موعود  
مقرب تر است ربانی غازی زنی شهادت الله رنگ پوست  
عاف که شهادت عشق فاضل تر از دوست <sup>و در نزد عارفان آن بابین کی مانده</sup>  
آن کشته دشمن است و آن کشته دوست پس تفکر در خلق حیوانات  
کوئی و خفا که کن هر نوعی صوفی و لونی و طبیعتی همه بعضی نوع لوی  
دارند و هر یکی به هبستی بسیجی آن الله ازین قدرت و تسلط و غلبه  
و کبریا و جلال و بعضی را الهام درست کردن خانه و کوراخ برای  
اوقات سردی و بعضی به جاه مکان و تنخواه و عوفی جای حضور را  
عطا میکند بسیجی آن الله و الحق الله انی جعل لنا الماوی و لم يجعلنا

من لا ماوی له و طبیعتی بعضی را چنان خلق کرده به شب و بچرخ و روزی  
خند و بعضی لعنست و بر بعضی خوراک بی نوعی میدهد و در این چنان کرده  
برای نوع طبع در آن چیز خلق میکند اگر نوعی در آن را بخورد آن لذت در آن  
خلق نمیکند هر چیزی که از موی و پشم بموافق مزاج حیوانی خلق کرده بسیجی آن  
ازین آگاه و عالمی و پروردگاری و نکره داری یعنی آن حیوانی <sup>خلق کرده</sup>  
طبیعتش کرم و خلق کرده مود و پوستش کوتاه تر و آنچه طبیعتش سرد خلق  
کرده باشد با او را خاکی کرده و با سوراخی گردانیده با مویش را دراز تر نموده  
بسیجی آن من فی الخلالی اجمعین از شرق تا مغرب شکم ارض دلشست  
ارض پر است از انواع مخلوقات همه محتاج بآن و احدی به ترکیب الله او را  
یک یک از هر جنس و نوعی بر او برودن از طریق گذران و بنحوی از رزق با و  
عطا کردن و خلق جمیع احوالات لایقه با و حتی خوابی که راحت دهد و بی خوابی  
آگاه را که میکند پس هر وقت بگویند بسیجی آن الخلاق العلیم احواد الکرم  
و هر یک نیم طرف نمیکند رد که آگاه او را نکند و هر چه بخورند عطا نکند و خلق  
نمکند بسیجی آنک ما عرفناک حق معرفتک با و روف خصوصاً تفکر در  
لغمت شیر که لغت و روغن در و چنان مزاج است غیر خدا آن را چه می بیند



کلی از ایشان با جزئی او آمیخته شده باین الغرض و التزم کل روزی بکفایت  
 بچاشن و نفع عبادش خلق میکند از شکم و پستان کلی بکی بیرون میآورد  
 و در روی زمین قدرتش کلی آنی درین کار است سبحان من لا یستغنی  
 عن خلقی و لایفکر فی خلقی در شیر در زو طولانی است که چند ما طعام از خلق  
 میکند و الا فکر خودت نمودم ای مرید غیر پس تفکر کن در خلق حیوانات اهل  
 در منافع کثیره که بر آن جماد در و ما خلق کرده و اینها در فرموده بر چه حیوانات  
 بر آن است و کنایه است بعضی گوشتش و پوستش از نفع عبادات و دیگر یکی  
 بر آن میآید و ای خلقی شده اما حیوانات انواع منافع دارد و گوشتش بچاشن  
 بچاشن و شیر بچاشن و در شیر را میآورد از روی و مغز و پنبه و سوز که  
 و شک و دانه و دغ و سایر آنها و در هر یک طبعی و لذتی خلق کرده تفکر کن  
 در کل روی زمین بید قدرتش آنرا کلا آفاقا خلق کردن دارد و در کارش  
 و در خلق کردن است سبحان من لا یستغنی عن خلقی و لایفکر فی خلقی  
 خفیه در شیر و اسب است مثلا حیوان که علف خورد بمعدنه رسیده که عرب  
 گزنی میگویند و بقدرت خود طبع شده هضم اول میگویند پس آنچه لطیف و صاف  
 باشد بکشد و مجذب مجذب میکند یعنی حکم و آنچه صاف لطیف نباشد یعنی  
 بپول با معا میریزد و در و میشود و آنچه در کعبه باشد که طبع شده بخون

میشود

میشود هضم دوم میگویند و آن خون مخلوط به صفرا و سودا و آب است  
 بر چوب آب باشد بحث نه میریزد بول میشود و آنچه به صفرا میشود بمرره یعنی زنده  
 میریزد و آنچه سودا و بطحال که سبیل میگویند و بقیه خون در کعبه که مانند پس در  
 عروق که بکشد منقل است آن خون را بجان عروق پستان میریزد و در پستان  
 لطیف تر میشود و آنکس سفید ببدل میکرد و به شیر خلق میشود این هضم  
 سیم میگویند و این تبدیل است و استغالات بهم بخلق خود و تصرفات او در هیچ  
 و تفکر کن در آن شکم این هم تصرفات خدای بخلق کردن این همه اشیا از علف  
 در گزنی که بقیهش بروش لطیفش بخون و صفرا و سودا و آب خلق میکند  
 مدی که در جای آن جای را جذب میکند و خون را بعضی بعروق قدامی بدن میکند  
 و بعضی در عروق قدامی پستان میرود و بیشتر خلق میکند این هم از طبعی روشت  
 بالا میشود که باین الغرض و التزم است باین معنی است فکر کن من جماد و در و آب  
 باری و کوار که روی زمین از و با پر است از خون سرخ شیر سفید آورد بیرون  
 و از قاری خشک کل تر هضمی مد قال القائل و فی خلقکم و حیاتی من دانه  
 آیات لقوم یوقنون نیت بنم طوف علم و قدرت او بهم احوال او را محیط بنماید  
 بعد از خلقی او از انقار در حرکت و چرخش و در کائنات و نور و لثان

فکر



در بعضی طبعی است که در شکم ایشان و خلق قوای هضم و درودهای بجای طعام و خلقی بحد ایشان از لطف و خلق علقه و مضغه پس خلق حیوانی از آنکه اندک که زیادی خلقش بقدر که ممکن میشود از و بیرون آید و خلقی استخوان و غنچه و گوشت و پوست و اعضایشان کم کم بتدریج بر بروی زمین زریه کلی می آید بآن دستور می دهند پس لایق این است که هر قدر از تعجب بگویم سبحان الله العظیم که بی زنی رفتی در همه عالم الهی و الاثران سبحان الله از اول دنیا در این عالم ملک علم و قدرتش در کار دست سبحان الله که لا یبغضه مشاغل و این هم انواع عالم ذی روح در کل آنی و کل زمان و در کل مکانی بیک لحظه بجهت طلب دل چون بهر ایم و چه زبان چون انسان طلب مطلب می کنند هم را می بیند و می شود یا می بیند و یا می بیند سبحان الله لا تغفل المساکین سبحان الله العظیم علیه الغیور المتناهی البالی فی نظرنا بکلیه غیر المتناهی سبحان الله العظیم علیه خلق المتناهی الی مبلغ فی ادراکنا غیر متناهی سبحان الله العظیم علیه خلق المتناهی الی مبلغ غیر المتناهی فی حسنا

کیف لا وادراکنا لا یبلغ ادراک متناهی و من جملة تفکر در انواع مادی و بعضی از نوعی از جهته خلق و بروی زمین ارسال میکند و در آن جسم لطیف بعضی سردی و بعضی گرمی خلق کرده و بآن لطافت که چشم ما و انسانی بنده قوتی را خلق میکند بعضی اوقات درخت عظیم از سنج بر میکند و صورت و آواز مهیبه درو خلق میکند دسته اول از آن جهت که خلقش میکند بروی زمین تا متناهی علی الاتصال می رود بلا فاصله دسته دیگر دسته بدسته می آید بر دسته که با فخر ارض رسیده فوراً او را عدم میکند کل ضعیفی فان و ذات اله باقیه سبحان الخلاق المعنی بحال تحریر تنگ است و رازی این رشته به نهم بیت است اما فتح الباب در بعضی تفکر چیزی را که دم پس او را هوای فکر خودمان نمودم ای مرید خیر و خسته این فکر را در آثار قدرت و کبریا و عظمت و جلال خودی لغایه کردی و فکر در انواع مخالفات آن عظیم الشان نمودی بمقادیر آیه اثنا المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم خافت و رقت قلب لا خوف و وجود پیدا کردی و بیت و در پیشگاه گرفت باید شروع او را استغفار و ذکر خدا را لغایه کنند و بمقادیر آیه الا الذین کس الله لقلوبهم القلوب از مقام بیست و خوف بمقام رجا و اطمینان رسید و شروع به تذکر و سحت رحمت الهی بنمای

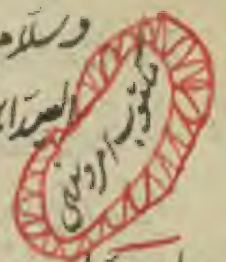
کیف

فکر

کیف لا وادراکنا لا یبلغ ادراک متناهی و من جملة تفکر در انواع مادی و بعضی از نوعی از جهته خلق و بروی زمین ارسال میکند و در آن جسم لطیف بعضی سردی و بعضی گرمی خلق کرده و بآن لطافت که چشم ما و انسانی بنده قوتی را خلق میکند بعضی اوقات درخت عظیم از سنج بر میکند و صورت و آواز مهیبه درو خلق میکند دسته اول از آن جهت که خلقش میکند بروی زمین تا متناهی علی الاتصال می رود بلا فاصله دسته دیگر دسته بدسته می آید بر دسته که با فخر ارض رسیده فوراً او را عدم میکند کل ضعیفی فان و ذات اله باقیه سبحان الخلاق المعنی بحال تحریر تنگ است و رازی این رشته به نهم بیت است اما فتح الباب در بعضی تفکر چیزی را که دم پس او را هوای فکر خودمان نمودم ای مرید خیر و خسته این فکر را در آثار قدرت و کبریا و عظمت و جلال خودی لغایه کردی و فکر در انواع مخالفات آن عظیم الشان نمودی بمقادیر آیه اثنا المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم خافت و رقت قلب لا خوف و وجود پیدا کردی و بیت و در پیشگاه گرفت باید شروع او را استغفار و ذکر خدا را لغایه کنند و بمقادیر آیه الا الذین کس الله لقلوبهم القلوب از مقام بیست و خوف بمقام رجا و اطمینان رسید و شروع به تذکر و سحت رحمت الهی بنمای



نافوت اطمینان پیدا شود و بعد از مکتوب ذکر انک اگر دم تا نزد حق برسان  
 کنند فلما شتم از فضل الایمان ذکر در مکتوب معلوم شده عرض برادران نمودم  
 و سلام علیکم و رحمت الله و بركاته الحی السامی  
 العبد المذنب ذی البرزخی القادر فی النفس  
 البقاء الله الی مدید الزمان



بسم الله الرحمن الرحیم والصلاة والسلام علی رسول الله وبعده برادران  
 دینی خود از علما و ائمه و سیدان و معولان و مدبران سلام میرسانم  
 معلوم خاطر شد باشد که حضرت باری جل جلاله دنیا را برای این عبودیت  
 خلق و ایجاد فرموده و معلوم است که الهای دین با مرعوف و منشی  
 و تعلیم این و نصیحت مسلمانان است ای عزیز علیضدای محبت نفیسی  
 همایای است که دوستان برای یکدیگر بفرستند بدلیل حدیث ابن عمر  
 روایت کرده که ما اهل حق مسلم را خیمه هدایت افضل من کلمه حکمت  
 یزیده الله بها حسن کی او بوده عن سر دی و اگر ارشاد و دلالیت  
 نبیانه بسبق الناس کما العیون لا یرون ان بنی هاشم معلوم وجود  
 او تا از جمله مفاوید ذالک فضل الله لیسوئیه من لیسوئیه است معلوم  
 که مکتوبات محبت خودتان از جمله این هدایا است و ارشاد و دلالیت

گفته است

امر نهی

گفته است است که از امید است که بدل و کوشش باو نکند و چون بر سرش  
 خوانده شود بیدار قبول فرماید و حدیث است ایما بعد من الله و عظمة  
 من الله فی دینه فانتها نعمته مسیقت الیه فان قبله لبشکر ذ  
 ده الله لغیا اخری والا لکان حجة من الله علیه الی ان قال و یزاد  
 علیه بعد من الله و بعضی از مکتوبات محبت در بیان اعظم ترین  
 عیبهای برادران است که کبارانه و للکن ازین جهت که اعلام  
 بعیوب میکنند آنها هم افضل پیدا هستند زیرا امام عز رضی الله عنه  
 فرمود در حق الله امر اهل حق الی عیوبی پس میفرمود که چنین دوستان ندارند  
 بان شرط افضل هدایا است که از سر کینه و تنگ و تقصیر اعلام برادران  
 نکنند و روایت کرده و غصبت است نیست بالاترین آن دو غصبت چیزی  
 یکدیگر ایمان بخدا آوردن دوم نفع رسانیدن به بندگان خدا و نفع  
 برادران بالاترین نفعها این است نفع رسانیدن انسان بعلم خود  
 که تعلیم و هدایت است بزبان پس نفع دین با مرعوف و نفع دنیا بجاه و یا  
 بعضی قال و یا بعدن با حانه ضعیف یا معلوفی بعضی بخیر شده بر کلمات  
 مثلا مروایت حضرت علی علیه السلام روزی خطبه میخواند ثناء و مدح بعضی



طوایف کرد که تعلیم جاهلان خودشان میکنند و جاهلان او را گوش باور  
میدهند و تعلم دینی از او نمایند لهذا در خدمت شما مودع است  
که هرگاه غرضی بخدمت شما یا بنویسم خلق را جمع کنند و بخوانند ان شاء الله  
لغای به ثواب عظیم مشاب میشوند و اگر بخوانند گناه عظیم است زیرا  
که چند آیات و احادیث درین باب نازل و روایت شده من جمله  
قوله تعالى ولعنا و لوعلى البعير و التوى یعنی اعانے یکدیگر مکرر مکرر  
افعال نیکو و طاعت و تقوی معلوم که امر معروف نهی کردن مسلمانان را  
از منکر از الفحشاء انواع معاونه است و لا تعاونوا على الاثم و العبدان  
یعنی اعانے یکدیگر مکرر مکرر کنایان اگر اعانے درین باب بدین مکرر  
کنایان و التوى ان الله يشهد بين العقاب یعنی عقابش در حق کسی  
که مکرر کنایان بدین معنی است من جمله بزرگان و صاحبان زور  
اگر ترک نهی منکر کنند از آنست معاونه در ارتکاب کنایان است  
ما هم مشمول این و بعد حال مشهوره که دریم که صاحبان افتد بر نهی از  
منکرات ترک نهی از منکرات کرده اند کبایر که سابقا در سلیمانیه عام  
بنموده ام شده چون شرب خمر و با و لواط و زنا و قمار و ظلم به اندرزه  
خارج از طاعت اما ظلم سابقی که عداوت بوده و عید شده بدین

این است که حق تعالی سه عهد و میثاق را بر عباد خود بسته و اخذ نموده  
عهد اول عام است اخذ میثاق اقرار کردن بر یکتایت پروردگار  
عالم قال الست بونکم قالوا بلی عهد دوم میثاق خاص از انبیاء علیهم  
الصلوة والسلام قال تعالی و اذا اخذنا من النبیین میثاقا فمما یکم  
تبلیغ جمیع ما جاء به و به کنند و اقامه دین بنمایند سیم اخذ عهد  
میثاق کرده در بیان کردن احکام دین از علما و صاحبان زور و اقتدار  
قال تعالی و اذا اخذنا منکم میثاق لن بین اولو الکتاب لتبیتنه  
للناس و لا تکتتمون و بیان احکام دین بامر و نهی میشود زیرا مفسر  
بالتواتر از بیان کردن عمل کردن با و است و وقتی بامر و نهی بیان احکام  
دین نکردند مستحی یعنی خدا میشود و قال تعالی ان النبی یکتبون ما  
انزلنا من البینات و الامسکی من بعد ما بیناه للناس  
فی الکتاب او لیکتب بلعنهم الله و بلعنهم الا عنون و در قرآن مجید  
که مدح امت محمد صلی الله علیه و سلم بحجیر الامم فرموده لعن الله الخبیث ان خیرت  
بامر معروف و نهی منکر کردن کرده قال الله تعالی کنتم خیر امت اخرت



لكن من قامون بالمعروف وتنهون عن المنكر بعينه امر  
بمعروف ونهي از منكر نكند خبريت بر آن آنان كه بتوانند نميكنند بغير  
والله اعلم بما بينكم سبب باينكه اعتدای سالفه امر بمعروف ونهي منكر  
نداشته اند و علم به شرع خودشان كم شده بآن سبب و هم بكون علمي بر آن  
رفع شده بعد از وفات انبياء اى او را بگذشتن چند مرتبه بايام  
فوت شده و از دين خودشان بجز كشته اند كه البته قرون بعد از  
وفات حضرت عليه الصلاة والسلام كشته دين باقى مانده اگر چه  
سبب به بقاء بقاء علم روى لغفلت ننهاده اما بالكلية لمود  
منهى رفع شده خدا كند بماند چونكه از قيام باين امر اين هم لغفلت كى دين  
دارى ترك اين امر اين ضرر كى دين مرتب ميشود بجهت شريف دانستن  
يك مسئله شرعى را پس تعليم آن ثواب بزرگ است نماز سنت در روز و در وقت  
سنت و قیمة میان قومى بودى ببيت نقر يا كبر باز ياد تر نگاه كردن و تفحص  
نمودن بغير آن يدي كه احدى في الله از او نرسند بماند كه امر دين رفيعي شده  
در روى بعد نموده و اگر كسى صالح باشد امر دين نميكنند و خلق خوف از او  
ميتوانند البته خوف از خدا داشته امر دين كرده و قیمة خوف داشت  
خلق از او نرسند زيرا حديث است اذا خاف الله العبد خاف

منه

منه كل شي وقال الله والناس منكم من عاون الى الخير بعينه بايد كه باشد  
از شما كروى كه دعوت خلق بسوى اسلام كنند و بعضى از مفسران بر آنند  
كه مراد به دعوت بخير امر با اختلاف مؤمنان است بايكديگر و دلالت بر شدت  
حسن الفت مى نماند بايكديگر و قیمة تنفر از يكديگر نميكنند اما بنظرى اينكه  
مراد بخير اسلام باشد بخيرى بعد از تعظيم است حديث است حالكم  
عباد الله اين استفهام است بوجه تعجب بعينه اى عباد خدا اين چه حالت  
از شما روى داده كه حجت بگذرد نداشتن شما بر اديان دين هستند  
تفرقه بين شما نكرده همچو غير الانبياء باطن شما و كمال الفاق باطن  
شما ميبود البته بحجاب بين شما ميبود و نسبت اين جى مجتنه  
الا از قلت ايمان است در سينه شما اگر يقين بخير آخرت در آخرت  
داشتند چنانچه با مردنيا دارند ميبودند با آخرت طالب تر باشند قويم هستند  
مگر از شما و حديث اين مذمت در بار بود ترك كردم و ذكرى الحق  
في نفسي به كل من تقرب الى الله بطاعة و جبت عليكم محبة اى  
فان المحبة بحب المحبة لكونها محبة المحبوب واحد اى عزيز  
و قیمة صاحبان اقتدار است مرتكبان كنان مملوك نميكنند و دلالت



بادا نوزد مشمول وعید این حدیث میشوند مردیست الان من الناس  
ناشأ مفاع للخیر مفاع للشر فطوبی لعبد جعل الله مفاع  
الخیر علی من دبل لعبد جعل مفاع للشر علی من دانا که افتد  
 دارند و امر دنی نمیکنند مشمول وعید این حدیث مذکور میشوند و هم محرمی  
مجتبى الله میگردند بدلیل حدیث قدسی که فرموده ما خلقت فی السموات  
والارضین احب الی من ذکر فی الناس و معلوم که درین تذکیر  
 هیچ کس با نبیا علیهم الصلوٰة والسلام نرسیده و نجسده لکن ایشان  
 احب و افضل اند پس علی و پس صلح و خصوصاً ابراهیم و یونس با المعرف  
 و بنیامون عن المملک یعنی امر بمعروف و نهی از منکر کنند و اولیک  
 هم المفلحون یعنی آنانکه باوصاف مذکوره ذکر شده اند آنانکه که فلاح  
 یابنده اند و مییابند و دیگران نه یعنی آن کانی که طاقت دعوت  
 و امر دنی دارند و نمیکنند اهل فلاح نیستند رستگار نمیشوند  
 مردیست هر کس داخل صبیح شود و این مشایخ را که در میان مسلمانان نباشد  
 از مسلمانان نیست حدیث است انما السیر بن النبی صبیح به گفتند  
 اخلاص مرکه جواب فرمود مر خدا و رسول خدا و کتاب خدا و امام

و عات خلق بشا که خود بنی در نصیحه فرموده ان الله ابن حسن و بکر  
 امر نصیحت و اعظمش معلوم است بنکر اکثر و اعظم فسادات و مناقص  
 دین در ملامت حاکم و بزرگان و صاحبان بد است اخلاصی در حق خدا و  
 مسلمانان نمائند هم مسلمانان بیدین شوند باکی ندارند و هم مردیست  
 که مؤمنان را نمون است باید در هیچ کاری ناشایسته ترک نصیحت او  
 نکند اگر ترک کرد و بدیه برادری را بجا نیاید و رده مردیست که بدرستی  
 شمی آینه برادران مان هستند در وقت غباری دید چه از دوپه از خود  
 غبار را دور سازند مردیست که هر کس بر چینه دل صاحب کارانان کینه  
 بر بخاند و از رده حضرت باری جل جلاله دل آنکس را از نور ایمان پر میکند  
 مردیست که المؤمن من ذات المؤمن یعنی هر قولی و فعلی مردود و نامرغی  
 از او دیدند خود را از آن جفت حیات کنند و پاک داشت پاک سازد  
 بعیب او عیب خود را میبندد پس چنانچه نهی او لازم است کنند نهی  
 نفس خود لازم تر است عن عمر رضی الله عنه مردیست که هر وقت برادر را  
 دیدند ذکا کرد فتومه و سخن دوه حنی دعا کنند که خدای تعالی او را بر  
 توبه آورد و توبه اش قبول کند و لا تکره احوال الشیبا طابن علیه یعنی اگر کسی  
 نکند چه بدعا و چه باصلاح حالش و ترک او کنند شما معین شیطانند  
 و انما برادران من از بیم از بیت رسیده بدل ایشان از منی کردن



دست بر مدارید و بلکه هر کس از این ایام او را شمار از زیر در فرود آمد  
 کردن در طریق امر و دینی کردن نازل شده قال الله تعالی طه انما عن  
لقمان یابنی اقم الصلاه و ادر من بالمعروف و نه عن المنکر و اصبر  
علی ما اصابک اما کم ما کان نام مستجیر <sup>این سرگشته من را با پدر کارزار و آخرت بخود و نهی از دیگر</sup> <sup>در کفر</sup> شرابطه دارکان و خشوع و خضوع  
و حضور کن تا نفس تو کامل شود و امر معروف و نهی از منکر کن تا دیگران  
بلاک نشوند و معروف آنست که موافق دل و شرع باشد و منکر آن است  
که موافق عقل سلیم و شرع نباشد اما اگر مخالف شرع نباشد اما عقل سلیم  
آنرا دمنفر باشد مگر در شرعی است تا مکمل کن و مناقضه نما از بر مردیت  
ان الله بکرمه یفسد الامور بعینه امور دنییه را بخوبی و بدی بکرمه بکرمه  
از آنچه از شداید و از بهرهای که در امر و دینی کردن بتورسد ان یتلک  
من عزم الامور بعینه آنچه خداوند تعالی قطع فرموده از اقامه نماز دارد  
نهی قطع ایجابی است عن ابن عباس رضی الله عنهما مردیت باقی  
علی الناس زمان بن ذب قلب المؤمن کما بن ذب الملح فی الماء  
قبل تم ذاک قال مما یوی من المنکر و لا یستطیع تغییره قال الحق فی  
التفسیر فی عن اشراط من جلتها الله علی الله علیه وسلم قال و یفاهر  
ایل المنکر علی ایل الحق بعینه ایل منکر غالب میشود بر دران چنان غالب

نشدند

نشدند اند که میبینم آنکس کارش ناجی پیش گرفته که منک جی غایت دارد و اهل  
 حق نه و هم کس نکذیب اهل حق میکنند و تصدیق او و حق حین نزاع بین او و  
 میبینم اهل حق مبعوض خلق میشوند پس معلوم دلی که دل باشد از میان هم گذر  
 میشود مردیت که جهاد بدست و جهاد بر زبان و جهاد بدست که ازین  
 سه مرتبه نصیب اول شد سر از بر می شود یعنی کسی طاعت جهاد بدست و در  
 پایجی آریه کاfran یا بغیر منکر داشت و نکرد و با طاعت جهاد بدست بخوبی  
 که منکر شده بدل استکراه دانند در انست و هر کس بگیر ازین سه نوع  
 جهاد طاعت داشت و نکرد و به نصیب باشد دل او بمثل طرفی که گرازی  
 شود و هر چه در دین بدی ریخته میشود بدی ریخته گزایمان از دل بیرون  
 میآید ای عزیز این دغیده یادش را بسوی خدا است احادنا الله معنا  
 مردیت که ناس همیشه در خیر میباشد تا بهیچ یک رنگ نباشد الوقت  
 که بیک رنگ باشند وقت هلاک است بعینه ناس تا بعینه امر معروف  
 و نهی منکر بعینه را کنند در خبراند و اگر امر و دینی نکنند هم مساوی باشند  
 باینکه هم در دین جهلا باشند و یا آنکه عالمند نکنند و چون جهلا بجهل میشوند  
 جمعا هلاک میشوند مردیت که حضرت موسی گفت باری که رام بنده  
 نزد لواجب راست حق تعالی فرمود آن کس که در تحصیل رضای من جهان  
 گوشت و بهشتاب متوجه شود که بشری دیگر که در تحصیل شنوات و آرزوی خود

در کفر و بدعت



میگویند دیگر آن کس که در وقت دیدن معصیت و غضبناک شود  
 امام غزالی علیه السلام در تفسیر آیه و المومنون و المومنات بعضهم  
 اولیاء لبعض یا مرون بالمعروف و بنهون عن المنکر فرمود که ازین  
 آیه چنان مفهوم میزند که اگر کسی ترک امر معروف و نهی منکر کند از جمله  
 مؤمنین بیرون خواهد شد و آخر آیت اولیاء سبیلهم الله یعنی  
 آنان که مستحق بان صفات اند در آخرت خدای تعالی رحیم با و تا  
 میرسد یعنی امر و نهی در قیامت مرحوم اند امام علیه السلام از آن  
 فرمود که در آخر زمان از خود نفس بکشی قیام با امر و نهی میکند یعنی از  
 کسائی که افتد از امر و نهی دارند پس تأمل کن که آیا خوش صادق آمده  
 باشد با وجود آنکه کم دین کننده و تعلیم ننمایانند ملعونند قال الله اولئک  
 یلعنهم الله و یلعنهم الاعنون یعنی آنکه کم دین نمایند و تعلیم نکنند خدای  
 تعالی لعنت بر او را کرده و مسخ یعنی ملائکه و غیر او را میزنند و امر و نهی  
 چنان بشدت است که اگر نابالغی منکر را کرد هر کس طاقت تغییر آن داشت  
 و نکرد اگر چه آن نابالغ گناه بار نمیخورد اما آن مشمول وعید نهی شده  
 ترک منکر خواهد شد زیرا بر وی واجب است و هم چنان است که مرکب  
 گناه باشد و نداند که گناه است واجب است تعلیم و نهی آنکس کنند

و در حدیث که در تفسیر آیه لعن الذین کفروا و من بغی اصله بل علی  
 لسان داود و عیسی بن مریم ذالک بما عصوا و کالوا بعضی دن  
 کالوا یعنی هاون عن منکر و علو لبسکس صا کالوا یعنی هاون  
 روایت شده چنان معلوم میشود که بشوم ترک نهی از منکرات حضرت  
 باری ختم و مهر منافق را بدال بلکه ایشان ننماید و بان شوم و مهر مسخ  
 لعن شده اند و کافر گردیده اند و یکی از تابعین از کردی از صحابه کرام علیهم  
 السلام رضوان پر سید که ابام بنی اسرائیل از ایمان خارج شده بودند که مسخ گردیدند  
 بانه گفت نه اما عوام مرکب جمیع مناهای و تارک جمل او میشوند و علما  
 ایشان از امر و نهی دست برداشتنند بلکه کافر و نسی شدند و بعضی از علما  
 از امر و نهی دست برداشتنند باین شوند از آن سبب بلکه ملعون و مسخ  
 شدند اما بعضی بعد از باین دست برنداشتن در فرزند میفرمایند بجا  
 او را دادم یعنی منج و مغلوب شدند از حالیه رضی الله عندهما روایت  
 شده که روزی حضرت صلی الله علیه و سلم بحجره شریفه آمد از جمال مبارکش  
 چنان مشاهده و ادراک نمودم که مایه عظیم در دل دارد و وحی با و آمده  
 حتی دست نماز گرفته و سخن با هیچ کس نکرده بخلاف عادت سابق  
 و بحسب شریف رفت و بعد از تحیت المسجده بنیشت دلش طاقت



نگرفت برخاست و بر سر منبر رفت و شای خدای را که در پیش فرمود  
یا ایها الناس بدستی که خدای تعالی میفرماید که امر معروف و نهی منکر  
کنید پیش ازین که دعا کنند و از شما دعا را قبول نکند و مطلوب خود مان  
طلب کنند و نصرت شما ندیم و پیش از اینکه طلب بخوانند و شما را بخوان  
نکنم حضرت عیالی رضی الله عنده میفرماید در منبر ازین زیادتر گفت  
و این قول را نگار میکرد تا از منبر پائین آمد بخلاف سابق که بر سر منبر  
النوع مواظب میفرمود و این بار ازین حرف زیادتر فرمود و لهذا  
دلالت میکند بر اینکه اهتمام کلی باین کار فرموده برادران ازین حدیث  
پنهان مفهوم میشود که بعد از ترک نهی از منکر و امر معروف حضرت  
باری تعالی دعا را قبول و مطالب و نصرت را عطا میفرماید و بشوم  
ترک نهی از منکر و امر معروف هم استغفار از کسی که طلب  
مغفرت کنند قبول نمیکند و عفو نمیفرماید و آن ضرر عظیمی است که از  
ترک نهی از منکر و امر معروف نتیجه میشود نهایت ضرر است برای  
مسلمانان و از اینکه بخلاف سابق بر سر منبر تشریف برد و بیشتر که  
النوع احکام و فضل تفرج میفرمود و این بار این امر را بکلمات مرآت  
اعلام میکرد دیگر هیچ معلوم میشود که اهتمام کلی بآن امر داشته  
زیرا دعا که از اعظم وسائل حصول مطالب در این مشروع شده

و نصرت

امروزی

و نصرت بر احدی که دین و دنیا و نفس شیطان گرامت شده و استغفار  
که دوای درد و مملکت است عطا شده و قریب ترک امر و نهی شده  
بهم از دست میروند و این خانه ویرانی این روی میدهد اما امید است  
که این شفا و توجع اهل اسلام نرسد بلکه گرفتاری مقتدران برآمد  
نهی بدست یابزبان بجای زارت ترکشان باشد و ولایت که داله باید یا امر  
بمعروف و نهی از منکر کند یا مسلط میکند خدا بر شما اثر را بر این حال  
خودتان دعا میکنند دعایشان مقبول و مستجاب نمیشود و ولایت  
که دهمی از نبی بنی اسرائیل آمد که بگو فلان عابد اینکه دنیا را ترک کرده  
راحت نفس خود خواسته اما اینکه منقطع شده از دنیا بسوی من بمن مغفرت شده  
پس چه عملی کرده از آن چه من بر سر تو دارم عابد گفت یا رب آن عمل که بران  
تو باشد و بر سر من است چیست قال تعالی هل عابدیت فی عنی و ا  
و هل والیت فی ولیا و عن فی لا ینال رحمتی من لم یوال فی ولیا  
و لم یعاد فی عنی و برادران در بلاغت حدیث تأمل کن که در توضیح تقدیم  
معاد است کرده و در ذکر رحمت تقدیم معاد است نموده و عبادت و زهد  
از دنیا لالتبت بخود نداده برادران مقصود از دلی مسلمانی است  
که فاسق نباشد قال تعالی انما المؤمنون اخوة مقصود از عهد و عمام است  
از عهدی بسبب کفر و یا مؤمن بسبب ایمان معنی الله معنی خدای تعالی



مردیت نفس کو الی الله ببغض اهل المحاصی والوهم لوجوه  
مکلفه یعنی بر وی عبوس و المتسوس رضی الله لبس خطاهم و لغیر  
الی الله بالنساعه منهم لکن نزدیک شدن با و بابرای نهی از و باز شکرات  
رضای خداست میگوید چو بیت است و قتیست را بقبر نهاده اند  
میگوید یا بنی آدم چه چیز شما را از من مغرور کرده اند ان الله من خانه فتنه  
و غمهای و کرم حدیث در از است آخرش این است اگر میت مصلح  
باشد بحسب قبر از بدل او جواب میدهد و میگوید ندیده ایم اما معروف  
و نهی از منکر کرده پس قبر میگوید که هرگاه چنان باشد من بیایم بهشت  
و بر جسدش نوز میثوم حدیث است القیوا فی وضعه من یباض الجنان  
او صغره من جوف النیران مردیت که هر کس منکر را دید و دانست  
باید بدست تغییر آن منکر دهد و اگر طاقت تغییر آن بدست نداشت  
بر زبان تغییر آن دهد و اگر نه باید بدل استکراه کند و این مرتبه آخر ضعیف  
ترین آثاری ایمان است و نسبت ه و روی این مرتبه آخری بقدر یک دانسته  
خردله از ایمان و با خیر این حدیث امام احمد رضی الله عنه السند لال نموده  
بر اینکه اگر کسی استکراه شکرات بدل نداشت آنکس کافراست و نزد  
او کفر و دلالت است کفر شده و کفر خفیف کفر شده چون شریک

بیکار کردن و یا ایمان بر رسول الله و زنده و خفیف چون امثال اینکه ذکر شد  
و چون ترک نماز و زنا و و کان استکراه فرضی عین است نه چون امر و نهی است  
و زبان فرض کفایت بخیر کاره گناه بار است برادران کسی استکراه چیزی داشت  
و بتواند دفع اش کند دلش صبر نمیکند تغییر اش ندهند هرگاه دفعش نکند  
بخدا قسم استکراهش ندارد هر خیالی بکند فریب نفس خودش میدهد و دلالت  
که هر کس چیزی حق بگوید و خلق عمل بآن قول کند تا روزی قیامت بمثل  
لوازه کافی که عمل بآن قول میکنند کرده اند برای او نوشته میشود و وقت  
که قیامت رسید حضرت باری جل جلاله و فاه الله حساب بلیغی مآلکه  
شریک جمیع لوازه ملان میشود و جزای او تمام نمیشود و بلکه حضرت  
باری از خزانه خود در قیامت جزو لوازه آنکس را تمام میکند حدیث است  
که جمیع طاعات بمقابل طاعت غز در راه خدا همچنان است که جرعه  
از دریای حی کران و مجموع طاعات عباد و یا طاعات غز بمقابل  
امر معروف و نهی از منکر چنان است که جرعه از دریای بیکران برادران  
این فضل و خاصیت کسی است که دایما مشغول باین امر باشد و اگر نه  
بچند لوبه بفضول غار زبان چگونه میرسد برادران ناممکن کنید که امر معروف  
و نهی از منکر چه دولتیست عقلا و سعاد آید آمانند که طالب این دولت  
بجمله است اند مردیت که کافی امر معروف و نهی از منکر میکنند



خليفة خدائيد در زمين و خليفة قرآن و خليفة رسول اويند و اي  
بزرگان جاهان اقتدار بر اموال و نهی اگر حاکم شمار نيابيت و خليفة  
کنند بهي رست که غايت سرور بدل خودت و اهل بيت و خلعت  
و غايت غم به دشمنان پس اگر بامروني کردن طالب بخليفه شدن  
خدا و رسول خدا و رسول خدا شوند معلوم که استخفاف بآن رسته  
دارند و علامت غايت ضعف ايمان است و در مذمت اين  
حال کتابي بنويسم و سعت دارد و مصيبت عظيم است ان الله  
و انا اليه راجعون مردوبت که حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فرمود قسم بخداي که روح نبرد است او است به تحقيق از ايمان من بعينه  
از قبرستان بيرون ميآيند و صورتشان بصورت بزبنه و کراز سبب  
باينکه مديانه در کنایان کرده اند و از نهی کردن ممتنع نشده اند طاعت  
شني کردن داشته اند مردوبت که نسبت قومي و در آن قوم معاصي  
و منکرات معمول شود و آناني که مرکب معاصي نميکنند از  
مرتبگان معاصي عالي تر و بسيار تر باشند و تغيرش نکنند الا  
خداي تعالي عذاب اليم بجوم آن قوم ميرساند و لتقوتقنه  
لا تضيقن الن من ظلموا منكم خاصه و اعلموا ان الله شديد

العقاب دلالت بران حريث ميکنند مردوبت که اگر در قومي بیک  
نفر مرکب معاصي باشد و آن قوم تغير منکرات آن نفر نکنند تخفیف  
و متخفها همگی آن قوم معاصي ميشوند و اين وعيد سالی  
است و راست مردوبت لا توال لاله الا الله تنفع من قاييها حتى  
يستخو اهلها قالوا و صالا تخفاه بها قال ان يظن  
الجهل بالمعاصي فلا ينكره ولا يغيره و حضرت عايشه  
رضي الله عنها روایت کرده که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود  
خداي تعالي شمر بر لعذاب هلاک گردانیده و در آن شهر دو هزار  
مرد صالح بود که عمل این چون عمل پیغمبران بوده صحابه عرض کردند  
صالحی چرا جواب فرمود امر معروف و نهی از منکر نمیکردند بدان سبب  
هلاک گردید و در حدیث طولانی کسی صالح بود با فاسقان هلاک  
شد خداي تعالي بونجه اش فرمود اينکه ترا هلاک کردم سبب باينکه بران  
رضای من فاسقان اهلاروی ترش نکرده برادران کاری امر معروف  
و نهی منکر بعلماء و ائمه را بستمای ممکن ميشود اما توام علم معلومات  
بالفروقه دين دارند و بعضی محرمات را ميشناسد اقل ما يكون امو

عبدالله بن مسعود



نهد از عیال خودش را و هم امر و نهی زبانی در آنچه دانسته و ابوبکر  
برادران اگر چه برکت و سجده کائنات علیه الصلوة والسلام رفع  
معاذ الله است سابق از خسف و مسخ و صاعقه شد اما معاویه  
بمخ اخلاق حمیده اسلامیه که با خلاق پلیده و معاویه برفع برکات  
و تنگی محبت دنیال و کران قیمتی اشیا و بی توقیف دینیه بودم  
آن کنان که و عهدشان بمعاقبه است رفع شده مردیت  
جز فی المعصية الوهن فی الطاعة و الضیق فی المعیسة و العس فی النة  
قیل و ما العس فی النة قال لا ینال منومة حلالا الا ما جازمه ایاها  
مردیت که بحقیق دقت حقیت باری امت را مغضوب ساخت  
و بلا ی خسف و مسخ و صاعقه نازل نمود آن امت را به شش  
بلا گرفتار میفرماید زخ و قیمت هم چیز بر امت کران و عروا مال  
کوتاه میکند و از معامله سود نمیشیند و وقت احتیاج بازان از دکان  
جس میشود و چشمتی آب کم میشوند و اثر برادران مستط میشوند  
برادران چون کردای صحرائی دکانان این آخر زمان چون در  
دهکده چند نواز شرار دایم در آیت دادن اهل آن دهکده اند  
در کس تا قبل کند از اهل ولایت شعور و رشک کفران معلوم شد

میشود

میشود که پیاپی شده و اما در بین بعضی سالی اگر ارزان واقع شود بمرتب  
ارزان میشود که معلوم برکت نمیشد و آن نوع ارزانی هم معاویه بود  
و میباید و در حدیث کرده معاویه ذکر کرده این شش و این اغنیان  
زکوت نمیدهند و غورشان نماز نمیکند و سلطانان عقیف نمیشد  
و بر سلطان پشت میبازد سخت غالب خلق از کرانی زیادتر میباشد  
برادران اگر هم عمر خودشان امر معروف و نهی از منکر کنند پس یک حرف  
نوبت است آید و عمل کند نگویند عزم بضایع رفتن بر حدیث است  
که یک به سخن تو به پیدایت آید از هم غیر دنیا خیر تر است لعل است  
که بعد از وفات ابو سهرل رحمه الله کسر در مقام او را دیده گفت  
چه حال است جواب گفت همه دقایق و کجای علم بهادر منشور بود  
مگر بعضی خصایل که تسلیم عوام کرده بودم بحاجه آن باقیم برادران روزی  
قیامت از هم کس بخیر از نعلی نزدیک تر انبیا اند علیهم الصلوة والسلام  
پس از و با هر کس افتد با و کند و دعوت الی الله و الی صابا کرده الانبیا  
کند و وقته دعوت کرد و خیر میشوند بخیر از کرامات انبیا و کس کمی از  
لو ثاب رسل با و رسد معلوم از بیع دنیا و مافیها خیر تر است و لعل  
بدنیای فانیه نفع بحیاه فانیه می بخشد و دعوت الی الله بحیاه فانیه  
و این صفا ذاک برادران بیاد الی اگر چه ایمان بقول نبی



واجب است هم مؤمنان با و در دین و اما انسان در تعجب  
میافتد زیرا که هم دنیا که همه دارند از کسی باشند و بغیر کسی رومی  
زمین بدهد و دلش قیامت است مگر علم خدا این طبع بآن دهد  
بماست دادن بک نفر چگونه مقابله آن میکند از عقل دور است  
ابا بچند فقره که عرض شد و به فکر اینکه بچند مدتها هم بغیر آن داده  
صرف میشود و نمی ماند دهد است الله الا بدینماند البته آن چیز اگر  
کم باشد بتدریج از کثیر که لغیر رفتن زیادتر میشود پس اطمینان  
دل زیادتر میشود و هم احوال دنیا دفع قوی و سردی دهد است  
دفع عذاب اخروی و غضب الله میکند پس تعجب نمی ماند بدلیل  
قول امام علی علیه الرضوان لقد سبق الی الجنة اقوام صالحا لو  
باکثر الناس صلوة و لا صبا و لا حج و لا اعتقاد و لا کفر  
عقل علی الله مواظف و جلست قلوبهم و خشعت بوارحهم و ا  
طمانت الیه قلوبهم پس ای برادر عزیز بوعظ خودت و جل  
و خوف و اطمینان چه برای خود و چه برای مسلمانان که حاصل میشود  
و معلوم نماید سعادت است و خصوصاً اگر مسلمان را بوعظ  
از مملکت بخانه دهند فکایا اجبی الناس جميعا معلوم است  
پس با نوره که در اندام مردم را بنماید  
که این

امروزی

که این احوال چه دولتی است یعنی احوالی که بجمع ناس فرضا اگر  
ملک را و برای او نوشته میشود یعنی آن کس که توزع چنان درشت جزای  
او چنان است و است که آیه این است که کسی توزعش بمناسبت  
که از قتل دور شد بخون که هر باری بارعش قتل روی داده و نکرد  
کانه از قتل کل ناس بچند توزع است کانه باعث قتل کل کسی روی  
داده و او نکرده و بمقامات اینکه ذکر شد خطای بواد و کریم لطیف  
بعباد لو اب اینکه کانه کل احوالی احوال کرده نوشته میکند و هم چنان  
کسی از بجه توزعش بمناسبت رسید از نشان او باشد کل باری باعث  
قتل روی دهد توزع نکند قتل کرد و وقتی بار در باعث قتل روی داده  
کرده فکایا قتل الناس جميعا یعنی کانه آن قتل از خود را بسان کانه  
و قتل جمع ناس برای او نوشته میکرد و الله اعلم از الجوهیر مراد است  
که گفتیم یا رسول الله ما بمقامی زسیم که هیچ معارف نمائند که نکرده باشیم  
و هیچ منکر نمائند که اجتناب از او نکرده باشیم امر معروف و نهی از  
منکر چگونه کنیم فرمود مرد با المعروف و ان لم تعلموا به کلمه و انتم  
عن المنکر و ان لم تعلموا عنه کلمه یعنی امر معروف و نهی از منکر واجب است  
کنند لکن و اعظ غیر متعظ از این طرف اهل منکر است و از این طرف

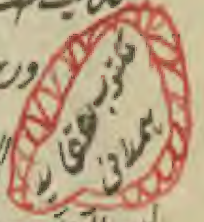


اگر قیام با مردنهای ننگه نیز اهل منکراتست قال لغالبه واذ قال  
 امه منكم لم تظنون قوما الله مملکهم او معذبتهم عذابا شديدا  
 قالو معذرة الی ربکم وعلیهم لتقون فلما نسوا ما ذکرنا جسد  
 انجینا الذین فیما یون عن السموم وانشنا الذین ظلموا  
 بعذاب بئیس بما كانوا یفسقون یعنی بنی اسرائیل که مرتکب  
 منکرات شدند بفعل منایات و ترک ما مورات جمیع علمی و نهی  
 و امر او تا کردند و قریه کوشن نکردند فرقه از علما و عا کوس از قبول امر و  
 نهی او تا شدند دست از دغظ او تا برداشتند و فرقه که دست  
 برنداشتند گفتند که لم تظنون قوما الله مملکهم فرقه ثانیه جواب  
 گفتند معذرة الی ربکم تا در خدمت خدای تعالی معذور باشیم  
 دست بر غیباریم پس وقتی بنی اسرائیل هلاک شدند فرقه که تارک  
 نهی و امر بودند با او تا هلاک شدند اما در جانی قیام در قیامت  
 با او تا نجیب باشند اما سبب به ترک امر و نهی و عدم ترک معا جبه  
 او تا در دنیا معافه شدند که قال لغالبه فلما نسوا ما ذکرنا جسد  
 الیه لعلک است که عبد الله بن عباس و قریه این آیت را میخواند میکردی است  
 و میگفت

و میگفت ما منکرات میبینم ساکت میگویم نهی نمیکنیم پس برادران  
 و او بلا بحال کبار این زمان برادران منکرات میبینیم حتی استکراه  
 نداریم و ارشدتر که خود ما هم مرتکبیم و ازین بدتر نهی و نهی انابته  
 نداریم ای عزیز امتان سابقه عقوبت و نیکای او تا مسیح خسف خافوه  
 بوده مثلا و قیامت معلوم و این است خودمان سبب به رعایت  
 حرمت حضرت علیه السلام رفع خسف و مسیح ظاهر شده  
 اما عقوبت بمسح باطنی و مسیح اخلاق نمیده اسلامیة با خلاق پلیده  
 که موجب عقوبات نمیده قیامت اندر روی داده در کشف الاسرار  
 فرموده که اک مسلمانی ایمن منشینید و از بطش الکاهی مبرا سید  
 که رب العالمین بر امتان دیگر که ختم میگرفت صورت ان را مسیح  
 میکردانید و چون بر این امت و العباد با الله ختم کبر و هیبت ایشان را  
 مسیح نکردانند اگر صورت کمال ایشان را نباه میکرد و صفی دل این کار  
 سباه کردند و در مشنوی گوید نظم لفضیله عمره آن اصحاب سبت  
 موجب مسیح آمد و اهلک منقبت پس خدا آن قوم را بوزینه کرد  
 چونکه عمره خود شکستند از نبرد اندرین امت نبود مسیح بدن  
 لبیک مسیح دل بود با ذال فطن مسیح ظاهر بود اهل سبت



تا به بیند خلق ظاهر کبر را **راه** از ره سر حدی که در کشته از توبه  
 شکستن تو که خوار پای برادر معلوم شد که کاری از خود دولت به  
 نهایت است و زکشتان عفویت به غایت است والسلام علیکم  
 ورحمت الله وبرکاته المحج الدعوى السيد احمد النودجی  
 ابن زنجی القادری القشیری الباقه الله آمین  
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین ایلو الله الباطن النبی  
 لا یبلغ احد عرفان حقیقه ذاته ولا صفاته والظاهر النبی  
 کل ما سواه برهان و مشاهد علی کمال صفاته و وجود ذاته  
 والصلاة والسلام علی مسیح ناصح و علی آله وصحبه الکرام  
 الی قیام الساعة و الساعة الغیام و بعدد بیست عقیده  
 که اول واجبات است بر مسلمانان مکتوب طولانی نویستم پس چند  
 سعی کردم احدی سبب بطولش طالب آن سعادت نشد لا علاج  
 اختصارش کردم تا برادران با الفل در جهل معرفه الله نمایند زیرا  
 گفته اند مال من رکت کلمه لا یتوکل کلمه لا یتوکل کلمه لا یتوکل کلمه لا یتوکل  
 جنة اجمه اکرم الله من سادات برزنجی ارشد مرشدان طریقه علیه



قادر به سبب با با علی محمد فی اکبر اولیا و ابر فی بوجه اجمال و اختصار  
 ورنه بعضی از موالات خود یک باب در بحث عقاید اسلامیه نوشته  
 تحت آن لا بوجه اجمال و اختصار در دو سه ورقه نوشتم با وجود افضل من  
 تفصیل به نظر بحر معرفت الله در غایت اجمال است و راه بادیه بیابان  
 این مطلب اعلی و طریق سالکان این مآب اقصی و اعلی بی پایان و بی  
 کران است ولیکن معرفه که در طاق بشریه است اجمال و تفصیل دارد  
 و اختصار کرده ام حتی الامکان لغیر عبارت او نداده ام مگر کمی و باید  
 جای که چیزی زیاده کرده باشم قال قد سننا ستره مقتود از ایجاد  
 جمیع کائنات و جمیع مخلوقات تحقیق ظهور و اظهار معرفه حضرت  
 پروردگار است کار وی احدیست القدسی کنت کثر مخفیاً فاجتبت  
 ان اعرف بعضه کثر مخفی بودم خواستم که دانستم ستوم و خلق را خلق کردم  
 لغیر معرفه الله اول و اعظم و الفی و اشهد واجبات است و آنچه ازین  
 معرفه الکافهم و عقول جمیع ملایکه و انبیاء و اولیاء و حکماء و علماء  
 دین از جن و انس فهم کرده اند و در عبارت آورده اند نسبت آنهم که  
 کفتم با عظمی و جلاله به نهایت معرفه آن حضرت لغیر عن الادوات  
 نسبت قطره ایست با دریای بی کران قال لغیر عن الافهام و صافیه  
 حق قدره و قال الباقی و لا یحیلون به علی با وجود هر فردی از اکابر



که هرگز یکی قطره از آن بحری بیکران معرفت اله تعالی و بهره دار شده موافق  
 رکوب ریاضات و محمل مجاهدات و ثقل در اطوار مقامات  
 بحری از آن معرفت حاصل کرده که لایق بحصوله ماکور دلان اهل غفلت  
 نیست زیرا حوصله تنگ ما آن را نمی گنجاند اما آن مقدار که به دست صحت  
 ایمان عارفه مسلمانان باشد و چاره از آن نیست و باید که بدانند این است  
 که پروردگار عالم بیکانه است و بر اثر یک نیست فرد نیست که در امثل  
 مانند نیست همه نسبت که در بر ضد نیست زیرا غیر او کسی نیست که بکلی با هم  
 مخلوق محتاج او باشد بلکه بکلی با هم محتاج به او نیستند و غیر و قدیم است  
 که او را نیست و قیوم است که او را آخر و غفلت و نوم و نیست نیست  
 زیرا ماسوی الوجود و بقای وجودش در ایام و فتنه فنا و تعلق بقدرت  
 آن حضرت دارد و قدرت آن حضرت در ایام و فتنه فنا و تعلق بقدرت  
 و اگر نیم طرفه ذات اقدس سبحانه غافل باشد و تعلق قدرت بماسوی  
 نباشد ماسوی فوراً کلاً عدم خواهد شد و این معنی قیومی اوست اولیست  
 که اولیست او را به ذات نیست ابدی است که وجود او را نهضت نیست  
 ظاهر است که همه اشیا و همه ماسوی دلایل و شواهد بر وجود او اما  
 ادراک ظهور هویت او بر عجز و جبر مانع نیست باطن است  
 که بر کنه حقانی ذات و کلی صفات او هیچ مخلوق را اطلاع نیست

حق است

عقاید

حق است که حیات جمیع کائنات رشتی از رشتی است فیض رحمت اوست  
 عالمیست که جمیع معلومات نقطه از دایره علم اوست زیرا معلومات نهضت  
 دارند و علم او به نهضت است مرید نیست که جمیع مراد است و قیومی از کتاب  
 مشیه اوست قادر است که جمیع مقدرات مقهور قبضه قدرت اوست  
 سمعیست که اختلاف لغات و اصناف خطرات دلها پیش  
 از ظهور و ضمایر و پیش از بروز اصوات و هم اصوات شنوای اوست  
 بصیرت است که حتی حرکت مورچه و دیگر آنچه در تحت اثری و فوق اثری  
 منظور بینای اوست و سموعات ماهم مبررات او و مبررات  
 ماهم سموعات اوست و از عظمت خود این را عجب مدارد یعنی بینی  
 ماباد را نمی بینم و ملک موکلش او را می بیند و دیوانه جنتی را می بیند  
 ما او را نمی بینیم و این هر دو از قدرت قاهره خداوند سبحان و لا یستغله  
 شغل و لا یشتغله هیچ عنی هیچ و لا یغلبه المسائل و در یک لحظه  
 اتفاق میشود در جمیع روی زمین هر کس دعای مثلاً بمطلوب میکند شنوای  
 هیچ دعای و علم به هیچ دعای مثلاً مانع دیگر نمیشود و این صفت مخلوق  
 ضعیف است بتقدیم تاخیر ترتیب نزدیک می شنوند و می بینند و  
 میدانند دور مثلاً و این صفت مخلوق ضعیف است که بجزئی مسئول  
 نه ممکن نمیشود و غیر او مسئول شود و متکلم است که طوف امتثال او امر



و لواهی او در کردن جمیع مخلوقات بنیجه سر کوی او است لطیف است  
 که ذات متعالی او جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست و ذات  
 مقدس او هورت نیست زیرا او مانند هیچ موجودی و هیچ موجودی مانند  
 او نیست زیرا اگر موجودی مانند او باشد باید که خالق باشد و معلوم است  
 که خالق ذات الهی است نه موجودی در ذات مقدس او و کیفیت  
 و مقدار و جهات و اقطار و چند چونی راه ندارد و ذات رفیع او  
 بر جای بها یکبر نیست چنانچه محسوس میکنند که در عرش است زیرا  
 آفت که عرش خلق شده ذات قدیم او موجود بوده و حاجت  
 به هیچ مکان نداشته الان کما کان و در جای نیست و بر جای  
 نیست و بهم هیچ جای نیست که علم دارد و قدرت او محیط  
 نباشد و بلکه در یک نیم طرفه نیست که اراده و قدرت او بان  
 تعلق نداشته باشد و جناب عز و جل از ممکن و مستقر و حلول  
 و استنزال و قرب و بعد و زمان و مکان و تغیر و اثبات و عوارض  
 و زوال و تحول و انتقال منزله و مبررات زیرا این همه صفات  
 حوادث اند و عالم و هر چه در زیر عرش است و نفس عرش  
 یا که در زیر عرش قدرت او است و فوق العرش فضای عدم است  
 نه مکان و نه زمان و هر چه مخلوق باشد بهیچ مکان و خارج از

زمان نیست و معلوم است که فضای عدم نهامت ندارد و غیر خدا چیزی  
 در نیست و بدین مشابه خدای تعالی نیز نهامت ندارد پس چنانچه از بی  
 نهامت یعنی فضای عدم متجسس نیستیم نیز ازین عقیده منجر شویم و بدین  
 که خدا موجود است و نهامت ذات و صفات ندارد و راه عقل و ایمان این  
 قدرت در هر فکر که کنز کفایت اعذا الله و کنز اقل کل ما خطر  
 ببالک فالتی بخلاف ذلک و واقعاً نهامت در ذات صفات لایق  
 بخداوندی نیست پس والله که نهامت در ذات صفات او باشد این  
 تصرفات که مشاهده میکنیم که به نظر باقی تصرفات اش جزئی است در  
 اقتدارش نمیشد معلوم آنچه میبینیم درین عالم تنگ و حسیه میبینیم غرضی است  
 بر جای تصرفات عالم اعظم که عالم ملکوت است خصوصاً در آخرت در  
 بهشت جاودانی و دوزخ ابدی یک نیم طرفه نمیشد و هر دو منزل  
 در تصرفات ابدی او در کار نباشد پس معلوم ذاتی نهامتش باشد  
 بعینه اینکه ذکر شده نمیشد و نگویید بودن خدا فوق العرش اثبات جهت  
 و نهامت است زیرا خدا از نهامت مستری است و بلکه بگوید وجود خدا  
 تعالی معارف وجودی عرش است و معارف وجودی مخلوق و معارف وجود  
 زمان مکان و هم خدای تعالی معارف فضای عدم بی نهامت است نه در ذات  
 و فوق او و تحت او که معارف باین معانی در حق باری مستحی است



فتن بر و تفکر و عمق النظر ثم أنت يا ابنی حفظک الله فی سوره  
 الفکر و اینکه بگویند خدا فوق العرش است یعنی بقدرت و عظمت  
 و استیلا فوق العرش است که عرش اعظم مخلوقات است لذات اشیاء  
 عظمت او بنوعیت عرش آن معنی کرده میشود قال تعالى ووسع کر  
 صید السموات و الارض کرسی که بسبب پرستی اشیاء بفت طبق  
 آسمانها و زمین میکنند نه نسبت عرش که یک حلقه آهن است که در  
 صحرای عظیم افتاده باشد و عرش و غیره اشیاء هم برداشته و در قدرت  
 او است و نسبت رفعت کبریا و او و علو و عظمت او با عرش هم چنان  
 است که عرش با یک تار عنکبوت و بلکه این حرف برای تقریب بعقل  
 است و اگر نه هزاران هزاران کمتر و بلکه حرف را راه نسبت نیست  
 و بگویند و لا یعظم علی الله شئی لانه نسبت عرش خیر و جمیع ما  
 فوق الثرى و ما تحت الثرى و هر چیزی در او یا خیر و حقیر و کمال  
 اشیاء علم و قدرت هم خیر و حقیر و ای است یعنی خیر هم حقیر است  
 و هیچ چیزی نیست بیدانش او در عرش و ما فوق الثرى و ما تحت الثرى  
 و بلکه ذرات هوا و خطرات دله و برگ درختان و طوفات چشما  
 و الفاس جانوران و انس و جان و هم کبیت این همه نزد خدا محقق  
 و معزز است معلوم چونکه خلق او موجودند و دایمی الخلق قدرت او

باوالت

عقاید

باو است معلوم و مشاهد او بیند چنانکه عدد انگشتها به نسبت با هر  
 قال تعالى الا یعلم من خلقی و باجلالت و رفعت و کمال عظمت  
 و قدرت به بنده نزدیک تر است از نفس او و بدل او و از خطرات  
 و بروج او از ایمان و بدیده او از بینای و بگوشت او از شتر و از  
 زبان او از گویای و اما به تعریفی که سرادر صفات و مقتضای او است  
 و چنین حقیقت را نمیدانیم اما ایچان بآن باید بیاوریم نه تعریفی که بافهام  
 منقعه او کام مدلسه منظور شود بل لم یزل و لا یزال ذات مقدس او  
 موصوف بود بصفات کبریا که کمال و معروف بنوعت عظمت و جلال  
 و امر در هم چنان است که در ازل بوده تا به هم چنان خواهد بود و در جای  
 معرفت الله که بعبادت خود عطا فرموده از اقل و اکثر بقدر استیلا و استیلا  
 زیرا عظمت ذات او ظاهر میشود مگر به تکرار الوار صفات او و تکرار  
 زیادتر شود ظهور زیادتر خواهد شد و همکذا اشراق الوار صفات او  
 مستقر نیست مگر به تکرار بصفات ذات او و بساط طرب او  
 نتوان رسید مگر به تکرار او شناسای کمال او نتوان نزد مکر بهشت او  
 و جمال بختی ذات او مشاهده نتوان مگر بنور او و حق تعالی اگر خواهد عزیز  
 خلق را شناسای ذات مقدس خود گرداند و اگر بخواید آسمان و زمین از بختی



معرفت او فرد مانند آقا بفضل خود بادی جعفران بقدر لایق عطا کرده  
و اما از ارفع مؤمنان بابشیا پس اولیا پس بعلماء بقدر استعدادشان  
عرفان عطا شده و هر چه از انواع عذاب و بلیات در پنج دقیقه خوف  
داده و مشقت و خوارگی و گرفتاری و محبت که در عالم است  
همه آثار عدل آن حضرت است و مالک هر چه با ملک خود کند چه عیب  
ندارد و چنانچه مشاهده می نمایم که در ملک مجاز کی هر کس در ملک  
خودش بهر نحو تصرف کند هیچ کس آن را بمنزوم و عیب نمی داند  
پس چرا که مالک جعفر و جعفر این گونه تصرفات در حق مؤمنان معاد  
و کفارت و دولت آخرت است و هر چه از اصناف راحت و آسائی  
و فراخی و فرح و کامرانی و شادمانی و فراغت و امن و سعادت و عیش  
و راحت که بر خلق میگذرد همه نتایج فضل اوست و هر چه بوده و خواهد  
از آنکه دل بسیار و پندمان و آشکار و کفر و ایمان و عطا و حرمان  
و سود و زیان و زیادت و نقصان و رحمت و شفقت و طاعت  
و محبت و لذت و محنت همه بقضا و ارادت اوست و هیچ چیز  
از حکم و مشیت او بیرون نیست و هر چه خواست کرده بود و هر چه  
خواهد کند باشد لایق و لایق الله و لا معقب حکم و چنانچه دانست

و تواناست

عقده

و تواناست بعلم و بخت و هم چنان شنود و بیناست بسبح و بصر  
و کلام منزله است از احتیاج بکوش و چشم و زبان و دود و زدیگی  
و خوردن و بزرگی و باریکی و روشنایی و تاریکی غلبه چون که هر دو  
سنگین چنان نیست و هر چه در شکم او ناید و در قوا او ناکم انواع  
بجای که مالک چنان نیست و از خلق کردن و زرق دادن و امانه  
و احیاء و زیاده کردن و نقصان کردن همه مذکور با نزد علم و قدرت  
و بصیرت مساوی و برابر اند و از هر چه اعلام بنده گان فرموده از اخبار  
غیب و وعده و وعید و حق و باطل و حرام و حلال و صفت و امر و  
نهی همه خلق اند و هیچ کتابی که بابشیا فرستاده همه کلام خود را بنده و صفت  
خدا است و صفات خدا قدیم اند زیرا که قدیم نباشد پیش از نبودن  
آن صفت میبود مثلاً اگر گویا نمی بود در آن حالت استغوا الله افرس  
بودی اگر بینا نمی بود تا بینا بودی لایق بخداوند نبودن الآن کما کان  
و چنانچه شنود ادبکوش نیست و بینای او بچشم نیست و گویای او بلب  
و دهن و زبان نیست کلام او بحرف صوت و نیست و کلام او در صحفها  
مکتوب و بر تئرها مذکور و در دلها محفوظ است قدیم است اما کتاب  
که فعل کاتب و ذرات فعل قارئ و حفظ فعل دل این احداث و مخلوق



خداوند این مسلک دقیق لایق با اعلام عامی نیست این قدر بگویند  
محمدری را جس کردند که بگوید قرآن استغفر الله مخلوق خداست  
در جس مرد و نگفت فکر کن جمیع مخلوق چرا میگویند کلام الله البته  
بعثت نمیکویند و هر چه آئین انبیاء علیهم الصلوة والسلام  
مخلوق و رسانده از اجال و رزاق و عذاب قبر و سؤل منکر نکیر و ر  
انگیزش در کور و روزی قیامت و حشر و نشر و رزق و میزان  
و حساب و مراد و ریت حق تعالی در بهشت و درکات  
دوزخ و شفاعت کبری که خاصه حضرت فخر کائنات است  
پس شفاعت سایر انبیاء و اولیاء و شهادت و علم و دین و مؤ  
مان کامل هم حق الله و ایمان بهم واجب است و افضل ترین خلایق  
بند و افضل انبیاء آنانند که مرسل اند و انبیاء مرسل سیده و پیغمبر  
اند و افضل مرسل اولو الغم اند و آن پنج کس اند نوح ابراهیم  
موسی عیسی محمد صلوات الله علیهم اجمعین و محمّد صلی الله علیه و سلم  
سید و افضل همه انبیاء و مرسل است و چون درجه نبوت بوجود  
حضرت محمّد صلی الله علیه و سلم لکمال رسید خدای تعالی مراتب  
نبوت را بوجود شریف او ختم گردانید و اگر چه بوجود و خلق نورش

مقدم است

عقاید

مقدم است اما باین حکمت موخر شده که مذکور شد صلی الله علیه و سلم  
انبیاء علیهم السلام بهر من خلق اند و بهر من الی ان خلقای را شایسته  
اربعه اند علیهم الرضوان و معرفت این قدر از احوال ایمان را سبیل اقبال  
بر چه مسلمانان واجب است و بر عالمان تعلیم جاهلان ارشد و خوب  
دارد و بر کاتبان بنویسند و بفرستند هم واجب است و هم گوش دادن  
باین مکتوب و سایر مکتوبات محب علامات کمال ایمان است بدلیل  
این حدیث که فرموده که از اعظم اخلاق حسنه مؤمن است که اهل از انجماع  
خیر دین سیر نمیشود ای عزیز اگر طاقت نداشته علامت ضعف ایمان است  
و هر که این مفهومی کم از حق باین ایمان نداند ایمان او را در خطر است  
و در فرقین عظیم هر بار و وصف ایمان ذکر کرده و در جنب او  
عمل صالح را ذکر فرموده الا در یک جای نباشد مبادا عباد بمقام  
بائس رسند اما ایمان مجرد از اعمال صالح موجب محله شدن در  
نار است اما موجب حفظ از عذاب و میزان و حفظ از خطر سلب  
ایمان این است و چون اقسام اعمال صالح بسیارند حضرت علی علیه  
صلیه و سلم اگر چه همه را بیان کرده اما در یک حدیث امت را از آنها  
اکاهه را کرده و فرموده که ایمان یغنا و شجبه و باب دارد در مکتوب



تعلم چنان بیان نموده ام و معلوم است که اعمال امت که با نهمی  
مکلف اند با متثال ادا و از واجبات و مندوبات است  
و یا اجتناب از محظورات و مکروهات و غالب آنها درین جا  
و در چند مکتوب عرض برادران کرده ام و خود را از آنچه بر ذمه ام  
لازم بود بجات داده ام باید برادران که می دانند بخوانند خودشان  
بخوانند بجات دهند و همان خط آنها را بنویسند و جاهلان  
کوش دهند و تعلم کنند و السلام علیکم و رحمت الله و بركاته الحجب  
الذی السید احمد البرزنجی القندری  
البقاء الله الی مدینه الزمان لصاحب التوکل

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلاة والسلام علی رسول الله  
و بعد برادران چونکه جمیع اهل فضل از علم و مشایخ و حتی خود جنان مشایخ می نامیم  
که چنانکه خیرین امتیازی از اهل زمانه داریم که با کلمه اغلب او را روی بخالی  
شرح کرده اند و بحث دین در میان شان نموده و ما هم که خودمان مصالح می دانیم  
و فی الواقع نه چنان است و بلکه بعضی از چه صالح نیستیم نه فاسق و نه فاسقیم  
و بعضی صالح نیستیم اما نه افسق نیستیم و چونکه اغلب اهل زمانه یا  
افسق و یا فاسق شده اند و فوق العاده احوال آن متغیر شده و روی بعضیان  
نهاده اند و از ما مشبه شده از خودمان راضی شده ایم و خودمان

بصالح

اخلاق حسنه

بصالح می دانیم و خلاف واقع است زیرا اگر چه چون ادعای حق نیستیم  
صالح هم نیستیم و این شبهه ضرری عظیم است زیرا حدیث است  
شیطان گفت یا رسول الله پشت بنمی آدم را شکستایندم بکنایان  
پس پشت من شکستایند تو به و استغفار پس آدم کل او را  
از خود راضی کردم خود را بصالح می دانند کنایان خود را نمی بینند و استغفار  
کنند پشت او را را شکستایندم و هم حدیث است صاحبان اخلاق  
همیده در درجه عالیه آن در وفا بکنایان لیل اند بعد بعضی اخلاق  
حسنه لازم شده شاید که متخلق شود و یا خود را بشناسد و این  
مکتوب بعضی اخلاق حسنه مؤمن صالح ذکر و بیان کرده ام و با التوفیق  
یکه از اخلاق مؤمن صالح این است که کارهای خود و عیالش تو لیس بخند است  
مباشرة اسباب باین نیست دارد که عاده الله چنان جاری شده که مباشره  
اسبابی که خدا خلق کرده شود اما عقیده اش این است که نزدی اسباب نیست  
نه با اسباب علما مشن این است چون ما استخفاف بمن غایت و تحصیل  
اسباب و از کتاب حرام و کنایان در تحصیل اسباب ندارد و یکی از  
اخلاق مؤمن صالح خلق اخلاص الله در عمل و طاعت است بنوعی که اصلا  
ابدانش پیر یا و ستم و حتی دق این را یاد و موجود جنبه اولی و ثانی اخلاق  
این است که جمیع ناس از جنت آن طاعت مسرور می شود اصلا او را بگویند



<sup>افلاک</sup>  
خلق نمیرند و مخلوق بخلق خالص صعب است و در اینجا در صدی فقط  
خود این دو هلاکی است و یکی از اخلاق مؤمن صالح این است که در  
طاعات و احسان در سر و علانیه مساوی است مثلاً نمازش  
در میان خلق و در پنهانی چون یک میبارند نه اینکه میان خلق با  
خفوع و تافتی ادایش میکنند و در خلوت بجهل و بی خفوع و این  
نافع است و یکی از اخلاق مؤمن صالح صبر بر ظلم است و اگر ظلم بر او  
بفرزد مال یا بفرزد کرد در رضا بقضا میبارند و دلش بظلم که بسبب  
او معذب میشود میسوزد بدون اعلام ظلم آنرا دش میکنند تا مگر  
بواسطه او هلاک نشود و غزالی علیه الرحمه چنان بود بدو سبب یکی  
دلش بظلم میروخت و سبب قوی این بوده عمل بر معصیت خود بمعصیت  
باری خود میکرد و این عمل بر معصیت باری خود از احسن اخلاق است  
و هم ظلم آن ظالم برین از قضا و قدر بود بحال مخالف نداشته اگر چه  
کنایه بار میشود و یکی از اخلاق حسن مؤمن صالح این است چنانچه بر  
هتک خود غیرت میکند چه چنانچه بر هتک حرمت نهی خدا غیرت  
میکند نه چون بزرگان این زمانه چنانچه بدل است که نه از مردودیت  
که خدا را تعالی و بی محسوس کرد علی نبینا و علی الصلوة والسلام که چه

برای می کرده عرض کرد عبودیت و طاعات خدا را تعالی فرمود  
بر چه کرده برای خودت بود هل والیت لی و لیتا اعدا دیت لی  
عند قد یعنی حب الله و بعضی الله خلق حسن است مردودیت که و می  
به مشعوب آمد که قوم تو چنانچه بر صالحین باقی فاسق شده اند  
از امر و نهی من بجا نکرده اند بلکه راه ملک میمایم شعیب مناجات  
کرد که صالحی از فرمود باری بر حکم نیک حرمت نهی من غضبانک  
نشند و یکی از اخلاق حسن مؤمن صالح این است که گریه فرج دارد از  
کثرت فرج ضعیف میشود که ضعیف دارد و لغتن بدینا بنویس مستغنی  
شود نه در مردودیت کان دایم الاخران در مردودیت فرموده  
والذی لنفسی بیده لو تعلمون ما اعلم الضعیف کم قلیلا و لیکبتم  
کلیا و لما تلذذتم بالنساء علی الحفر نش و کفی حیم الی  
الصعودات بکس کردن الی آله تعالی در روی اکثر الناس  
ضعیفها فی الدنیا اکثرهم لکاف فی النار و یکی از اخلاق حسن  
مؤمن صالح این است اغلب اوقات از خوف اینکه با دو چار



محضت و گناهباری شود مرکب موت بحسب دل میکند و بعضی اوقات  
 تختای موت بر وی لقائش بسبب بکثرت حجت تقاضی میکند و عاقل  
 عقاری علیه الرضوان روزی تختای مرکب گرد این عیش گفت بار رسول الله  
 شنیدم نه از تختای موت کرد فرمود لا تخفی احدکم الموت فانه الفطاع  
 للعلی ای العبادۃ جواب گفت بلی شنیده ام اما هم شنیده ام فرمود  
 بر امت میرسم بزمانی برسند امر را سفار با شنید یعنی سقیه دین  
 و شرط یعنی مایه خورین امر را بسیار شوند و هیچ حکم روی دهد و قطع  
 صیله رحم عموم افتد و چند چیزی ذکر را دی کرده پس گفت بآن زمان  
 رسم تختای موت ازین است برادران کل یک از اینها اسباب  
 نقص دین است مرد صالح بموت راضی است نه بنقص دین و اینها  
 روی داده و هر یک نقص دین معلوم شد و بغایت رسیده مردیست  
 که ابو بکر رضی الله عنه تختای مرکب کرد پرسیدند چرا گفت میرسم  
 بزمانی امر دینی نتوانم کنم البته ترکش از آن نقص دین است و خلق  
 صالحان امر دینی کردن است و از ترکش از آن نقص دین روی  
 دهد و معلوم است که ترک شده اند تا نقص دین بومافیه  
 معلوم خاص عام است لفع عظیم دینی با مردنهای پیدا است

که حاجان

که حاجان به بالکلیه دست برداشته اند پس بزبان حاجان اقتدار  
 بزبان یا به سبب مهموکی و یا سبب به مندی و فی باله دین هم دست  
 برداشته اند مردیست که یک از اخلاق حسنه صحابه این بود که اشقی  
 لقائ الله از هم مشتتات نفس در نزدشان اند تر بود و لذت تختای  
 موت بسیار میکردند و یک از اخلاق حسنه مؤمن صالح این است  
 دایم مراقب نفس خودش است عباد کار کی خلاف رضای خدا  
 از و صادر شود لذت را حجتی نیست خالف از اینها بیلاست اگر چه  
 بیلا برای مرد عابر کفارت گناه است اما عباد را خالفقتا شود  
 لذت اکثر اعمالش بحسب تسبیح الله العفو و العافیة میباشد و این  
 دعا میکند ای عزیز بیکر بلا عذر حدیث است عطف عام بر خاص  
 حکمتش این است عافیت از هم بلاهای روی زمین بعافیت به عفو  
 از گناهان نمیدرسد نقل است که سعدی استری میفرماید از آنچه بعد بآن  
 مبتلا شود این است بکار دنیا بیاورد و مشغول شود و نه بکاری دین  
 و آخرت ای عزیز چنانچه از اغلب اولاد کلی صنوف از اصناف مؤمنان  
 خصوصاً اولاد علمای و مشایخ مشایخ میبود پس سعدی فرموده ادراک  
 این بلیه نمیکند مگر قلیل از ناس و یک از اخلاق حسنه مؤمن صالح این است



که در اینجا در بین خوف رجا باشد بکشد این است حدیث البور  
 لا یبلی والنائب لا یغنی والسنان لا یغنی یعنی قدیم باقی است  
 بقیته حدیث فکن مکاشفت الحدیث و آنچه حق باری مؤمن از  
 خوف کشف و دلالت که ام کتابان است و حدیث است ان البصر  
 الثامن من الله القلب القاسی وقاسی القلب سنان دارد از  
 وقوع ذنب فرج ندارد و اگر طاعت کند لذت میبیند و نه الشرح  
 حد در فرج روی میدهد حتی فرج بعد از من حیث لا یحسب جزئی  
 از دنیا برای او حاصل شود و عجز بفرآن جزئی دنیا که از وی فوت  
 شود عجز می شود و بفرآن طاعت که دست بگشاید عجز نمیشود  
 و سیم کوعظ و احفظان با اهل علم است در کتاب می بیند عجز و قنات  
 نمیشود بحدیث مذکور که قاسی از همه کس از رحمت خدا دور تر است معلوم  
 نمیشود و بیست و یکم که در اما مؤمن صالح بصیرت و صغیره چندان  
 بیست و نه امت او را میگردانند کبیره عظیم از ماحد در شود بلکه  
 ده چندان زیاد تر و کلمات علی اله از اینکه دستش بچاک  
 دیوار نامسایه اش شسته بود چهل سال خوف اش ساکن نشده بود  
 باری بپادش آمد که حدیث است که غضب خدای تعالی بندگان

در کناه

اخلاق حسنه



در کناه صغیره و کبیره و رحمت هم چنان ای عزیز که آنرا در صالح خالف  
 حتی از ما که از نماز و قتل متلا بریزیم او از صغیره زیاد تر بزرگ دارد  
 و بار دوزی شدن طاعتی چون حج مسرور میشود اول طاعت چکاک  
 بقدر مسرور میشود و اعظم خوف مؤمن صالح از ریاست که حدیث اول  
 لشکرک اصواتم نموده پس قولشان از مرد بلائ فرودین باشد و بنیک هیچ کس  
 اذیت محبوب خود نمیدهد ان نفس خودش از هم محبوبش محبوب  
 تر است عجب بکنایان اذیت نفس خودش بدهد و یک از اخلاق حسنه  
 مؤمن صالح غلبه خوف حاین یاد آمدن قیامت است حتی یعنی بیادش  
 بپوشش شده اند و لغوه زده اند و بعضی بعد از لغوه فوراً مرده اند و حدیث  
 که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ایما لیس منی الا لا و حیما و طعیما  
 ذا غفقه و علی با الیمی خوانده حلال علیه الرضوان لغوه زدن بر روی انسان  
 مرد نفی است شیخ حسن بصری در نهج شریع به عم بقتل کون کرد عم  
 بقتل کون گفت بپوشش شده بپوشش آمده بپوشش کرده تا صبح کل باری این  
 قدر بخواند بی پوشش باشد بخندد و خود میگرداند صبح در آن حالت ماند سورت  
 انما نکره تدریسش فوت رفت و فضل یابین بخواند و به ان کانت الا  
 صحیح و احیه فاذا هم علی لیس دنیا محزون رسید علی برپوشش شد  
 پس الله ای که بپوشش کرده باشد که بپوشش شده باشد



از هیچ مطلق شمس بهوش نیامد و آن کس بهوش نماند اذوقعت  
و اذالزلزلت و القامر عت بخواند اگر از کس میشنید بهوش  
میشد ای برادر مدعی حال بنگر به سماع هزار آیات مخوف خوف  
بدلت میآید بانه به جای غلبه خوف یا بهوشی دیگر از اخلاق  
حسنه نمونن حال این است به بدن جنازه عبرتناک میشود لقل است  
که اسید علیه الرحمه هر بار جنازه دیدی بجز شب روز خواب  
و نور دلش نمیآید از هیبت موت و ما برای قبر و اگر حاضر دنی  
و قبر میسرود به بهوش میشد نبالوت که میت در راه آورده بودند  
او را بخانه میآوردند ای عزیز حال تا حال کس را چنان دیده و یکی  
از اخلاق حسنه نمونن حال این است که دایما خائف از سوز  
خانه است که بجات میبارند وقت قبض روح بانه اما بمرتب  
یا نس رسد لقل است که کس به الا هم ادهم گفت چرا وعظ مانمید  
متخیر نشد جواب گفت که به چهار فکر مشغولم هر وقت فارغ  
شدم بزم شما میسریم یک در فکری آنیم که چنان اخلاص میافاورد  
جواب بقول بلی خدای تعالی فرمود هو لا اله الا الله و لا ابالی  
و هو لا اله الا الله و لا ابالی نمیدانیم از کدامین فرقه ام دوم در

تفکر

اخلاق حسنه

تفکر آنیم که ملک موکل بر جبین در شکم مادر بر نفس روح و نوشتن  
سعادت و شقاوت بر جبین اشیا می پرستد سعید ام سقی نمیدانیم  
جواب حق تعالی در حق من پر بوده بسم وقت قبض روح عالم حسن  
خانه است یا سوز خانه است چهارم جابجی ملک روز قیامت  
که ندامت میکند و امتنا ذال یوم ایتم المیجسون از کدام فرقه ام  
و سلمان فارسی علیه الرضوان روایت کرده که قبض روح اهل سعادت  
با عرق جبین و اشک چشم و انتشار هر دو بینی است و همیشه  
مردم نمونن حال این حدیث و آیه و الآخرة خیر و البقی باید خود  
میآورد و نشان اش این است چون کس مکنی باشد که هیچ دنیا میآید  
و اتفاق در وجه خیر نمیکند کانه داخل دنیا نشده الا برای جمع مال  
و جمع ذل و بلكه حال خالی عاقبت و فانی دنیا نمیشد است  
و عطاءای سلمی علیه الرحمه چنان قبض روح ان کس دعا کرد در خروج روح ان  
سهل شود فرمود من خواهم روحم در سینه و دهنم بماند تا قیامت از خوف  
آنچه در قبر مصایب در پیش است و حسن بصری علیه الرضوان فرموده  
موت الله تراست از شوق عبودیتش از همه اطراف دوازده جلد



چون ساج بجلد شده در جانی حیات دار بخت کردن جسد در بنجل را کشی  
و اگر بختی از الم یقین بدن را بر رضی بنهند لکل کسی از احوالی میرسد که خواب  
خوردن نتواند کرد حدیث است قطره ای که از سکر است موت لقم  
شود بر اهل سما و در رضی هم میبرد و این چنان بود وقت که بخت موت  
میکرد هم اعضایش از خوف مرده میشوند و صفت مؤمن صالح این است  
غیر صالح به خوفی است و گفته کسی همیشه یاد مرگ کند به سه کرامت  
غایز میشود به تعجیل توبه و به قناعت نفس دلش طاهر است  
و گفته اند ملائکه شان را رست چپ وقت وفات که جدا میشوند دلترا  
بر میارند بگرد صالح میکنند در جانی را بچه صالح از خود دیدیم  
از لواذبت نماز سید اظهار رضا میکنند و بنا صالح خلاف آنچه  
ذکر کردم میکنند سفیان لوزی گفته مردی صالح بسیار یاد موت  
میکند زیرا از یاد موت عبادات متفرغ میشوند و از تسبیح موت  
معاصی حدیث است کسی که کلی روزی بیست هفت بار یاد موت  
کند از گناهی میبازد که مستجاب الله عودتند و یکی از اخلاق مرد صالح  
این است در ایضا نظرس در دنیا و در عقب رفیقان بطریق عبرت  
ناکی میباشد در جمیع منع مشقتی رفیقان پس جدای و محرومی

ایشان

ایشان از آنچه بخون جگر پیدا کرده اند و کسی چنان باشد لغف در اعمال  
صالح و دینش عیب باشد حدیث است سعد بن جندب حضرت رسول الله  
آمد فرموده کجا بودی عرض کرد میان عثرت بادیه بودم عجب احوال  
داشتند همه لم ذات بطون فرج بود حضرت فرموده که عجب تر  
این است این احوال مسئله بدانند و عبرت بگیرد خودش در آن احوال  
باشد در کتاب است که داود علی نبینا و علیه السلام  
بجانب تنوری فروخته گذر کرد تنور را دید عبرت او را گرفت یاد  
نار کبری کرد اعضایش بخوی به جنبش آمد اعضایش بجل لبسته  
کردند و اگر نه هلاک میشد و خودم کسی را دیدم آتش بخاند که افروخته  
شد از یاد جهنم و قبر چنان او را گرفت خسته شد و یکی از اخلاق مرد  
صالح این است چنان خود را و نا صالح میدانند از خوف اینکه چونکه او را  
بصالح میدانند اختلاط خلق کم میکنند مبادا مسلمان بالغ بفعل قبیح او  
شوند حکمی الشعلانی فی کتاب له که سبل از نیل قبر را ظاهر کرد از  
طللا طولش ده ذراع عرضش پنج ذراع عمق اش چندین پرده مری  
قبر پوشیده بود طول عرض بقدر قبر بود چون در بریدند دیدند شخصی  
بر سر بر خسیبیده بایستای کریر از طللا جسدش پوشیده بودند بحدی لوج



ز بر جود در گردش در لوح نوشته بودند باسم خدا تعالی واجب  
 الوجود که علیه هم علما حتی اثنی عشر مرتبه از ابتدا داشت  
 قدیم بنوده ابتدایش میاید و من استخیرهم مما لک ربیع مسکون  
 کردم هزار بار و هشتاد و شش مرتبه خوانی من کل روزی چون این قریب بود  
 چند تا اسامی در کتب حساب داشتم آن روز جمعه فاتی ملکوت  
 بر دار کرد این چند بنده را بر سر شاهی ناسیجا که از شش بانی دستور  
 ناسی عبرت بگیرند ماسواکی فساد الله در بقا است و یک از اخلاق مؤمن  
 صالح این است که خودش را با صلاح بخشد و بلکه بکنا بهار و شرمسار  
 میداند در حال سالی چنان بوده اند لعل است که باران نمیدارید  
 اهل بلده بنماز استسقا بصبحی میرفتند مالک بن دنیا را  
 علیه السلام میفرستاد رسیدند چو ابا و نمیدانند بگویم آمد فرمود میفرستم اگر  
 بیایم از شوی من شکم را بر مسلمانان بیارد و ابی علیه السلام لعل کرده  
 ایام موسی نوبه بنبارید چند روزی برای استسقا بصبحی رفتند بنبارید  
 موسی مناجات کرد خدا را چو ادعای مقبول نموده فرموده غامی میان  
 شماست دعای شما قبول نکردم عرض کرد بمالغوا کیست ناودار  
 اخرج بنمازم فرمود من نمی از بنمی منمازم خود چو بطور بنمی خواهم کرد

حضرت موسی این خبر داد کلام اربعین نوبه کردند البته آن بنمی هم نوبه کرده  
 باران بارید و از سفیان نوبه لعل کرده شده که نوبه در بنی اسرائیل  
 هفت سال فحط روی داد بمرتب رسیدند اطفال لان خودشان و مرده  
 خودشان و گوشت سگ را میخوردند از تنگی احوال بفریاد فریاد بگو  
 فرار شدند و حی موسی آمد از بن زیاد فریاد کنند سود نمیدهد در هم بقیام  
 با جمیع مردم مظالم نکشند حضرت موسی آن خبر را به قوم خود رسانید جواب  
 گفتند احما و ضبط و ظالم ندریم و در شرف طاعت مانیت بکمال  
 نند کمی مانند برادران و الله مانه ضبط مظالم کرده ایم و داریم دین  
 افتد از رد مظالم و کم اندک اندک بدریای بکران شده اما برکت  
 حرمت جیب الله علیه السلام این نوع ملامت که بی حرمی در او کی روی  
 میدهند در دنیا آخرت رفیع شده اما والخره الشی و البقی بر عاصیان  
 و یک از اخلاق مؤمن صالح عفو و صفح است از کسی اذیت او دهند  
 بظلم مال بالظلم غیبت عرضش او را رسوا و بدنام کند این بخلی حضرت  
 رسول الله است که کان علی علیه السلام لا ینتقم لنفسه و در یک ینتقم  
 اذا انتقمک حرمانه الله تعالی حاتم علیه السلام گفت عجب کسی سیر



دید در معاصی بغضش میکند نفس خود این است ز برش کند بچرخ عیش  
و ترک نوم کند علی الغرضش بایزید بطلای فرموده لویه نفس خودم  
بطاعتی دعوت کردم ایما کرد پس ز برش چنان کردم یک سال آرب  
باو ندادم انتقام از نفس خودم کردم یعنی از غیر انتقام طلب ندادم  
بیم علی السلام را که کسی بسیار تحمل ابدی برادران کند موجب  
محبتشان میراث کعب لا ابرار علیه الرحم فرموده که هر برادر  
روح داشت خدای تعالی باو کند و عطا میکند او آسیدت مزجم  
غزالی علیه الرحم میفرماید که هر غریبی رساند اگر بخواب نیایم خدا او را  
معاف میکند بجز آن نه بقلب عداوت با او میکنم تا معاف نشود یا او را  
آزاد میکنم و یک از اخلاق مؤمن صالح این است تعظیم مسلمانان میکند  
استخفاف هیچ مرد مسلمان نمیکند سبب باینکه مسلمان است ابوبکر  
چنان بوده که میگفت نباید هیچ کس هیچ احدی را حقیر کند زیرا  
صغیر مسلم بن النوح مخلوقات نزد خدا کبیره است مردیست دینی  
حضرت علیه الصلوة والسلام بجزت بگردید که در رفت روی بکعبه  
کرد فرمود ان الله حرم مک و مشرفک اما حرمت مؤمنی نزد خدای

لغالب

اخلاق حسنه

لغالب اعظم تر است یعنی من میکنم برای تکثیر و مسلمانی میکنم یعنی دارم  
در تعظیم تو دست بر میذارم ابوبکر میگفت المؤمن من اكرم غنم الله  
الغالب من بعض الملائكة و یک از اخلاق مؤمن صالح این است که هر  
برادر از زلش دارد تحمل بر این میکند چونکه خودش بخالف او امر  
و لوازم خدای لغالب است باین اذیت مبتلا شده زن از طرف  
خدا برادر او داور شده و بعضی صالحی و این حکایت چنان نمیکند  
اما باین اندام شب میثوم که صبر میکنم نه بد رفتاری با زن اسیر  
زیر دستش که بد رفتاری خلق عوام است حدیث است خیر کم  
لا هله و انا خیر کم لا هلی حسن بصری علیه الرضوان گفته او بعت  
من اشقا و کثیره العیال و قلته الحال و جارا لتسرفی دار  
الافامه و زوجه یحوب و و بها عن علی علیه الرضوان بقول  
من سعادة الرجل خمسة يكون زوجة موافقة و اولاد ابوالا  
و اخوانه القیاد و جوارده صلی و دور ز قلعه فی بلده و کان اهل  
بن حریب علیه الرضوان بقول اذا اجتمع فی المکرمة سنة خصال  
فقل کمل صلاحها الحی فظنة علی الصلوة الخمس و الطاعة



زوجه و موصفات بر تنها و حفظ لسانها من الغيب و النميم  
و زهنها من متاع الدنيا و جبرها عن المصيبة  
و بعد الملك عليه السلام گفته که زن پیرمند رحم اش زیاد و دلش  
فخمل و خلقش بد میشود و مرد که پیرمند و دلش کامل میشود و دلت طبعش  
کم میشود و خلقش حسن میشود و مردی که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
بقول اللهم انی اعوذ بک من صاحب غفلة و من جار سوء و من  
من دجاة تؤذى ابنی دمارا لشریع فرموده و هم از خلق حسن است  
ترک مصاحبه اهل غفلت و سفیان نوری گفته که طاعت زوج  
نداشت و زن آورد و تحقیق دنیا را بپشت خود کرده و کسی دنیا بخانه  
خود آورد به تحقیق زوج دختر سلطان کرده که دخترش زوج کرد  
البته سلطان را بجا آمد و در دختر خود دارد و یکی از اخلاق مؤمن  
صالح ترک ریاست سفیان نوری فرموده ریاست لایق بکسی  
نست الا بعد از مجاهده نفس خود به فساد مردی که عیسی  
علیه السلام میگفت و فی خلقی شمارا بریس میکنند شما دشمنان دین  
باشند زیرا در سر قطع میشوند و دین سفیان نوری فرموده ترک  
محبت معنوی و ترک محبت ناس از جبر تلخ تر است و یکی از اخلاق

مؤمن صالح بزرگ به نصیحت گیر صالح و غیره صالح او کند تکرار نمیشود  
کبر صالح اگر صغیر نصیحت اش کند هم تکرار نمیشود عنی النور رضی الله تعالی  
بقول ما من شیء احب الی الله تعالی من شاب یفصح عینیا  
و شیخ ینصح شبابا و ذلک صادر الثواب الثابت حبیب الله  
تعالی ردی او صلیکم بالشباب خیرا فافهم ارفا فافهم  
الا و ان الله تعالی ارسلنی شاهدا و مبشرا و نذیرا  
فما کسنی الشباب و خالفنی الشیوخ مثل کدی است دار  
بخشگی بعل چو کان نمایند شکسته میشود تا عکفته ان العفون اذا عفون  
اذا لا یفتی اعترلت و لن تلین اذا هادت من الخشب کعب  
الاخبار فرموده الشباب المتقیه احب الی الله من الشیخ العاجز  
و یکی از اخلاق مؤمن صالح حسن ادب است با صغیر جم جای کبر و بعید  
به جای قریب و با جاهل به جای عالم نمی بینی خود را تعالی الامر بموسی  
و کارون فرمود و فی نه نزد فرعون رفتند با عنف سخن با او کردند



با او کلام یقین و همین گفته قال لعالم فتولاه قولاً لیسناً با وجود  
 افسن کافران بوده و اگر آنکس بچشم صحیح لایق نباشد شیء لایق بخش او نباشد  
 حدیث است المؤمنین هیتون لیبتنون حتی تغابت ادب است حدیث  
 کان علی علیه السلام بکبره الرجل ان یجل النظر الی اخیه حتی یرى وصف  
 کسی کند بوضوح که آن وصف در آن کسی نباشد ملائکه یعنی بر آن میکنند آنکس  
 اگر اهل درایت باشد این مدح است و اگر با و است و کان علی علیه السلام رضوان  
 ان یقولوا علم الناس بالله افسن هم لعظمی لاهل لا اله الا الله محمدی رسول الله  
 و بعضی صلی الله علیه و آله ادب این است بکس از خودت بزرگتر بجز رسول  
 تعظیم است بگو این از من سبقت کرده ام از من مرد در کائنات و اگر کسی  
 اگر کم تو کرد بگو این از فضل خدا است و اگر نه مستحق نیستیم و اگر کسی  
 امانه است و حمل بر آن کند که بکناه خودم مفتخر شده ام حتی غایب  
 ادب است بکس نامساوی نزنند اندک نامساوی بهر نحوی باشد  
 بکبره است اما این را غیر با محمدی فوق النجلی نباشد بکبره حجاب  
 نیست و یک از صالحان شافیه فروخت بمشتر گفت با او بار ختم  
 باش گفت چرا این توصیه چرا گفت مدینه با او بوده کانه مصاحب من  
 بوده نزد فضیل بن عیاض ابو جهمی کسی گفتند ترک جنبص کرده

فضیل فرموده این چه مدعی است نگاه بصید رجم نگاه بکظم غیظ  
 نگاه بر رجم بهر مسایه و بیوه و اتیام کنید نگاه بخلق با برادران کنید  
 احمد بن حنبل علیه السلام می گفت مثل آنکس باشد تعلیم خبر میکند و در  
 شرف دین بخیال میکند مثل فعله شما را بپره بگیرد بدین دین و اموال آن  
 عمل برای تو کند مدت الحیاتش و پس از موتش و یک از اخلاق مؤمن صالح  
 دوام شدت از خدای تعالی است از جمله حدیثی که در آن آمده که بجمعه  
 محمدی از لقای الله در بهشت و جنة بکسی ابدی حتی حسن بصری  
 رضی الله تعالی عنه وقت بحث حدیث جمعه کرده باشد که آن مؤمن در بهشت  
 از با جنان ناز بعد از هفت هزار سال عذاب در ناز باریک باشد بکس  
 کاشکی من او بودم بشری فی میفرماید وقت ملائکه عروج روح مؤمن  
 بمقام کریم اش در عالم ملکوت میکنند ملائکه متعجب می شوند میگویند  
 چگونه نجات یافته حتی خیاره در دنیا نجات نیافته از اینک نجات  
 نیابند متعجب می شوند حدیث است ما ان فی جبریل علیه السلام فظ الله  
 وهو یوحی عن من هیبت الله عز وجل ابوا هم علی رضوان کان لا یفرح



طرفه الى السموات و خوف من الله و جبر منه برادران اگر چه حضرت  
 حق تعالی به مکان است و همه جا حاضر است اما از این است که شما  
 قبل از دعا است و مکان نزول رحمت و غضب است برادران  
 خودم و الله اکابر دار که کسی که غلبه خوف از او میشد دعا میکرد خدا یا مارا  
 بقطره آب کن بر زمین فرو شوم و صاحب میگفت خوف کامل این نیست  
 بگوید و سجده آب چشمش کند خوف کامل این است فعلا نگوید موجب بر رهای  
 خدا و عذاب خدا باشد از شیخ حسن بصری علیه الرضوان لقل است  
 که شب کل نفس ذایق الموت خواند خوف برادر غلبه کرد بلا  
 اختیار تکرار بسیار کرد تا لفر گفت تا کی تکرارش میکنی چهار هزار  
 از صلی که جن که از توایت را شنیدند تکرار میکردی و بلبند نکردند هم  
 مردند کان فضیل بقول عثمان خوش حالی انبیاء و اولیاء که میگویم زیرا  
 ادنا هم احوال قیامت می بینند حتی میگویند نفس و بلکه عثمانی این  
 مینمایم که کاش که خلق نمیشدم فرقه علیه الله گفت بیت المقدس  
 رفتیم پنج صد و شصت یک دیدیم هم لباسشان مسوح یعنی پلاس بود  
 مارک الله دنیا بود در بعضی مواضع و خوف بزرگان بر ایشان

حکایت کردم هم صحو کردند و بر روی افتادند مردند و یک از اخلاق  
 مؤمن صالح مداومت قیام الیل است و در هر چهار فصل صبح در بهار  
 فی الحقیقت علیکم للقیام اللیل فانه داب الصالحین قبلکم و مقربه الی  
 ربکم و تغیر کفایت یاکم و فایده عن الائم و مطردة للسنن الحسن  
 س که ان الله تعالی بیاهی ملائکته بالعبد اذا نام یسجد باللیل  
 فی لیلته البادرة و یقول تضرع الی عبسکی خرج من تحت کفاه  
 و تزکرت انت کت السفا و اوصاته الحسن و قیامی لکلامی  
 انتم من کم اتی من غفرت لهم سفیان ثوری گفته که بر کرده مسلمان را  
 همیشه از سودن ختم امین باشد و بنابر امین باشد آنان با الکیه امین باشند در خط  
 سودن ختم و سلب ایمانند و بعضی صاحب طالع کاری کرده سبب بخاشن  
 شده و بعضی ایمان میشوند لکن اگر کسی بخاشن شده متعجب میشوند و الله  
 بهم نعمتهای خودش بکشد نعمتهای مخلوق بهم با عطا شود چون نعمت  
 اسلام نیست بر سر بگیرد و این هم اولیاء و صلی که در ایام در خوف  
 از سودن ختم بوده اند سبب انش این حدیث بوده که مرد است



ان احدكم لم يعمل بعمل اهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها الا  
ذراع فليعمل بعمل اهل النار فيدخلها معاني حديث ابن مسعود  
که آن عمل کرده سبب سلب ایمان است یا آن عمل کیره الیه اصلا  
البدع نمی شود تا بنابر پاک نشود به بهشت می رود و صحیح به بهشتین  
این حدیث دلالت در جای خود بخانه پس حضرت که دانست جانان  
پریشان شد فرموده فکل میسر لما خلق له پس بعضی لشکین دلشان  
آمد نه تمام صفیان نوزی فرموده خوف مأمین و خزنش بعد نوزی  
بصیرت دلش می باشد مردیت که خدای تعالی وی را بر ایم کرد که  
دست بشوزند گفت خدا یا آب بدلم نمی رسد چه بشویم فرمود به هم و غم  
و خوف و خزن بر آنچه از دست فوت شده و پس فوت شده و پس  
فوت میشود و کسی از یحیی بن خاریس علیه الرضوان می پرسید که از چه ترا  
بهمیشه مغوم می بینم جواب فرمود که منم مطالبات حاکم قدری  
به باک بر سر مست مظلوم بحقوق عنی علیه الرضوان می کرایت  
و می گفت شب تشریح البعایم و الطیور و الوجودی و انما تفتن  
بعی الغنی باین سبب استراحت نه از رم لقا که حال یحیی بن عبد الحلیل  
حالش روزی عبد بن چنان بود ایام عیالش جمع میکرد و شروع میکرد

میکردند

اخلاق حسنه

میکردند که گفت این سرور است این حال بر جواب گفت ما بعد  
خود ایم سبب ما را امر لطافات و شئی از معانی کرده سرور و فرخ  
الالبی یکا فی است درین ادا امر اصلا مخالفه سبب خود نگذاشته باشد  
و کان عمر رضی الله عنه لا یقام لیللاً ولا نهاراً ایام خلافت و یقول  
ان تحت لیللاً اضیع نفسی و ان تحت نهاراً اضیع عینی و انما  
مسئول عنهم و کان فضیل بن عیاض علیه الرحه یقول انی اقوم  
السبل فاذا طلعت الفجر یوجف قلبی فاذا جاء النهار یبکا فیه  
من الافات یعنی چه آفات دنیا زیر اید و اغلب در روزی روی  
میدهند و مشهور بوده تا مرگ مدته الحیات امام اعظم علیه الرضوان و مالک  
ابن دینار و رقاشی و صفیان نوزی و ابراهیم ادهم اوجای جمیع لیالی  
بقیام کرده اند و بشرحانی گفته چرا عادت نمیکنند کل شبی یک ساعت  
استراحت کنی جواب گفت نای نای رسول الله صلی الله علیه و سلم با آن عظیم  
قیام چنان که در دوازده بانه پای مبارکش نشو نشو قطره خون چکید عاریت  
علیه الرضوان عرض کرد این غایت القاب نفس چرا خدای تعالی کنه ما نعم  
و ما تانز لو عفو کرده جواب فرموده افلا اكون عبداً لشکورت و من ندر استقام



بیک گناه عفو شده و شیخ حسن بصری علیه الرضوان توصیه آنان قیام  
لیل داشتند کرده ترک قیام شب نمیکند کسی الا بگناهی است که آن  
روز کرده فکر کنند در حال خود مان گناهان بیا خود مان آرند و گویند از آن  
ناکند تا قیامت شب بر شما سهل شود و منقل گناهان قیام را منقل  
بیکر داند و یکی از صلی و بخاریه خودش فروخت و بخاریه کایم الیل بود  
چند شب قیام کرد بایل آن خانه گفت بر خیزید نماز و طاعت کنید  
از دعا جز نشدند گفتند ما صبح می خیم بخاریه بنزد آن صالح آمدن لنگی  
کرد که میترسم او را چنان به بینم کسل بر من غلبه کند آن مرد صالح رفت  
بخاریه دوباره خریه و احوال صلی و سابق که مصطفیان در مناقب  
نوشته اند لا یخفی است چون این حکایت بیک از صلی را احوال لبای  
میکرد در آخر میگفت یا رب اجر فی من الناس مثل من لا یقربیت طلب  
بهشت کند یا رب اجر فی من الناس و بیک از اخلاق مؤمن صالح این است  
که دائما هضم نفس خودش میکند حتی از شایخ صلی بوده بزرگ بردش  
کرد و از صلی استفاده از تلمیذ خود نموده و صلی و خودشان بر هیچ کس  
بزرگ نمی بینند امام احمد علیه الرضوان تلمیذش فقی بود خلیفه بغداد  
معتزله بود حکام از امام احمد میکرد بگوید قرآن مخلوق است امام شافعی

علیه الرضوان

اخلاق

علیه الرضوان کسی را بنزد او فرستاد فتنه عظیمه و محنه در پیش نهاد  
لباسی خلایق شود بکرده این جامه خود بان کس داد و فتنه آدم آمدن فتنی  
پرسید این جامه بر چه شای یا بجزی ز بر جامه بود گفت هیچ نبوده جامه را  
بجایان طاعت پر آب نهاد جامه را بیرون آورد و آبی از جامه چکید  
بجایان ظرفی نگاه داشت بخند میزد و بید نشان میمالید شفا باب  
میشدند و بیک از اخلاق مؤمن صالح اینکه آن قدر در دنیا است ادب  
خدمت حضرت باری است جل جلاله کسی نامش و ذکر بیک از اسماء او  
بغافل او کند می چیدند تو شیخ اش می کند چو بوست داری نام حضرت  
باری بغافل میبری میگوید شما چون آن صاحب طفل بنام خدا او را  
بخواب میاورد نقل است بیک از صلی و بر بصری بخندش آمد طلب دعا  
شفا کرد گفت بسیار بگو با لطیف ظاهر در آنوقت مستحضر معنی بود  
شب از طرف خدا تو شیخ اش شد که بغافل ذکر می کردی و بیک از اخلاق  
حسنه مؤمن صالح این است که بین و بین است حتی برای بیکان چون شتر  
مدار شده میباشد حدیث است لیتونی ابن ابی انعم قال لعلک ولو کنت  
فقط غلیظ القلب لا تقصوا من حولک یعنی کسی که غف طبیعت باشد  
دوستش کم میباشد خورهای دین و دنیا می بینند و این حال حال خلق  
مؤمن صالح است که قادری است مبارک لفتشندی ختم میکنند با او نا



می نشیند ختم میکند بالقصدی است میاید قادر که ذکر میکنند با قدری  
 میاید رفاهی ذکر میکنند با اول بطریق شرع ذکر میکنند بیکدیگر این طریق  
 شیخ مانیت این تمثیل شیخ شوافی در کتاب آورده و نقل کرده  
 و یکی از اخلاق مؤمن صالح این است که دایما اثر جوع در نفس اش  
 احساس دارد اما بزرگان بخیر کرده اند که نوز دل و صلاح قلب  
 از شدت جوع است خصوصا اگر حلال بدست شان نرسد زیرا در  
 پیچ خورده اند حدیث است الا ان فی الجسد لم یغض اذا اهلحت  
 صلح الجسد کله بک از مویجات صلاح او جوع است آن صلی مثال  
 بطل آورده اند چون خالی الجوف است آوازش بر قوی الجود و خوش است  
 و یکی از صلی الجوع می دانست که طالب بدین است میگفت جوع دایمی بیکدیگر  
 و اگر طاقت نمیکند طاقت معصیت نمیدانند زیرا که معصیت از فعل طاقت  
 الفع تر است و لوایش زیادتر است و یکی از اخلاق حسن مؤمن صالح  
 این است عمل بعلم عالمان میکند بحسن الظن اش نگاه بعد عمل عالم بعلم  
 خودش ندارد حتی دهها میکند که باین عمل سبب بعلم او هدایت داشتیم  
 خدا یا لوالی بنویسند و این خلقی حسن او که مشفق بکسانان است خلقی  
 با اخلاق رسول الله است علیه السلام که خدای تعالی در حق او فرموده

یا مؤمنین

اخلاق حسن

یا المؤمنین رد و ف رحیم و یکی از اخلاق حسن مؤمن صالح با عودش  
 بجواب تمیاید از و متفر نمی شود و اگر نه عبادش روز بروز زیاد  
 میشود و قلیل اخلاطش میکند نه کلی زیرا او که میل اخلاط میکند  
 نامطلوع بر عیوبش شود عیابانده پیشش کند او را منفعت کند و باینکه  
 کفتم خودش حمایت میکند از اینکه عیبت اش کند و از آنکه او ضرر رساند  
 و یکی از اخلاق حسن مؤمن صالح نظر اش بحیاسن مسلمانان است و از  
 عیوبشان چشم میپوشد و دفع این خلقی حسن این است از نجس حرام  
 نجاسات میاید اما نمیکند دست از نصح و امر و نهی اش بردارد  
 و یکی از اخلاق حسن مؤمن صالح این است تشکر خدا بسیار میکند و قنای  
 اعدا از حسدش بسیار شوند میگوید به چاره نال نعمتهای خدای بر این من  
 می بینند خدا با و اعطای فرموده و از طرفی فکر میکند که سبب من  
 اعدا مبتلا بحی شده اند رحم و استغفار برای حسودان میکند و از  
 طرفی بجهت اینکه فکر میکند که سبب خردی او مانده ام استغفار برای آن  
 خودش میکند و یکی از اخلاق حسن مؤمن صالح این است کسی نزد حاکم  
 سبب معاشش میشود بخل نمیکند از آن معاشش ببلعنه را خود متش  
 کند شیخ شوافی علیه السلام حکایت از شیخی میکند چنان میکرد نزدش



خلق حسن بوده و بی انصافان طعن بشیخ میزدند انقی و یک از اخلاق  
 حسنه مؤمن صالح کثرت ادب با کسی تعلیم دین او کرده باشد حتی وقتی  
 طفل بوده سورتی تعلیم او کرده باشد حتی اگر به بیعت احتیاج باورید  
 بمکافات آن حق رفع احتیاجش میکند و فاضل خلق حسن است بهادران  
 نوع میباشد این نوعی است ای عزیزان کبریا در طفل بدست کسی  
 تعلیم اش کرد یا بفقده مات رسید پس تکمیل کرد در ستم گفتیم آیام حکما  
 مان بیه مکرمان علما جهان دین و عالم بودند علیه السلام و در  
 بر آن او گرفتیم پس بعد دم شد انواع انبیا از و بدیم پس او را آزاد  
 کردم ازین عمر سه چهار واقعه روی داده پس از وفاتش اولاد  
 نشان امر یکی بنوعی خدمتشان کردم و یک از اخلاق حسنه مؤمن صالح  
 این است بخل بمهارف اموال در راه دین ندارد شیخ شعرافی  
 حکایت کرده که فلان ولدش بمعلم داد قرآن با و بخواند پس که یک  
 حرف به او خواند صد التون مسکوک با و داده معلم گفت یا شیخ  
 من القدر مشقت ندیده ام مستحق این عطا شوم آن در دل  
 خود گفت این معلم استخفاف به قرآن دارد پس بشی به نزد  
 معلم در نقل کرد و یک از اخلاق حسنه مؤمن صالح این است اگر اولاد

نوافل

اخلاق حسنه

نوافل کند پیش چشم دلش نیاید بجواب فرو خدا حساب میکند و لذا  
 شیخ بولسیری در بر بد کفنه دلم اهل نشوی فرضی دلم اهم مستندش آید  
 فتجسد به فاضله لک سبب بعصمت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 از لغص البینه فرا بپوش لغص نه اشته استغنا فاضله زاید و طاعات  
 بوده ماکه معصوم نسبت به او بر لغصی فرض اند و بشرطی جواب میشوند  
 که در ادال نوافل فاضل نباشد پس صوفیان نباید بکثرت نوافل  
 مغرور و معجب شوند حتی نزد صوفیه چنان است ملائکه که عرض اعمال  
 و فتنه عرض کنند که کمال پیدا شود ستم موقوف میکنند تا تمام میشود  
 ادب با مع الله بلا تشبیه چون کار به ستان حاکم چیزی معیوب ناقص  
 عرض حاکم نمیکند مگر بعد از کمال رعایت ادب با حاکم و یک از  
 اخلاق مؤمن صالح این است که بکثرت اعیان و طول زرق و برق  
 متضیق نمیشود بجز بترکیف ضیف بر زرق خود نازل وقت رفت  
 کنایان صاحب منزل میرود در مکتوب سخنی فضل اطعام طعام  
 ذکر شده و خلق مؤمن کامل است ضیفش بکند میدهد در جای که  
 طعام بخورد بقصدی اینکه مبادا طین چنان ببرد دلش نمیشود این قدر  
 همانان او را بخورد و یک از اخلاق مؤمن کامل این است در ایما



مراقبت این است اگر نفس از یک از اخلاق منافقان داشت  
اخراج کند و یک از صفات مؤمن کامل متصف گرداند لهذا تقوی  
در آیات و احادیث مبینه میسر میسر چون آیه التائبین العا  
بدون الخ و آیه من اقل المؤمنون الخ لا تؤمن احدکم حتى  
بامن چهاره من لبوا بقدره فقبل و صابوا بقدره قال غشسته و ظلم  
كان عمر رضي الله عنه يقول اذا سريتموني زغت عن الطريق  
فقومون و الضحوي فان المؤمن لا يكون الا ناصحا لا خيما و شيخ  
شعرانی علیه السلام نقل کرده که یکی از بنی معاذر رضي الله تعالى عنه  
عن بعضه صفات مؤمنان کرده ببلغ ثلاث مائة وصف مؤمن  
صالح باید بخواند باشد که کثیر الحیاة و قليل الاذى کثیر الخیر و قليل الضرر  
صادق زبان و قليل کلام کثیر العمل و قليل الزلل کثیر الاحسان و جود  
بصيلة رحم و ثواب و جود به فقیران و جود افضل رضا بقضا و تشکی  
معیت حکیم و صاحب رفق باخوان عقیق لا مشقو قال العائنا

ولا سبابا

اخلاقه  
ولا سبابا ولا غیبا ولا نماما ولا مفتابا ولا عجزا لا ولا  
حسودا ولا حصورا ولا تکبرا ولا متعجبا ولا غیبا في  
الدین ولا طوبلا الا مل و کثیر النعم والغفلة ولا مولا  
لیا ولا منافقا ولا بخيلا ولا هشا ولا جسا صاحب  
فی الله لا لنفسه و برضی فی الله و یقصد فی الله زاده لقواه  
و بهمت عقیقه و طبیقه ذکره و جلیبه مولا و مسجیه لا خله  
روی منافق بهمتش در طعام شراب است مؤمن در صیام صلا  
حاکم اصم گفته مؤمن صالح بعضی اوقات اساک دنیا نمیکند و بعضی  
جمع برای اتفاق نمیکند نه برای منع و فی کتاب و فی سکه دنیا در راهم  
اوقات شد ابلیس بر چنین نهاد در دورا بوسید گفت هر کس محبت  
شما داشت آنکس عبد من است ابراهیم ادرهم فرموده مقام عبده  
صالح کامل نمیشود با چنین نباشد که در دنیا خود و دوزخ خود مقدم  
نکند مگر چنین احتیاج خود از روز بازدارد باشد و کان عیسی علیه السلام  
و علیه الصلوة والسلام کسر را با صالح میسر نیست که در راهم خاک



در دل یکسان باشد علی علیه الرضوان جهان بوده که در هم بدست  
میرسند نگاه باو میکرد میگفت اف لک ما رزخ نکم لفع نهایی  
و یک از اخلاق حسنه مؤمن صالح خواهش آن دارد خدمت مریدان  
خدای را از خدمت خودش خدای را کند مقدم ساخته یعنی اختیار  
غیر که خود میکند در نیل ثواب مثلا چون تلاوت قرآن مسلمانی  
تعلیم عبادتی از و طلب کرد قرآن بخواند تعلیم کند یا شروع بنماز  
کرد جهان اتفاق می بود او آگاهیداری ضبط رکعات و سجده  
باشد تلاوت نمیکند او را مقدم مینماید و یک از اخلاق حسنه مؤمن  
صالح این است که بزرگ قوم باشد زیر دستان مرگه برای رفای  
خدای تعالی بیک کاری کند و آن کار خلاف کار او باشد و کارش  
معطل شود بدش خوش میاید کار خدا و رسول از کارهای  
خود مقدم می شمارد اگر چه کار خودش هم دینی باشد  
شیخ شعرائی فرموده کل شیئی چند صلواتی ورد داشتیم شبی  
التفاق افتادند که جهان مستغرقند ترک ورد صلوات کردم  
پس فکر کردم بخیر است رسول الله علیه و سلم ندیم پس مراجعت  
سید اعلی خواص علیه السلام کردم جواب فرمود آن رسول علیه السلام  
علیه و لم یحب الحق جل و علا اکثر من نفسه فلا یبغی

ان متوهم

اخلاق حسنه

ان متوهم الله بتکدر منک لاجل ذالک بل هو فرج من کراهه  
لغای من الصلاه علیه و یک از اخلاق حسنه مؤمن صالح هر وقت که عمل  
دنیا و عمل آخرت مقابل جهان نهند هر کدام کند در فوت میشود اختیار  
عمل آخرت میکند اگر چه ظاهر نیست عمل دنیا جزای باشد و مالک بن  
دینار گفته کسی خواستگار کی دنیا کند لابد دین از و بخوراید بغیر از دین  
از و رها نمیشود پس البته عمل دنیا از عمل آخرت بمقدم میسازند و یک  
از اخلاق حسنه مؤمن صالح شدت لوطش بمقدمه ری است اولادش  
و دین و اطفال موالش با مانت بخدای که رازق و کفیل عباد است  
می سپردند نیای بدستش اندر رسد القافش در وجه خیر میکنند  
بخدمت شریف عمل دارد مالک ماقدمت و مال وارثک ما  
آخرت شیخ حسن البصری علیه الرضوان مسلمانی را از دنیا دل سر کرده  
تا اعمال آخرت از اعمال دنیا مقدم میسازند بعضی کلمات فرموده  
از ان بعضی را عرض مینمایم ای برادران بچشم حول بعضی اموال و فرزندان  
و اتباع خودتان مغرور مشوید زیرا ضرر دنیا و آخرت دارند لفع دنیا  
از شما باو می رسد نه از و با شما پس از مرگ بگردد شما شود  
میشوند لفع شما نمیدهند پس اتفاق مال خودتان در افع اعمال



صالح کنند اگر اولاد و اهل بیت مؤمن باشند فان الله تعالى يوزقهم  
من غير حساب و اگر فاسق باشند شما چرا بجال خودتان اعانه او را  
بر فاسق میدهید فانتم اذا دفنوك في القبر رجعوا الى ربهم  
لباس فاخرة مپوشند بلباس نفوسشان بر سر فراشی زرم بازن و نوم  
و خوردن مشغول میشوند باحوالی که بخون جگر و دلی پیدا کرده اند و میشوند  
باری شما یاد نمیکنند بحال تو در فرج خنده و تو در لحظه با حسرت و گسبه  
بر آن بولال مال میمانند شیخ حسن لهری فرموده شیر بیک از فقر و دیدم  
چشمش از گرسنگی مغشوش شده بود گفتم این در هم بگیرند و راه طعام  
بخزند بخورند گفت خدا قادر است قوت عبادت است بمن  
کم فرما بدین رسم این دو در هم ادخار کنم تا صبح بگیرم در هم بمیست  
گویند در رسول الله علیه و سلم وفات کرد در خانه او یک دیوار  
و یک در هم نبود اگر بمن میدهی و رضاداری فوراً اتفاق کنم میگیرم  
و بیک از اخلاق حسنه مؤمن صالح اکتار زیارت قبور است تا همیشه  
در عبرت نمانی بمانند و در تذکره باشند عمل بحدیث زور و القبور  
فانتم بمن کم الله فی میگذرد حسن لهری مردی دید در مقبره  
مضحک کرد گفت با غافل نشینده رسول الله چنان بوده از ضحاک

در مقبره

اخلاق حسنه

در مقبره است که میکرد سفیال لهری میگفت تا هفت روز این  
میت کنند تا معین جواب سؤالی بفرماید ابو الدرداء رضی الله عنه میگفت  
شما عرض مردمان خودتان میشوند با اعمال نیک مسرور و به اعمال بد  
مخزون میشوند لکن ادعا میکرد اللهم انی اعوذ بک ان اعمل عملاً یخرن  
به امواتی بین الاموات و یک از اخلاق حسنه مؤمن صالح این است  
از ذکر خدای تعالی و صلوات بر بنی علیه الصلوة والسلام در هیچ  
مجلس غافل نمیشود و عمل بحدیث لا یجلس قوم و لم یکن الله  
و لم یصلوا علی نبیهم الا کان علیهم نوره یوم القیامة ای نقیاً  
و عسرة و هم عمل بحدیث لبس یجسرو اهل الجنة الا علی صا  
عنه فرقت بهام لم یکن کره الله فیها ای عزیز لکن این دوام یابد  
خدا با اخلاص و اشتیاق بزرگ و مسروری باین نعمت که خدا اکرم کرده است  
میان حسن لهری فرموده شکر تخفیف بر مانده مکافی برای ذکر  
معین نکرده چنانچه برای مکافی معین کرده و اگر نه برای فضل ذکر حق  
بوده اگر یک سال راه آن مکان که برای ذکر معین باشد دور میبود



لازم بود که آن فضل بر دیم و انکار ذکر دفع عطش حتی وفات  
میکند و گفته اند مرتبه علی است کسی در هر مجلس اول کسی ذکر خدا کند  
و خدا را بیاد خلق آورد باشد او بعضی علی را چنان بوده اند و ضعیف  
براه رفتند در بعضی از ذکر خاف میبود اگر چه هر چه میبود میگفت هر لغو  
در و شود روز قیامت بنماید میباید این مرحله از من فوت نشود پس  
میکردید بآن لغو باز که پس میگردید و هب علیه الرضوان گفت عجب بار  
مردی که میگوید برده دل را که نمیکند عیبی بنوعی علیه الرضوان  
فرموده می حفظ دل خودتان بذكر خدا زیرا دلها عادت بغفلت گرفته  
بسرعت در غفلت می افتند و او دل طاعتی دعا کرده خدا او غفر کند کردیم  
بجای در یاد خدا و دین بودند رفتیم بجای خاف از خدا بنشینیم بایستی  
من بشکند هلاک شوم و یک از اخلاق مؤمن صالح این است که شنبه  
کمی میخیزد و بلکه بایست که با مشغول بعلم یا ذکر در قعود و یا اگر نوم  
غلبه بر او کرد نوحش و قعود میباید و الله مرحوم پدرم چهل سال  
خودم چنان اورد بدم مرحوم مادرم گفت ای محمد بن القاسم این  
حالت داشت عمرش نزدیک به صد رسید حتی وفات

در قعود

اخلاق حسن

در قعود مستقبل القبلة بود در شدت سکرات طبع کردم او را پنج پانجم  
باش ارت منعم کرد شیخ شوافی در طبقات بسیار صلی ذکر میکنند  
که از مرا به قیام وفات برای خواب جنبش آن برارض نموده اند چون  
عمر ابن عبد الغزیز و بشری فی و امام احمد بن حنبل و امام اعظم  
و را ابو محمد و به حقه چند نفر ذکر کرده پس فرمود من ادعی الصالح  
و نام الاسی بلا عذر و هو کتاب و یک از اخلاق حسن مؤمن صالح  
رفتند و کثرت بها است بر ظن نقص است خود شیخ شوافی  
علیه الرحمه چند تا بزرگان ذکر کرده من جمله ابو بکر صدیق علیه الرضوان  
امام عمر عبد الله ابن عمر الوالدی داد و چند صحابه ذکر علیهم الرضوان  
چون عبد الله ابن عباس علیهم الرضوان و حال رقاشی علیه الرضوان  
و الله چنان بود چنان باکره میآمد و طعام برای او میآوردند و القدری  
کی است ایها بیت بکره میآورد برادران زیارت او میآمدند بکره  
و هم او با بکره میآورد شیخ شوافی چند تا صلی بر ذکر کرده که این حال  
تا وفات داشته اند چون عمر ابن عبد الغزیز طول شب در کبره در  
خانه میکردید نوحه میزد بار بار بی هوش میشد و ابو محمد و به مشب  
القدر بکره میآمد باب چشم و زمین حوالیش تر میشد اگر کسی میآمد







لقب العین خودشان ساخته اند میزنند خیره جوان که این  
 النوع افتضاح غدا ب دوچار بنزد آدم میشود و میگویند الحمد لله  
 به بنی آدم خلق نشده ایم حضرت عیسی علیه نبینا و علیه الصلوة  
 والسلام در مجلس میرسدند همه عظیم میکرد میگفت پس مریم  
 در زرد او ذکر قیامت شود صیحه نکلند و یکی از اخلاق حسنه  
 مؤمن صالح کثرت شغفت درم با مسلمانان و با هر چه ذی روح  
 باشد است حتی دشتان بعاصیان میوزد و جنتی بیک از صالحان  
 که کند بر مجلس عاصیان میکرد سلام نمیکرد مبادا در سلاش  
 نکنند کنایه بارشوزد دعای عزرائیل میکند و میگفت رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم مبعوث شده برای نجات ناسی رحمت است  
 برای ناسی شیطان مامل شده باهمال ناسی به شتمت عاصیان  
 ناسی و موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نجات  
 که در بحر مجاده چه کسی احب خلق است نزد تو فرموده یا موسی  
 احب انگلیست که شیفه خار بجای کسی رسید چون آن خار  
 بجای خودش رسد محزون میشود و یکی از اخلاق حسنه مؤمن  
 صالح این است در صفتی که داشت اهل آن صفت از خودش

زیادتر

اخلاق حسنه

زیادتر میداند مثلا علم داشت عالمان ذکر بلا تصحیح از خودش  
 عالم تر میدانند و لذا قطع عرق تکبر از آن نوع صلی می شود  
 نزد حسن بکری فرمود لولا العلمی و لکان الناس کالبهائم و لولا  
 لابل ال الخسف الارض بمن فیها و لولا النقاد قون لفسدت  
 الارض و لولا السلطان لاهلک الناس بعضهم بعضا و لولا الجمعه  
 لحربت السما و لولا الريح لالتن ما بین السما و الارض  
 و یکی از اخلاق حسنه مؤمن صالح غلبه بر او برترت میکند حتی  
 حیوان از کل شیی که خود خلق است کرده میکند و این حالت بخلق دایمی  
 او شده که شکی این حالت بخلق من هم میشد اما توبه از خلافت بودم کبر  
 آمد نگاه بمن کرد از حیوان و دستر صورت کردم و در ار لکاب معاصی  
 مرد صالح چنانچه حیوان از خدا دارد حیوان از هم چیز هم دارد پس فایده این  
 مرتبه این است بحال برای او نمیدانند که به پنداری از لکاب معاصی کنند  
 چنانچه برای ما پنداری از ناسی در ار لکاب معاصی بحال نه داریم  
 با وجود برای ما خلق قبیح است حیوان از ناسی میکند از خود نکند در قیامت  
 جزای نیست که کعب الاخبار گفته و ذکر شده هم بفرمانیکه روز قیامت



اشیاء محل معصیت نشاء بر او میدهند چون آن اشیا محل ذکر و  
طاعت آن خلق حیا در مرد صالح قوی میشود و یکی از اخلاق حسنه مؤمنین  
صالح اینست نمیتواند کلا از ناس متغیر شود زیرا این خلق از استخفاف  
بمؤمنان نیست کبره است و نمیتواند کلا بر احدی باناس کند مگر با کسی که نگاه  
بدل نمود کند اگر چه دارد با او چون برادر صلبی نفی کند بدلتش خوش باشد  
و چون برادر صلبی بغیرش دلش عاقل شود نمیتواند بگوید من حبت شما  
دارم بنزد مرد صالح که چنان نباشد نمیتواند بگوید حبت شما دارم میگوید  
این لغاف است بریان بگوید حبت تو دارم دلش چنان نباشد و یکی از اخلاق  
حسنة مؤمنین صالح اینست بهجت دلش بر دماغه میفود آن سبب دهال  
مغفرت هدایت اش میکند منافی بغض فی الدجبت اله از دشمنی مطلوب است  
نیت تامل و جهته این دل سوختن اش بر آن فتح سوال عفو اش و غضبش از  
اینکه حق غضبش بر او است و این خلق ملائکه است که در قرآن میفرماید  
یستغفرون لمن فی الارض و یکی از صلی ربیون نام علیه اگر چه چنان  
بود که میثبه اهل فلان شد یا فلان و به متغیر شده از مثلا بهمکی  
شراب میخوردند یا بهی که ترک نماز میکنند خسته میشد برادران به عیادت  
میرفتند کسی میگفت فلان عالم رفته بهمکی توبه کرده اند شفا یاب میشد

و یکی

و یکی از اخلاق حسنة مؤمنین صالح اینست که طالب زیادی در هیچ  
حالی نیست نه در طعام و نه در لباس و نه در احوال دیگرانند  
طعام است غالب اوقات نان پیخورشان نمک یا آب  
یا خل بود شیخ تاج الدین وصف صالح چنان فرمود که قانع باشد  
اما قناعت اینست که هر چه پیش آید بخورد و پیوسته طلب زیاده  
نکند اگر چه در غایت قلت باشد بحق قناعت اینست که دولت  
مند باشد طعام کمیند داشته باشد روزه یک بار بخورد و ادایش  
یا آب یا نمک باشد شیخ شعری بسیار صلی را نقل کرده چون  
است و خودش قاضی ذکر یا صاحب منهج که طعام ایشان اوقات  
اکثرتان بدو سه روز یکبار بوده و از شیخ خودش علی خواص نقل میکند  
وقتی پیخور از بهفت تا یازده لقمه تجاوز میکرد میگفت رسول الله صلی الله  
علیه و موده حسب ابن آدم لقیما لیقن صلبه و لقیما  
از سه تا یازده است قول نبی صادق است کسی ایمان کامل بقول نبی  
داشت در کل شب افطار به بهفت لوزه لقمه میکند اما صلی را اهل  
عملان و این محل خلق از و نا مطلوب نیست زیرا حفظ صحیح و رفی  
عین است و یکی از اخلاق حسنة مؤمنین صالح اینست سبب بقوت ایمان



صاحب ربه النبي عليه الصلوة والسلام همیشه اوفاع و نعيم بهشت  
پیش چشم دلش است بآن سبب دنیا و لذت اندیش پیش چشم  
چنان حقیر میشود که لعل دلش کم میباشد دنیا او را از خدا غافل  
نمیکند او برای دنیا از کتاب کارهای دنی و دلش میکند که چنان  
باشد از کتاب نمیکند بخواهد اهل دنیا را می بینم نزد مالک  
این دنیا را یک دعا کرد بارت خانه یکجا در بهشت بجا کر کن  
مالک فرمود کاشکی در حق دنیا چنان کم طمع میبودی امام  
شافعی رضی الله عنه فرمود اگر کسی وصیت کردی مال من بکسی  
فاصل ترین ناس بدهند و مرا جمع میکنند بگویم یکجا بدهد برهنه  
الوالد در رضی الله عنه فرمود کسی بفرزندش گویند بخور این احسان  
خود به خیره الناس میدهم باید بزرگمندی تا حاشا نشود و زاهد  
دو نوع است یکی این است بالکلیه ترک دنیا کرده یکی اهل ابد دنیا  
در دل او نیست این نوع با شر معلوم میشود من جمله که با عشق  
لغص دنیا بشواید از دشمنان شود الفاسق نه چون رفیقان  
شست و یک از اخلاق حسنه که مؤمن صالح این است هر وقت اقبال  
امر خدا آمد مبارزه میکند نه سبب به ثوابش بلکه سبب بتعظیم

امیر خدا امیر خدا از نماز مطلوب و افضل است در دل او نماز او مبارک است  
جهنم تعظیم امر خدا و اولاد بالذات دارد در اخبار است و قدر  
ابراهیم علیه الصلوة والسلام که مورتی موسی بدست رسید همیشه  
برید گفتند چرا بر نکردی تا موسی پیدا شود فرمود تا خبر امر خدا تعظیم  
ترحمت تعظیم است و یک از اخلاق حسنه مؤمن صالح و بلکه عاقل  
که افسق الفاسقین نباشد همان دنیا در دل او است اما در دل  
مؤمن که افسق الفاسقین نیست چونکه عاقل است بر سر بدست آوردن دنیا  
خود را هلاک نمیکند از کتاب فعلی حرام و از حرام نمیکند اما بدینا مشغول از دل  
است و مؤمن صالح چنین است که بخودی عرض نمیکند آن صالح دنیا را رخص  
میکند عمل بحديث که فرموده ان الدنيا بيني والاخرة بيني كن من  
انباك الاخرة ولا تكن من انباك الدنيا حديث در لو كانت الدنيا  
تزل عن جفاح بعوضه ما اصفى الكافر منها شره حديث  
در الشی علی الرضوان فرمود بخیر است حضرت رفتم دیدم بدست رخص چیزی  
از خود میکرد و هیچ چیز نمیدیدم عرض کردم این چیست از خود رخص و دور  
میکند فرمود دنیا آمد غلبه کرد گفتیم بکن از زبان کردی بکنی تو نماد



در رعایت روز قیامت دنیا باز میماند بشو میاید امرها در می شود  
بار می رود میگوید بار ب چه کسی باین بیاید جوابش داده میشود کافی  
محبت او بوده اند پس ادبار بهیچا میکرد با خود بنابر میر در ادیان باین  
و عید شده بد که در عرصات بحکم داخل میشوند موحیان عالم بر یک صراط  
داخل میشوند او گمانه معلوم بجهان آنان مراد اند که سبب به لغزش دنیا  
محبت دین دولشان مانده و برای بدست آوردن دنیا از کتاب سر  
کنایه و ترک هر دو بجای کرده اند معلوم این حالت افسق الفاسقین  
است نه فاسقان و علی زیر حدیث است لبس من حب الدنيا طلب  
ما یصلی و معلوم از حجت دنیا است نظام این عالم شده و میشود پس  
این حدیث گفته این کرده مبادا کسی اینکه است نظام عالم باو باشد بدلیل محدودی  
حب دنیا بیاورد یعنی حب برای اصلاح حال در است نظام باشد محدود است  
و تحصیل دنیا مذموم است بار کتاب کنایه باشد طلبها البطلان و صادق  
نمیاید چنانچه حاتم علیه السلام گفت آنان تعظیم دنیا در دل دانسته اند بنحوی دنیا  
مبغوض او گشته و قریه در قیامت بین بیدی الله در مقام حساب قیام باو  
نمودند باو گفته میشود اینها آمانند که تعظیم داشته اند آنچه رب العزت

تخفیرش

اخلاق

تخفیرش داشته و کرده یعنی مبادره نکرده اند و از بخت و هیبت  
کوشش رویشان ریزه ریزه می شود علی را کوس الا شهاد مفتضح  
میکردند پس فرمود کسی ادعا داشت که محبت حق تعالی دارم و ادب  
دنیا بآن مبالغ بود کتاب است بدلیل بین عباد چنان است کسی  
بجهان نیست حب کسی داشت حب ادنی تعلق او دارد و بنحویت او  
بالغض دارد یا نمی جانند و اگر نه محبت او به دنیا متکونه خدا است  
و قدر بر او بال است ندارد و اگر نه شریه آبی بکافر و عده خود نمیداد  
آنان ادعای اخلاص میکنند متکونه خدا بآن مبالغ بخواند معلوم کنند  
مالک علیه السلام در الزوان فرمود من بعد زمانی میاید ناس دنیا در حال  
دنیا معبودشان میشوند و وهب علیه السلام با صی بش میگفت بیایند  
توبه از چیزی کنیم که توبه کاران توبه از و کرده اند صی بش گفتند آن چیزی  
چیز است گفت دنیا که حدیث است روس کل خطیبه است و توبه از این  
مترک شده یعنی از حب کنایه کبیره و کبیره از کتاب میکنند خصوصاً  
تحصیلش متوقف بر آن کنایه باشد و یک از اخلاق عمده مؤمن صالح کار است  
لذا الله طعام شراب است چند دست اند اعلی و ادب با جمع دانستی با حدیث  
اقتدای رسول الله است علیه السلام که کان المسید الحی علی بطنه من



من الجمع نفقه است که عبد الرحمن ابن ابی اطمیم علیه السلام به بازده  
روز یک بار طعام خورده هیچ آن حال را شنیدند و نفقه نکند  
گفت دروغ است دروغ گو سزايش بجنل دروغ لازم است  
او را سبحن جس کرد در گاه سبحن را بسته کرد تا بازده امر کرده بودید  
او را دخی کنید در را کشوده کردند دیدند در نماز است و بسیار  
رجال صالحی و درین قدم بوده اند و طبقه ذکر چون امام اعظم  
علیه الرضوان نقل شده که اکثس چون اکل طیر بوده و رجالی چنان  
بسیار بوده اند که در ایام مراقب احوال خودشان بوده اند که کسی  
نباشند بدن را از طاعت کم کنند گشته نباشند که از طاعت بی نشاط  
شوند علیهم الرحمة و الرضوان ذکر این احوال عجایب است تا که خود را  
بصالح میدانند میباید علی الخواص فرموده این مع اولیا و بر این اند  
که جمیع از اعظم ارکان طریقه است و یکی از اخلاق حسنه مؤمن صالح  
خلق اعلی ترک دنیا بالکلیه حتی کسی چیزی به او دهد صالح چنان  
بوده اند صاحب چیز گفته با حقان خودت بفقر او بدهند جوابشان  
آن بوده که جمیع دنیا کند آن حق فقر یعنی کند پس از آن خلق اینکه  
ترک دنیا بدل بالکلیه هر چه بدست آید اتفاق میکند در وجه غیر

نفقه

اخلاق حسنه

نفقه شب تا صبح نگذاشته و بعضی اگر ادخار کرده مراعات دل عیال  
کرده مضطرب نشوند فی الاخبار و حضرت عیسی علیه السلام  
کند کرد به بعضی ناس نماز میکردند در طاعت بودند شخصی نایم بود  
فرمود بر غیر چون رفتن طاعت جواب گفت عیودت خود کرده ام  
بافضل عبادت افضل چیست عرض کرد ترک دنیا بالکلیه فرمود بخواب  
برهم عابدان تقوی داری و یکی از اخلاق حسنه مؤمن صالح این است که منقطع  
از اله باشد در وی عبادت و کسی کاری کرد بجهت نیکی درشت و جهت  
بدی داشت مؤمن صالح در حق او حسن الظن میباشد مثلاً بار بار آید  
ناس که در محلی بر سر می نشیند او نمی نماید و یکی از اخلاق حسنه مؤمن صالح  
این است اینها مشی ندارد بازرق متوکل و علی الله ان الله هو الرزق  
ذو القوة المتین حتی شبیه قوت فردا داشت بآن منشرح الصدر  
میشود چون خود را بی اضطراب دید و میگوید حسن الظن کامل بخدای  
خود کامل دارم شکر میکند که اهل خانه شب قوت غذا از خدا گرفته اند  
مکرم میدهد این باشند عبادان بی بنودن مضطرب میشوند و اضطراب  
عیال دین را از او کاموش میکند و لذا مال رسول الله علیه و سلم



لعمري انما على العباد قوة منعمة دليل على برعم ادخار قوت  
غدا نیت که کسی طیر بهر آید آورد حضرت علیه الصلوة والسلام آورد  
حضرت فرمود با خادم نمی گویدم ادخار نکنی یعنی چرا ادخار کرده  
پس ای برادر مدعی صلاحیت امتحان خود کن و قیامت نزدت مش  
قوت نبود مضطرب شوی بگوای نفس نصیب خود در مقام صاحبان  
نداری و یکی از اخلاق حسنه مؤمن صالح این است و قیامت مبتلا شد  
چون و قیامت رفاهت شکر میباشند و بلکه وقت بلامت شکر زب  
چه تضرع الی الله زیاده میباشند و یکی از اخلاق حسنه مؤمن صالح این است  
اینکه خدای تعالی جیس دنیا از خود دستبر میبرد و چنانکه بر ممت  
خدای تعالی در حق خود میکند زیاده دنیا شغلش غفلت است از خدا  
و این علامت شده محبت و اخلاص در رسول خدا در عمر خودشان  
که شب صبح شده اند دیناری نداشته برای آن روز و صبح که داخل  
شب شده اند که دیناری عمر این عبد العزیز فرموده  
بکشید اشتی در نفس خودتان نه نفس خودتان در شهوات  
بکشند به تحقیق کسی شهوات نفس زیاده ای کرد شیطان در

سایه اش

اخلاق

سایه اش نمی آید امیدش از قطع میشود و اگر شهوات  
نفس را در قلب جای داد شیطان امید پیدا میکند سوارش میشود  
عبد الله ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرمود زمانی من بعد میایدیم  
ایها زمانه بطن فرج میباشند این هوا سیف است و سبب ترک  
مشتمیات نفس قول حضرت رسول الله بوده که فرموده حضرت اخلاص  
بالکهاره و حضرت النابا الشهورات روی سولی نور به پیش  
دست حضرت علیه الصلوة والسلام آوردند ردش کرد فرمود  
این طعام تر فدان معذوران به نیاست البدره رضی الله تعالی  
عنه فرمود بر سفره از یک زیاده آن طعام فسادان است  
و یکی از اخلاق حسنه مؤمن صالح این است مبالا نه اشتغال بلبس  
لباس بهر چه اتفاق شده کلمه پوش بوده اند او لبس قرنی علیه الرحمن  
در زبله فرقی میکرد دوخته میکرد پیوسته امام علی علیه الرحمن  
به امام عمر گفت میخواهی با احوال خوشی بپرد و حبیب خودت  
برسی رسول الله علیه وسلم و ابوبکر علیه الرحمن لباس خودت  
رفعه رفعه کن کفشی خودت بهم گذا که امل را کوتاه کن در خوردن



احلا بشع نرسند والو علم خو لا بن علیه الرحم بر فیهان خود میگفت  
مبالات لغسل لباس تکفیه مبالات لغسل دل کنید خلف  
فی القوب دلش اجب الی الله من قلب دلش فی ثوب لفی  
وما لک بن دینار در تابستان در شب روزی یک  
عبا میپوشد لباس و یکبار از اخلاق همه حالت این بهت زمانی  
که دید ند حرام و شنبه غلبه در حلال نادر شده وقتی حلال یافت  
در اکل و لباس شستن تفصیل بخود میپوشد اما که ند موم صلی بهت  
میکنند اند که اند که میخورد ترقیع لباس شستن زیاد تر احداث  
میپوشد اما که ند موم ممدوح میخورد حتی حلال استغفار و ریش  
میکنند و این زمان حلال خواران حلال پوشان نم باشند لقل است  
که ابر هم این ادهم از کسب خود میخورد وقت به سپانی یکبار بهر هفتاد  
میگرد روزی چنان بند است که لک ها اند که داشته نمود انست  
و ک به بگیرد و میخورد و به اصحی اش میخورد میرسم تمام قوت قوت  
صرف عمل نکرده باشم چنانچه حاجش زیر از من خواسته آن شب  
که سینه بیمانه حتی چنانچه هر غنی بلا حضور و که میگرد حالت همچنان  
بوده لقل است کان من جل من اصحی که هر چند طلب حلال کرد

دلش به پیچ مطمئن است حلال محض بهت غیر گیاه و پوش کنار  
و لب شطرنج تا سی سال خورد دلش آن بوده پوست بدنش سبز  
سپاه رنگ ش تلفی آواز او که در آن صغی لک الحال و خلعت  
من الحکم عن عبد الله بن عباس رضی الله عنه ما لا یقبل الله صلاته عبد  
و من جوفه منفی من الحکم و یکبار از اخلاق همه حالت ان کشته و حایا  
و عظ یکبار یکبار پیچ که ام از حاجش خود ش را بلند تر کنید اند کوش باو  
ند همه و لغی اقبول نکنند و بلکه شکر یکبار یکبار میکنند و اگر یکبار همه دنیا بان  
حاج خود دهد چنانچه ند زیر از صلی و امور دنییه مقابل با مورد نبوی  
نمیخورد و مر حاج حذر دارد که کنا حالت ان مهاجر کنند و از و الغی دین نبینند  
اگر اتفاق شد ممکن شد مهاجر حاجیان نکنند اجتناب اخلاق و افعال  
او لا میکنند و بیز را است از اینگ باشکار خود خوار بر وز لغی بر شیطان در  
پند اف خود حاج مطیع او شود عمر بن عبد الغریز علیه الرحم در مدینه  
مشرقه نخست حجرت خود سید گفت با خود لغی من کن گفت بر سین  
در اعلانیه مقرب و در سر مقرب خود در سر عبد خود باشند را در ان  
و عظ لغی کلی دارد و لغی دست بر کنند در د الله آنان که افسوس  
فاسقان اگر پیش چشم او که به مثلا بنوری از از ند خود دلش میپوشند



جنگ با آنکس میکند و آنکس اگر با او بجوید من گریه بنموزد انداخته ام تو  
 زخم میکنی خودت چرا زخم بخود نمیکند کل روزی بیست بار زیاد  
 ز خودت بد و زخ میبند از زخم خودت حق تر است و الله تاثیر  
 بدالش میکند در مکتوب امر معروف و نهی از منکر بغیر فضایل  
 نصیحت مسلمانان و خط ناکي ترك آن نوشته ام و یکی از اخلاق  
 حمیده مؤمن صالح بر آن طاعت و عبادت کند اگر چه کسی در او را  
 به بیند مستغرق عبادات است بسیار شمرده اما اگر عبادت ثقلین  
 کند بکم میدانند خودش مقصودش شناسد یعنی حضرت رسول الله القدر  
 بنیاز در قیام ماند یعنی بای مبارکش آما سر کرد با و گفتند ایمان دیت  
 بخود دادن چرا که خدا معفرت و تقصیر ما تا خوشی کرده جواب فرمود  
 افلا اكون عبدا شکور آنچه کرده به بسیارند النسبه گفت من بعد  
 بسیار عبودیت کنم شکور شکورم یعنی بسیارش اگر باشم شکور  
 فرمودش که لغو بوده فافهم شعور فی مناقب حلی نقل کرده من جمله  
 عمر ابن عبیده رضی الله عنه غالب عمرش چنان بود که بهای بمقابله بر رفت  
 برابر و مقابل قبر نماز میکرد تا صبح چنان فجر بمسجری آمد عبادت

صبح میکرد و او پس فرقی رضی الله تعالی عنه بسیار اتفاق میشد  
 اعیان شب بیک سجده میکرد به سجده میافتا در سجده تسبیح  
 و کوب میکرد تا فجر سرش بلند میکرد تا چنان احساس میکرد از شدت  
 بکاد بین بری ربه طریقی شش میرسد و سرودن و فتح حج که پس  
 تا مرگ جنبش بارض نهاد و بلکه نوش بر جبین پیشانی  
 اتفاق افتاد و کلمش بن حسن کل شبیه در رکعت نماز میکرد نماز  
 چنان مانده میشد از سجاده اگر جدا میشد بر سر پای نمیخواست  
 جدا شود مگر بر چنگ عتاب از خود میگرفت میگفت ای موالی  
 بهم شرفیزد بر آل امام طاعت مقرر و فتح که بسیار ضعیف  
 کل شبی پنج صد رکعت میکرد تا وفات و میگفت و او بلا عمل من  
 ناقص شده ابو مقابل نقل کرد که امام حنیفه رضی الله عنه پنجاه سال  
 نماز صبح بوضو و غسل کرده ای عزیز این همه تقوی بی فاعدی نمیتوانست  
 خبیده اند افزایش که عادت ناس بوده برای شب زنده داشته  
 و میوه نقل کرده بعضی اعیان مالک ابن دینار بعد از غسل و وضو  
 می نشست قیام میکرد تا نماز کند خوف غلبه بر او میکرد در شبش بدست



میگرفت کربان تضرع میکرد تا فی الحال یک رکوع نمیداشت کند تا اذان  
 صبح و ابراهیم بن ادهم اتفاق میشد بعضی شب بعد العشاء  
 بخندید و خود میکردی خسبید تا صبح خوف نماز نگذاشت نه نوم کنیم  
 و نه نماز ختمی سنتی کنیم بعد از اذان صبح بان و خود جماعت صبح  
 میکرد و احوال صلی این است که شب آمد فرج دل روی میدید که شغل  
 از عبادت نمیشد و روز آمد نگذاشت میشود که شغل کار روی میدید  
 و اقول که شب نباید سرور میثوم را ختمی در فراموشی نوم صبح می بایم  
 کرد و روز آمد میگوید بر خیز و شب بیکم بسوزان و مخلوق مرا از یاد خدا دور  
 و عودیت او با لکبه مشغول میزند زیرا بر او باشد بد در منع او تا  
 و قبل کان الاصل علی الرحمه فیقول شرار لعل الامر بالبعد هم  
 عن العلم و شرار العلم و اقرب بهم من الظلمة الاقربان محض لغو  
 باشد برای امر دنیوی او تا و با حال او تا و بکار از اخلاق حنه مؤمن صالح غیر  
 است و کسب ندارد خلق لباس لغو را میبندد اگر زیاد از آنچه  
 لازم است بدهند قبول نمیکند مشقت بر عبادی اندازد و بیک از  
 اخلاق حنه مؤمن صالح بر آن عملی و فرار که عمل بجا نمیکند متأسف میباشد  
 و بگویند بنی پر علاقه دارم نزد صلی کس عمل بجا نماند تا علم نکرد تا فاسق  
 میشود

و کان  
 میشود و حتی وقتی عمل به بعضی نکرد نشد آن بعضی مستحق انیم فسق میگوید  
 در بنی اسرائیل قرار فسق بوده من بعد از امت محمدیه قرار فسق بود  
 میبایند و هم بگوید من بنی خلیفان القسفا اخف ممن بنی خلیفان  
 لعل باد هو موسی و لعل لا یشرع ابن المبارک من دخلنا بحالی  
 الظاهره فمواخف من بنی خلیفان بالریاء و التسمعه و کان الفضیل  
 یقول ما اقبل قلته و مع العالم قبل لمافات السیفیان الثوری قال  
 بعض العلماء و الفلز و بعض کما الدین بالذین بعد فافات الثوری

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته الحمد للہ رب العالمین  
 السید احمد الزنجی القادری النقشبندی  
 انفاه الله الی مرید الزمان

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله  
 و بعد برادران که معلوم است که تفصیل در بیان امور دین معین بر  
 اقدام برادران است بر فعل او و ترک مناهی که منهای دین  
 ازین دو امر خارج نیست و نیز باعث فهم حقیقت امور  
 مذکوره است و بلکه تلذذ بقیام بآنها حاصل میشود حتی بیان



حدود بعضی احوال مخصوصه او و ذکر اعداد از جمله امانه الهی نمی بینی  
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در بعضی امور بیان حد و ذکر عدد  
کرده البته حکمت داشته من جمله فرموده بنی الاسلام علی خمسة  
الشهاداة الخ و فرموده ان الاسلام شهاداة ان لا اله الا الله و کذا بعضی بیان حدش بجهت ایستادگی اسلام را و ذکر عدد درش بلفظ  
پنج یا فرموده لهذا حب ذکر عدد ما و بیان حد و دمای کل یکی ازین  
پنج منبای اسلام خواهیم کرد و انواع این پنج فروع اسلامی بوجهی  
کبر و تبصیر را بعضی را در آن و بوجه تعلیم و ضبط برای بعضی  
برادران ذکر خواهیم نوشت و این پنج منبای فروع الاسلام شهادة  
ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله عبده و اقامه الصلوة  
و مرد بلفظ اقامه ادای نماز است کما هو الواجب و کما هو  
المستحب به نماز و صوم رمضان و ایتاء الزکوة و حج البیت لمن  
استطاع الیه سبیلاً است که حضرت صلی الله علیه و سلم  
فرموده اول و اجل و اقدم و اکرم الفقه و ارفع فروع دین که شهادت  
دین است دو حد لابد منه دارد حد اول اعتقاد و معنی آن

کلمتین

کلمتین بقلب و معنی اعتقاد این است که هرگاه اعتقاد چیزی کردند  
به آن یک هزار هزار مرتباً بکلمه زایل نشود مثلاً چون گفته  
باشی اعتقاد معلوم میدانی که سنک است اگر هزار کذاب گوید  
سنک نیست و آب است زوال آن عقیده علمیه نمی شود پس  
بیز معلوم باید که معنی کلمتین مذکورین را چنان بدانی ورنه راه  
اعتقاد در او نیست و حد دوم اقرار زبان است به تلفظ  
کلمتین شهادتین و ترتیل بعضی باید به صحیح بوجه اقرار کلمتین را گویند  
اگر چه زبان عجم باشد نه بوجه محض تلفظ با و بالعین اصل ایمان تقدیر  
و باور است بمعنی کلمتین شهادتین یا بجزم اعتقاد معنی که از کلمتین  
شهادتین مستفاد میشود بدلیل و یا بتقلید اما بنحوی که در معنی  
مستفاده او مانزد او ادنی ترددی باقی نماند ورنه آن ایمان قلبی  
معتبر نیست و اینکه گفته اند ایمان مقلد معتبر نیست بنابر این است  
که ادنی ترددی باقی مانده باشد ورنه صحیح و معتبر است اگر چه  
بترک این لفظ اکثراً است از آثار قدرت بدلیل خالق جل شانہ  
و تفصیل این فاعله اسلامی بطریق عدد و جعل عقیده و قواعد است  
اگر چه بطریق حد کم است ده قواعد در اینکه اعتقاد و بجهت کنند



مندرج است در اعتقاد استحقاق له اش و ده از طرف محقق وجود  
 و ده قواعد در یقین و در مندرج است فاما آن ده که در اعتقاد  
 و جوب اندراج یافته این است که ان الله واحد باین معنی که در  
 الوهیت و خلق کردن شریک ندارد و بی شیه و بی نظیر است و یک  
 ذات است منقسم نمی شود زیرا انقسام صفت چیزی حادث است  
 نه قدیم و اعتقاد الله حق و اعتقاد الله قیوم یعنی مالموی باو  
 مانده و میماند که اگر یک نیم طرفه العین تعلق بعلم و هم یک  
 نیم طرفه تعلق قدرتش به مالموی نباشد نیم مانند زیرا وجودشان  
 بخلق او و قیامشان باو و وجود و ماندنشان باو است و قیومی  
 او دلیل است که لا فاعله و لا فاعله و لا فاعله که منزله است از پرورد  
 زیرا که اگر یک نیم طرفه غافل شود جمیع مالموی عدم می شود حتی نزد  
 بعضی مالموی موجود و حادث کل آنی در انعدام است منتهی در  
 خدای تعالی بقدرت قاهره اش در ایجادشان در کار است  
 و اعتقاد اینکه خالق کل مالموی او است و اعتقاد اینکه الله  
 علی کل شئی قدیر و غیر او هیچ کس قادر حقیقت بر هیچ یکی

از مالموی

از مالموی نیست و اعتقاد الله عالم بما ظهر و ما بطن  
 و عالم بقدر در یابا و قهر گوید و بطون او را بر پیش گیری  
 او هیچ حجابی نیست قال تعالی لا یغیب عنده مثقال  
 ذره نه در عالم ملکوت عرش و کرسی و چنان و هفت طبقات  
 زمین و هر چه در او است و هفت طبقات دوزخ و هر چه  
 در او است از آن چیزهای که برای لغزب عاصیان و کافران  
 خلق فرموده اما لغزب عاصیان چون کفار است معاصی الله  
 لغت است و لغزب کافران با مسلمانان مسلوب الایمان لغت  
 و محبت است قال تعالی الا یعلم من خلق و اعتقاد الله مبین  
 کل شئی یا بخلق و یا به انعدام و از خبر و شریک و خواهش که در خلق  
 میکند و هر چه خواهش نکردند ما شاء الله کان و عالم بشاء کم کن  
 و اعتقاد الله مسبح و اعتقاد الله بصیر و اعتقاد و الله  
 متکلم نه بسمیع بجز زبان جاری که خدای تعالی از اجتناب باو ما  
 منزله است زیرا اجتناب لایق بخداوندی نیست و این هم صفات

فواحد  
 انما الله واحد لا اله الا الله  
 انما الله واحد لا اله الا الله



قدیم اند و چنانچه ذاتش شبيه ذوات نسبت صفاتش بهم چنان قال  
 لغایه لیس گمشده نشی از حق ذاتا و صفاتا و هو التبیح البصیر  
 و از چهل قواعده مذکوره اعتقاد ما بسنجید علیه ده قواعد  
 مندرج است بیک اعتقاد استحال حدوث و اعتقاد استحال عدم  
 شدن بر ذرات صفات و اسما و معبود حق قدیم اند با دایم الوجود  
 و قایم بر کل نفس بما کسبت است لیس له اول و لا آخر قال  
 لغایه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل  
<sup>اول و آخر</sup> <sup>و ظاهر و باطن</sup> <sup>و دایم الوجود</sup> <sup>و قایم بر کل نفس</sup> <sup>بما کسبت</sup> <sup>است لیس له اول و لا آخر</sup>  
<sup>منشی علیه</sup> <sup>و اعتقاد استحال</sup> <sup>اینکه غیر او</sup> <sup>خدا</sup> <sup>باشد</sup> <sup>قال لغایه</sup>  
 لو کان فیما الله لفسدنا و اعتقاد استحال اینکه مستغنی  
 عن کل ماسوی نباشد محتاج با و نباشد و این معنی لا اله الا الله است  
 زیرا الوهیت ما غنی الشفقا الله است و معنی آن است استقلال  
 عن کل ماسوی و افتقار کل ماسوی با و است و هیچ آنچه ذکر کردم  
 در این معنی مندرج است و توضیح اش در مکتوب عقاید زرک  
 ذکر کرده ام و اعتقاد استحال شغلی از شغل در کشغل او باشد  
 نه چون

نه چون مخلوق ضعیف که مشغول شد نشی مشغول او است و لا  
 بلکه در کل آنی در پی طبقات ملک و ملکوت در شغل  
 و ایجاد و اعیان و اینها و کل ذره از ذرات عالم و کل چیزهای  
 پیوسته و چه کبریا و نه و چه بتعلق قدرت با و در کار است  
 و در تحصیل مقاصد بیلان زبان چون جن ملک انسان و در  
 تحصیل بیلان که طلب دارند بدل چون بهایم در خلق عطا است  
 مسیحیان لا یشتغل مشغول و لا تغلظه المسایل و این صفت  
 مخلوق ضعیف است که بکار مشغول شد اقتدار مشغول شدن  
 بکار در ندارد و اعتقاد استحال اینکه در مکانی جای گیرد و با در  
 زمان شد باشد بلکه مقارن مکان زمان است بدلیل دو وجه یکی  
 اینکه احتیاج خداوندی محال است و یک وقت زمان و جای خلق شده اند  
 در کجا بوده الان کما کان و هر دو صف مخلوق حادث است یعنی مراد  
 آن نیست که وجود او واقع است و درین از منتهی دانسته بمعنی اینکه در زمان  
 و یا مکان است زیرا که چنان باشد لازم میاید که خداوندی محلی محتاج باشد  
 لغایه الله من ذاکم بلکه مادی و معنیه وجود او است باز منتهی نماند



نه چون عالم حادث که در او ناست پس معلوم شد که منزله است  
از احتیاج و اعتقاد استحال کونش جسم و یا جوهری و یا صورتی و یا  
شکلی باشد از صورتها و شکلی که عوارض جسم جوهرانه نیستند  
ولا مثل بل هو الوجود الصمد یعنی محتاج به هیچی و الیه کل ماسوی  
است و در قیاس کلی ماسوی محتاج با او بود معلوم محتاج بکس نیست باشد  
که بکل وجه محتاج با او است و از عقل دور است و محتاج بماسوی باشد  
و هو انشی لم یکن زیر تولد در بین منی نبینی میباشد چنانچه در مثال  
نثار دو لم یکن زیر حادث نیست قدیم است زیر تولد یعنی  
از منی حدوث است و لم یکن له کفوا احد زیر مثل و شبه  
نثار و اعتقاد استحال اینکه محل حادث باشد که عوارض عارض  
او شود و بالقهر و یا قهر بر او روی داده باشد و یا روی دهد  
و اعتقاد استحال ظلم زیر هر چه کند حکمت و عدل است تصرف  
در ملک غیر نیست بلکه در ملک خودش است و اعتقاد استحال  
اینکه افعال خیر و شر مخلوق حادث باشد و بغیر از قضا و قدر  
و خلق و اراده خدای تعالی بود ممت کلمه در یک صفا و عدل  
لا یسئل بکلماته یفضل من یشاء فیضی که بعد از او و بعد از

قواعد  
من یشاء فیوفقہ بفضلہ لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون  
و از چهل قاعده که گفتیم ده قواعد در قاعده اعتقاد ما مستحق  
وجود مندرج است اول اعتقاد تحقق اینکه خدای تعالی بر عباد  
بعث انبیاء و رسل از انبای آدم علی نبینا و علیہ الصلوٰه و السلام  
بطریق رحمت نه و جواب زیر محال است چیزی بر او و یا بر او  
و اعتقاد اینکه جمیع انبیاء و رسل معصوم بوده اند یعنی از کتاب  
کنایه کرده اند و اینکه بعضی از انبیاء چون آدم و داود و الوب  
و یعقوب معاتب شده اند بزدل بود مقربان چنانچه بر چیزی که غیر  
کنند آن غیر معاتب نمیشوند اما او را معاتب میشوند مثلا آدم  
که منی از شیعه کندم شده بود منی تنزیه بود داود و زبر برای  
چند دفر سده تمنای شهید و در خود برای حفظ نفس بوده گمان  
شده است او حرام و گناه نموده و باقی انبیاء هم چنان ارجح  
کرده اند بزدل بوده معاتب شده اند نه معاقب و اعتقاد اینکه  
تحقق ارسال کلام الهی بر او نامحذره و اعتقاد تحقق ختم رسالت  
بحضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم شده و محمد بن عبد الله بن عبد المطلب



بن نامش قرشی و مکی است و والدۀ کریمه اش آمینہ بنت و هب  
 پس بحوث از مکۀ مجید بنه کرده و مرقد شریفش در آنجا است و انبیا  
 بقورث ان کم شده الا جناب نبی یونس نباشد علی نبینا وعلیم  
 الصلوة والسلام و دانیا که میگویند مرقدش معلوم است عین قبرش  
 معین نیست لکن در آن حوالی است دور نیست و عزیز میگویند معلوم است  
 اما شخص قبرش معین نیست اما معلوم است که در آن حوالی است و رفت  
 بهنقاد انبیا در خطای بیت الله در مطاف مدفون اند اما مشخص  
 قبرش معین نیست و اعتقاد اینکه در کن کلام خداست و بر حوت  
 محمد صلی الله علیه و سلم نازل شده <sup>و بعد از آن برای مردگان و جنات از جهنم است</sup> و بینات حق الهی  
 و الغر فان و اعتقاد اینکه قرآن کلام قدیم خداوند تعالی است مخلوق  
 نیست و آنچه بین اهل فتن که دلالت بر آن کلام نفس میکند واجب است  
 بگوئیم کلام الله است و اعتقاد اینکه محمد المصطفی در هر جای  
 خبر داده صادق است و از طرف حضرت باری تعالی است  
 و اعتقاد اینکه شریعت اش ناسخ شریع است و اگر نه طایفه از  
 طوائف یهودی که عیسوی اش میگویند در زمان خلافت منصور پیدا  
 شد

شد و معتقد به نبوت محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم اما اعتقاد نسخ دین  
 شان ندارند زیرا میگویند پیغمبر است پس لهذا کافران اما مشرک  
 نیستند و در آخر زمان که حضرت عیسی از آسمان فرود میآید برای قتل  
 و جالی بعضی بر شریعت محمدی مبارک و عمل بر شریعت محمدی میکنند و اعتقاد  
 اینکه جنت برای مطیعان صاحب ایمان و دوزخ برای کافران و شرکان  
 بر دو بابی حق اند اما دوزخ برای عاصیان صاحب ایمان ابدی نیست  
 و اعتقاد اینکه الان مرد و موجود اند و اعتقاد اینکه ملائکه موجود و معلوم  
 بعضی ملائکه رحمت اند چون کرام الکاتبین و بعضی را جور است مولا اند  
 و بعضی فرستاده نذی انبیا و در سلسله بوده اند و بعضی ملائکه عذاب اند  
 لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و بعضی  
<sup>و فرقی نمیکند خدا را آنچه امر کند ایشان را و میکنند آنچه امر کرده باشد</sup>  
 به تسبیح و تقدیس حضرت باری مشغول اند از روزی خلق شده اند در  
 قیام اند و بعضی در رکوع کذا لک و بعضی در سجود کذا لک و بعضی در قعود  
 کذا لک و یک لحظه غافل نیستند لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون  
 ما یؤمرون و از جعل موعده ندیده در اعتقاد و یقین در و دده قواعد  
 مندرج است اعتقاد محقق قنای دنیا و اعتقاد اینکه کل من علیها  
 فان یعصی کما یحیر که بر ارض و شکم ارضی است فانی می شود و یقی و بعد  
 و میانه ذات



در تنگ ذی الحلال والاکرام و این آیه دلیل بر این است در ذی  
 روزی که در شکم ارض ساکنند صادق است که علیها است زیر اسطری  
 ارض پنج صد سال است سورخ او یک زراع کمتر باز بر علی الارض  
 حساب است که فضای عالم ملکوت بهم میشود و کما قال عز وجل من  
 قال لمن الملک الیوم زیر این بهم دلیل است بر فضای عالم ملکوت  
 که این واقع و سؤالی خدای تعالی پس از فضای عالم ملکوت روی میدهد  
 و اعتقاد بحق اینکه انس جن در قیامت منقوش میشوند بسؤال منکر  
 تکبر و اعتقاد اینکه در قیامت بعضی منعم و بعضی معذب میشوند زیرا  
 واسطه بن این دو مرتبه نیست کما قال علی علیه السلام القیام اقرار و حقیقه  
 من یاض الجنان او حفرة من حفرة النيران و اعتقاد اینکه واحد قهار  
 خلاق جبار حشر خلایق میکند بری جزای مطیعان و نازل میخلفان عالمیان  
 و کما الاول اعادة جسمانی خلق مخلوق میکند قال من یحیی العظام و هی  
 رجم قل کبیرا الذی انشاها اول مرة و اعتقاد دو اوقات  
 معاد کنند از حساب و میزان و حرط و اعتقاد بحق اینکه بر سر از  
 بل حرط میکند زنده بادی داخل بهشت میشوند اما کفار و مسلمانی ملوب  
 الایمان و مشرکان بی مرد بر سر بل بادی داخل بهشت میشوند و اعتقاد  
 اینکه

اینکه سر عاصیان از مسلمانیان اگر غول شوند بآن قدر که خدای تعالی  
 حدی بر آن لغزب آن گناهان مغرور فرموده بر سر حرط پایشان می  
 لغز و بنار میافتنند در نار معذب میشوند پس بیرون می آیند و بادی  
 ساکن بهشت میشوند و اعتقاد بتیقن اینکه خدای تعالی در قیامت  
 بفضل خود بعضی از اهل کبار به شفاعت حضرت خاتم الانبیاء  
 بلا عذاب غول میکنند و او را بادی اسکان بهشت میفرماید و بعضی  
 که خواستش ندارد که غولان کند بعد از خود بقدر مقداری که لایق بهر  
 کبیره است آن قدر عذابشان میدهد پس او را در بهشت اسکان  
 میفرماید و اعتقاد اینکه کافر و کافران را بعد از خود در آید در  
 دوزخ بالغزب که آنرا قافان در آید بانه اسکان میکردند قال  
 ان الله لا یغفر ان لشک به و لیغفر ما دون ذلک لمن یشاء  
 و قال تعالی فی وقوفی خزین کم الاعیان با و اعتقاد بتیقن  
 بر و بیه حضرت خلاق کریم در قیامت بسبب سر روی که لایق  
 بآن جناب مقدس از کیفیت جهات باشد بقدرت قاهره اش  
 چنانچه لایق بکرامت اقدس او است این نعمت عظمی میخواند خود  
 عطا میفرماید قال تعالی و جوه یومئذ ناضرة الی ربها  
 روادان روایت برافروخته بسوی پروردگارشان



فانظره و اینکه در ذکر قواعد صابنی الاسلام علیه <sup>السلام</sup> اول کلمه لنشد تنبیه  
 فرموده پس در جنب او اقامه الصلوة ذکر کرده معلوم شد که بعد از ایمان  
 نماز افضل است عین علی السلام و افضل اعمال اسلام است و نیز گفتن  
اقامت الصلوة نه فعل الصلوة و یا ادا الصلوة اشارت است  
 باینکه افضلش مشروط باقامه آنست نه محض ادا و بر این اقامه  
 ادا نماز است باستیج جمع هر گاه و شرایط و آداب ظاهره و باطنه  
 پس از ایمان از او افضل تر نیست و نمازش قیود دارد و قاعده  
 اولی اینکه فرض عین است یعنی فرائض خمس و نماز جمعه که فرض عین است  
 بیکه است از آن فرائض پنج گانه نه فرض سادس که است نه بدل نماز  
 ظهر است و بلکه کل و اصولی از او تا در نفس خود اهل است الا اند  
 لاجنای طب المکلف بالظهور ما دام منی طبا بالجموعه فاذا  
 تعذرت فوطب بالظهور و در آن چون بعضی متعذربین لغو نمایند  
 این چیست که فلا فی نوشته یعنی بگویند احتیاج بنوشتن نبود زیرا آنچه  
 کاکت احمد نوشته در نحو و معنی ج مذکور شده زیرا که این حرف بما  
 بگویند باید با مامودی علیه السلام هم بگویند که چرا آنچه عام را فحی  
 فرموده

فرموده باز او را نوشته بلکه می بایست زیادت خود را در نماش و شایسته  
 تحریر نوشته نماید اما تحت عرض می نماید که نوشته جماعت من لغو حافرت  
 اگر کسی تواند خود بر دیش و هم هر کس نحو من حاج ندارد و اگر فرض  
 داشت استزداج میکند مطالعه کتاب بخیمایه قاعده دوم که  
 فرض کفایت است ادا فرائض خمس جماعت و هم ادا نماز بخانه  
 فرض کفایت است ولی جماعت در نماز بخانه سنت است و قواعد  
 مسند و بات و سننات بسیار از امانات و تدارک در چهار قاعده  
 حاصل است و یک از امانات قاعده سنتی است جماعت در مشروع است سیم  
 و افضل ترین این سه قواعد باقیه است چون دعای عید قربان و عید  
 فطره و کسوف و خسوف و استسقاء اما از وج اگر چه جماعت در اد  
 مشروع است مستثنی است چون اینها افضل نیست زیرا روائت  
 از او افضل تر است و قواعد که جماعت در اد مشروع نیست  
 سه قاعده دارد یک روائت فرائض خمس یعنی افضل روائت است سیم  
 پس سنن مقیده چون و ترا افضل تر است بقرینه اینکه بر حجت صلی الله  
 علیه و سلم واجب بوده است پس منی پس آنچه پس او این پس سنن



قواعد نقل مطلق است اما نقل مطلق شب افضل تر است از  
 نقل مطلق روز پس بمان افطنت هر چهار قسم علی الترتیب این است  
 اول بعد قربان پس عید فطره پس خضوف پس استسفا که پس در  
 پس نهج و مکده است که هم شب در همه سال شب بیدار باشد  
 زیر منی است اما اجماعی بعضی شبها مکده نیست بلکه مرغوب است  
 چون اجماعی بشمار عشر آخر رمضان و اقل نهج در رکعت است و منها  
 بیش معلوم شده نشیده اند که را لعمریه و شب از رکعت  
 سنت نهج کرده پس روایت فجر پس بانی روایت پس نماز صبح است  
 و اقل اش در رکعت است و چهارش از افضل تر است اما پیشش  
 از دوازده افضل تر است پس آنچه تعلق بفعل داشته باشد چون  
 سنت طواف پس تحیت المسجی پس نماز اهرام پس سنت الوضوء  
 پس آنچه تعلق بغیر سبب دارد چون سنت زوال که چهار رکعت است  
 پس او این که نزد فقهای که احادیث اش قبول کرده اند و نزد او  
 ثابت شده نه نزد فقهای که احادیث اش قبول نکرده اند زیرا نزد او  
 ثابت شده و اقل اش در رکعت است پس چهار و شش رکعت اش

پس کون

پس نهج

از بیت

از بیت افضل تر است بشرط اینکه حرف دنیا در بین او  
 نکند پس صلوة السبوح و او چهار رکعت است پس صلوة التوبه  
 قبلها و بعدا و من صغیره و صلوة رد الفحالة و صلوة الاستحباب  
 و صلوة الاستخاره و صلوة الاستعاذه و صلوة السعیر و قدوش  
 و نماز بنی الاذنین و صلوة التسخیر و بعد از خروج از حمام و صلوة  
 الشکر و عند دخول فی بیت و الخروج منه عند در یقه قتل  
 احد بغیر حق و بخت و الطلوة بعد السقیة و صلوة القبور و صلوة حفظ  
 ایمان و صلوة تخفیف سکران و صلوة حفظ قرآن و اشراف و نماز  
 که از مستحبات صوفیه است بختی او غیره شرح ارشاد نیست نقل مطلق  
 از دیوارند اما پس از سلام دعائی که مضیق نحو استعاذه و یا استخاره  
 مطلقا از مثلا بخواند در مکتوب جواب بیان باشی تفصیل و بیان فضله  
 اینها نوشته شده مراجمه فرمایند تن کی و ضبط و تبصیر و اخری  
 قواعد صلوة ممنوعه به بطریق ابطالان نفس نماز و چه لغوت نمودن  
 لثوب ده قواعد است یک از او قاعده فعل نماز بلا سبب است  
 پس از ادانماز صبح تا طلوع شمس و عین طلوعش تا ارتفاع اش



بقدر یک ربع اگر چه بکشد همه جای خود آنقدر ارتفاع می دهد  
 نباشد بلکه بکشد همه این ارتفاع در بالای کوه های چشم انداز  
 خودش است یک بعد از فعل فرض عصر تا غروب و یک وقت غروب  
 و یک بین جمع صلواتین فرض بتقدیم با تا آخر خورشید صلواتین در  
 عرفه و مزدلفه و یک سخن هست سن روایت ممنوع است اگر کسی بخواهد  
 قضا بر او باشد و یک وقت ادا نماز فرض و وقت وسعت زیاد  
 از مبارزه فرض نباشد و یک وقت شروع بنماز قضا و یا سنت  
 نمود چنان دانست که وقت وسعت دارد پس در میان نماز معلوم  
 شد که وقت در غایت تنگی است هر دو نماز را یکی بنماید زیرا آن  
 وقت واجب است که قطع نماز کند تا که فرض وقت تمام قضا شود  
 و یک وقت که شروع با تمام جماعت مثلاً شروع به تسبیحات پس از  
 نماز نشد و یا مؤذن اقامه کرد و یک وقت که خطیب شروع خطبه نمود  
 مطلق غیر تحبیه المسبحه کند اگر راتبه قبله کرده است و اگر نکرده دو  
 رکعت راتبه کند و نیت تحیت المسجد نیز باید و یا در قافا در  
 از من مذکور که وقت کراهت است نماز واجب بسبب ممنوع نیستند  
 پس هرگاه راتبه جمع و یا عصر پیش از فرض نکرده پس از وادار است  
 اولاد

ادوار

ادوار بجای آورد و اما بشرطی این که قصد نوزی نکرده باشد اگر چه نماز  
 قضا بود زیرا که قصد نوزی که اختلاف در کفایت است بر جای اینک  
 بگوید نمازش منعقد نمیشود نه کبر و ضبط و تنبیه نوزی قواعد شرط پیش  
 از نماز و آن سنتی قواعدند یعنی نماز بان سنتی شرط واجب میشود یکی  
 بلوغ و یک عقل و یک اسلام و یک دخول وقت فرض در کبر ناسی و ساهی و قائم  
 و مکه زیرا که تکلیف از نماز رفع شده یعنی اگر کسی نسیبند بشرط اینکه پس از  
 رفع حوائج قضا کند و یک خلوص از حوائج حیض و نفاس پس هرگاه حوائج  
 چون کفرا حوائج حیض و یا کبریا حوائج حیض و یا کبریا حوائج حیض و یا کبریا  
 وقت باقی مانده بود واجب است که فرض وقت را بجای آوردان بقا سلیم  
 اخف ممکن من التعلوه کو کعبین للمساخر القاص و نیز باید اگر  
 قدر تکبیر از آخر وقت عصر قضا فرض ظهر واجب میشود و باید اگر قدری  
 تکبیر از آخر وقت عشا قضا فرض مغرب واجب میشود سبب بائنه در  
 سفر مثلاً بمشایان درست است و این مسئله خفیه است اعلام مردان  
 و زمان نماز کننده کان واجب است و یک اقتدار بر فعل شروع نماز چون  
 طهارت بآب پاک نزد وجود آب پاک و یا تیمم بخاک نزد وجود خاک  
 پاک با شرط طهارت در کبر در کتب فقه در باب تیمم مذکور است زیرا

قواعد



ادای نماز بر فاقه الطهورین براس صورت وقت  
و بولش مختلف فیہ است تن کیر وضط و تبصیر افری  
قواعد شرط ادا نماز که پیش از دخول در نماز است  
و او تا پنج قاعده اند قاعده اولی دخول وقت بقیست  
وظن و الا اگر چه باطن وقت داخل شده باشد غو نیت  
پس اگر نماز کرد و وظن دخول داشت بلکه شک بود  
و باطن دخول داشت نماز کرد ولی پس بیان شد که وقت  
نماز داخل شده است نمازش منع نمیشود و غو نیت  
دوم قاعده استقبال یعنی استقبال قبله شرط است احوط و  
دخول در نماز است پس هرگاه در حین احوط سینه اش منحرف  
بود نماز منع نمیشود و از استبراک بکبر محرم تا استقامت نماز سینه  
اش از قبله خارج نشود نماز باطل است اما اگر کسی عاقل بود از استقبال  
قبله سبب بختک دیا و ریجی مثلا بر بوط ساخته بودند و یا  
اگر استقبال می نمود فرق می نمود استقبال شرط نیت ولی  
هرگاه خوب باشد یا نجاست یافت اعاده اش نمائید ادا و قضا  
چونکه عذرش نادر است و فایده این است که با رخی شود

و اگر این نماز باطله کند گناه است و اگر چون این صورتها نباشد  
فعلی نماز باطل حرام و گناه است و نیز در نافله کفر استقبال  
قبله شرط نیت الا حکم حین تکبیر محرم قاعده سیم عورت  
است اگر چه در بار یکی و یا در حال خلوت نماز کند اما اگر سار  
بدست نیفتاد و نماز کرد و یا بدون زیر جامه نماز کرد یا  
جیب جامه اش واسع باشد یا نه اما در میان نماز عمل الکفایه  
بسو این خود عذر ظاهر بود یعنی در رکوع در همه صورت نماز  
باطل است و عورت از مرد اگر چه عذر یا صبی باشد بین ناف و الزو است  
و نیز چیزی از هر دو حکم احتیاط سترش واجب است و جاریه فکمش  
چنان است و عورت خمر اگر چه صبی باشد ماسوک الوجه و الکعبین است  
فی شرح للعباب و بحسب سنن خبر منی کما بحسب الاذلی  
ما صرح فی السنه و الترمذی استغفر عنی از دو مفصل بین کعبین  
در ساعد پیش عورت است دین جمله فقیه و کثیر الوقع است  
در شرط سار این است که منع ادا رکعت و پوست بدن کند  
نه بستره و هم اش اما ظهور در ذکر استثنای باجاء بین الیقین است



دارد عیب و نیای است حدیث است الحیاة من الایمان پس  
احتیاط کافی لازم است خصوصاً شستن نماز میرای ازین بیانات  
جنبه است که امانی بعضی فراموش کرده اند که جامه را کوتاه نمیزند  
در وقت رکوع و سجده جنبه هر دو صورتی بلکه چاه و برشان  
ظاهر میشود حقیر ز قبل مبطل نماز است قاعده چهارم طهارت  
از حدث بآب و یا خاک پاک اگر استعمال آب متعذر بود  
و این قاعده چند ارکان و شرط دارد اول در کتب فقهی مقرر است  
مبطل شرایط بآب و وضو مطلق و باطن مطلقیت داشته باشد  
دوم نبودن مانع چون حیض سیم بر اعضاء مفروضه است بآن  
که منع وصول آب با اعضاء مفروضه کند و بآب را متغیر سازد بخوبی  
که از آب مطلق ببقیه چهارم جزئی آب بر اعضاء مفروضه است  
پنجم مقدار آنکه نجس است که بر اعضاء مفروضه است پس تطهیرش  
کند پس آب وضو برزد و این مسئله خفیه و مزله است ششم تحقق معتق  
وضو که حدث است پس هرگاه حدث اش محقق نبود بلکه شک  
بود و آمد وضو گرفت پس بعد از اتمام وضو محقق شد که وضو  
نداشته همان وضو معتبر نیست زیرا در نیت جازم نبوده

و این

و این مسئله خفیه و کثیر الوقوع است و اگر بیان نشود وضویش درست است  
ولی اگر یقین طهر کرد و شک در حدث داشت پس بخوبی وضو گرفت  
وضویش صحیح است اگر خلاف یقین اش بیان نشود زیرا حکم بخوبی  
وضو دارد و اگر خلاف یقین اش بیان شد وضو باطل است قلند  
اولی و احتیاط چنان است که درین صورت بمن در مثلاً لغت وضو  
نمود کند الوقت وضو بگیرد اگر یقین حدث کرد و شک در طهر داشت  
وضویش درست است اذ الاصل بقای الحدث به فقهیم تمیز زیر  
وضو سکران و بچه که تمیزی ندارند وضو دیوانه معتبر نیست  
و این مسئله در صورت سکران کثیر الوقوع است چونکه شرب می نمایند  
و کشیدن بنج بلوای عام شده هشتم اسلام زیر وضو کافر معتبر نیست  
نکونید بخیر این مسئله به فایده است و بی وقوع است مثلاً یهودی  
آمد مسلمان نشود درست نماز گرفت پس مسلمان شد وقت نماز نگوید  
درست نماز شستم ام فقهیم عدم حارف و وجوه حارف لقیل  
فارد پس اگر همان حارف حدث نبود چون ردت هرگاه نوبه کرد  
در شرعی بخوبی بد اسلامیت نمی و طول مفروضه نکشید از اینجا که مرده شده  
بنگانه استیناف لکن واجب است برای غسل اعضاء باقیه مفروضه



در صورتی که عارف نیز نسبت بیاورد و این مسئله را در  
الوقوع است و اگر عزم کرد که در آشنای و حضور کار برود و ولی  
فقد قطع و خود نمود مثلا گفت برای فلان کار بروم پس که آمد  
با آن اعضاء میجویم رفت باز آمد یا رفت احتیاج به هیچ نسبت  
ندارد و اگر قطع قطع کرد و رفت هرگاه آمد اگر طول فاصل باشد  
از جای که قطع نموده باز با نسبت رفع حثت بنا کند و اگر نه  
با نسبت استیناف نماید و این دو صورت وقوع دارند و اگر عارف  
حثت بود استیناف و خود با نسبت رفع حکم حثت واجب است  
قواعد ارکان و خوشن شدن اول رقع حکم حثت که مقارنه با اول  
مغسول از وجه کرد اگر چه همان نسبت کافی است لکن باید نیز  
به همان نسبت اعاده کند غسل آنچه پیش از نسبت غسل نموده  
زیر الشستن ماسبق چونکه خالی از نسبت بود و جوی که محصل وضو است  
لغو بوده رکن دوم شستن روی طولاً و عرضاً با سفیدی رود  
بناکوش و غسل جوئی اگر سر و جری از اطراف روی بجا آید احتیاط  
واجب است اذمالایم الواجب الالبه فمروا بواجب و شستن

ظاهر

ظاهر و باطن مرده و اگر دو غفقه و سبیل واجب است اگر چه یکی  
از دو کتیف باشد و ریش اگر خفیف باشد نیز شستن ظاهر  
و باطن اش واجب است و اگر نه شستن ظاهر اش کافی است  
مکزن باشد که چونکه نادر الوقوع است رکن سیم شستن باده و دست  
بامرفقین اش پس هرگاه کسی خاری بدست و با پایش خلیده شد و اگر  
خار ظاهر بود واجب است بر کندن همان از بیخ و شستن محل آن  
مطلق یعنی چه کردارش بگوشت و خون رسیده باشد و باز رسیده  
باشد زیر حکم ظاهر دارد و اگر بدستش ظاهر نبود بلکه مستور بود  
بر کندنش از بیخ لازم نیست و خود غسل و نمازش صحیح است  
اذا لا حکم فی الباطن و این مسئله خفیه کثیر الوقوع خصوصاً برای  
سپان و در زدن کفنه گمان و اگر پس از احکام وضو خاری پایش  
مثلاً خلیده شد اگر از پایش پنهان و یا بخون کم رسیده اگر چه کردارش  
ظاهر باشد ضرر البطلان نماز ندارد و اگر بخون بسیار و بانزدون  
رسیده و کردارش نمایان بود نماز باطل است زیرا که اصل چیزی است  
که متصل به نجاست است و این مسئله خفیه کثیر الوقوع است رکن چهارم



مسح جزئی از سر و یا موی سر اگر چه اندکی باشد بشرط اینکه از مخا ذی  
 سر برین زخمه باشد رکن پنجم شستن بر دو پای با کعبین اش  
 رکن ششم ترتیب است باین گونه که عرض شد فاعده پنجم پاکی است  
 از نجاست غیر معنوی چه از بدن و چه از لباس و چه بجان نماز باطل  
 بحجاب و چه غیر اینها از محمول مصلی و یا محاسن بمان محمول پس  
 درگاه بدن و لباس اش محاسن چیزی نجس شده نماز باطل است  
 و اگر سواری بران نماز از رکبش فرو آمد و لکام اولای خود را  
 بدست گرفت و یا در رکعت خود محکم نمود نیز نماز باطل است  
 زیرا حامل محاسن محاسن نجس حکم محاسن دارد زیرا با لواط  
 حامل است فی التحفنه لو امسک لجام دایم و بهر  
 بخاسته ضرب قلیقه له انقضی زیرا دایم بول و روث کرده  
 و معلوم است که دایم استنجی نمی کنند پس قیاس است که حامل  
 محاسن محاسن نجس است و اگر نجسه که استنجی و باب نکرده بود با بدن  
 و یا لباس اش پدید بود دست بدان مصلی گرفت باز نماز  
 باطل است زیرا حامل محاسن محاسن نجس حکم محاسن دارد فی الشرح

المحرر

المحرر و هذه المسئلة مما لقم بها البلوى و وقع للناس  
 كثير فبأنى الانسان لو لده معه في المسجد ثم تحريم  
 بالصلوة فبأنى ولو و بجمعك لوب ابيه والولد غير  
 مستنج بالماء فيسبغ المظن لسن المسئلة انتهى و این  
 مسئلة بسیار غفیه است و وقوع دارد و من جمله بعضی از جماعت بولوا  
 سلام عجله رفتن میکنند خوب تر و کفش نجس بدست دارد لباس  
 و یا پایش بر لباس اهل جماعت که در نماز اند میافتند نماز آن اهل جماعت  
 باطل میکنند و آن اهل جماعت به خوارند سبب نجسای این مسئله نمیدانند  
 که نماز آن باطل شده یا به دوباره از اول نماز نیست بیاورند و روزه  
 کان عجله کننده کان نیز مبالا نمیکند گناه فعلی این نماز باطل نکردن  
 او است خدا اهل بیت شان بدهد آمین و اگر امام مسجدی کار زری این امر  
 ندیده که نماز شود آمین قراعه شروط نماز پس از دخول در نماز سه شرط  
 دارد اول ترک کلام از کلام بشر پس تلفظ بدو حرف متوالی نماز باطل است

قواعد



اگر چه مفید مغنی باشد و اگر چه همان دو حرف از جنس واحد باشند زیرا مجموع  
 او با کلام است و اگر مصلی کوته و با امتثال او بر او غلبه نمود و گوته کرده  
 و فعلی که از او ظاهر شود عرفاً کم بود نماز باطل نمیشود فی التحفة و بعضی  
 الشیخ و نحوه ما من الغلبة علیه لکن ان قل عرفاً یعنی قل ما یظهر  
 منه من الحروف اذ مجرد القوت لا یغیر مطلقاً علی المعتمد و لفظ  
 علی المعتمد اشارت است بر رد استوی کفته و الصواب عدم البطلان  
 فی الشیخ و السعال و العطاس من الغلبة و اکثر اذ لا یکن  
 الا حراً و فعلی انتهى اما دفعی لغز قرأت و ابوی و یاد و واجب  
 مستخرج تنها عذر است نه غیر او زیرا با دفع لغز قرأت میشود لکن باید  
 عرفاً که از او ظاهر شود و نیز عرفاً کم باشد ولی اگر مصلی مبتلا بود بکوفه در  
 یافت در غایت تنگی بود عذر است زیرا بسیار عباد و خصوصاً فصل  
 زمستان بکوفه مبتلا میشوند اگر حکم ببطلان نماز کنیم اذ بیت کلمه با و  
 می رسد و قد قال الشافعی رضی الله عنه اذا ضاق الامر التوسع  
 پس کوفه بسیار در بین حالت هم عذر است فاعده دوم ترک  
 افعال پس اگر از جنس افعال نماز بود یعنی از جنس افعال

فقیه بیچاره در دو باب  
 تابع است و چون در این باب  
 چه کند تابع و مقتضی شود  
 منه

مکدر

که در نماز رکن اند و نیز عامه و عالم به یونیم بود چون زیاد کردن  
 رکوع و سجود مثلاً اگر چه در و مطلق نماز باطل است زیرا تلاوت است  
 و نیز رکن احراز است از یاد کردن سنت یعنی رفع بدن بعد از رکوع  
 محل خودش زیرا هرگز ندارد به معنی این چه سراج الارض دکاتارنه  
 فی التحفة البیه و منه ومن الفعل الابدان یعنی الجالس الی ان یحاذی  
 جهته ما امام رکبتک و لو لم یحصل لولا که او افسر شده المندوب  
 کی هو ظاهر لان المبطل لا یغفر بالمندوب انتهى و این مسئله  
 کشور الوقوع است و اگر از جنس افعال نماز نبود چون رفتن و زدن و نشستن  
 بدن بنزدیک اگر بسیار بود نماز باطل است مگر در نماز نافله سف و با عین غلبه  
 بخوبی بر مصلی نه بنفس غیر کردن به نزدیک او و اگر کم بود نماز باطل نمیشود  
 و بعضی اگر آن دو فعلی از غیر جنس افعال نماز از حد درش اگر چه از جنس  
 یکدیگر نباشند نمازش درست است و اگر سه فعل بود نماز باطل است  
 فی التحفة نعم لو قصد ثلاثاً متوالیه ثم فعل واحدة او مشرع فیها  
 لم یطل انتهى فاعده سیم اما ک است از هر مفسدی پس اگر عذر

فواحد



چیزی خورد یا آش میده اگر چه کم باشد نماز باطل است و اگر ناسی و یا جهل  
 بخیر بود اگر کم بود نماز باطل نمیکند قاعده استحباب نیت حکما  
 باین معنی که باید عارفی نباشد چون قصد قطع و یا تردد در قطع او  
 پس اگرگاه قصد قطع نماز کرد و یا تردد در قطع نمودنش پیدا کرد فوراً  
 نماز باطل شود و یا در دل گفت که هرگاه خلائی آمد و یا مهمانی شد نماز  
 قطع میکنم بخیر داین اراده نیز نماز باطل کرد و باقی مبطلات در مکتوب  
 مبطلات نماز ذکر کرده ام مراد فرمایند قاعده سنی پیش از نماز  
 پنج قاعده اند قاعده اولی اذان است پس سنت است پس بران منوط  
 که اذان خواند بلا رفع صوت چه در خانه و چه در صحن اگر اذان از غیر  
 شنیده باشد و اما اگر شنیده بود سنت است که بر رفع صوت اذان  
 خواند چه در مسجد و چه در غیر او مکافاته بیعت در آنجا شده باشد  
 و یا محلهای که در آنجا نماز کرده اند بخانه خودشان رفته باشند  
 الوقت اذان را آهسته خواند قاعده دوم لباس است سنت است که پیش  
 از دخول در نماز لباسهای که بخود پیچیده و یا بسته را و در سال  
 نماید حتی اگر پیش از نماز غرض نموده بوده نیز سنت است

که از سال

که از سال کند پس شروع بنماز نماید ورنه مکروه است قاعده سیم  
 تفریح یعنی سنت است که پیش از دخول در نماز خود را خالی کند  
 از بول و غایب و ریج که فاش میگوید اگر چه اشتغال با بند  
 باعث فوت بیاعت باشد اما اگر خوف فوت خروج صحیح نماز از دست  
 بود خود را خالی ننماید زیرا حرام است چهارم قاعده فرغ قلب  
 اینکه دل را از کماله خالی کند و در دل خود بگوید که انت الله این نماز  
 بخشنوع و خضوع ادا کنیم و علا جش این است که کل باری مصلی در دل  
 خود بگوید که انت الله درین نماز غافل نمیشم و خیالات که دل  
 عادت باو نمائزده دفع میکنم قاعده پنجم بسیار زیادت است  
 و علا جش این است که بگوید انت الله مستحق مغفرتی در نماز  
 خوانده میشود میباشم زیرا از اول نماز تا انتدائش مناجات با الله است  
 حتی در نزد بعضی از فقها اگر چه برخی از اهل انمارش مستحق و با خشنوع  
 نباشند هم با بغافل کرده نماز باطل است زیرا خشنوع جز نماز زدا و مائزط  
 صحت نماز است پس تا که نسبت ارش معلوم است قاعده پنجم جمع  
 شدن از برای جماعت است که فرض کفایت است در مسجد اگر چه  
 نماز بیعت در غیر مسجد ادا شود ادا فرض کفایت است



والله اعلم الاثر ان كان ذلك وبما حله ترك بها عت بالكلية در مسجد  
نمودند و در تکیه خلیفه آینی یا در دیوان خانه ادا بجای عت کردند متحول  
و عید شدید آب و من اعظم ممن منع مساجد الله ان یمن کس فیها  
سعه و فی فی محل بها میشود که اخطیل مسجده حکما تحریر است بمنع  
عباد خدا که از طاعت در او کند اجمع شدن من در او ازین  
جهت برای اقامه بجای عت واجب میشود اما اگر باری در غیر مسجد  
جمع شوند فرزند ارد و اما سنن داخل نماز در مکتوب ذکر عرض کرده ام  
که از انکشت قلم در انتم و ننویسم قواعد ممنوعات جمیع نه قواعد اند  
یک نفر کردن پس از زوال مگر ظنش غالب باشد که در راه و یا مقصد و کس  
ممکن است میشود که جمیع بجا آورد و یا اگر متخلف میشود از رفیقانش فریاد  
میشد بشرطی اینکه او را کسی فریاد از جهل او نکند و اگر در آنجا جمیع  
با و تمام میشود درین حالت مطلقا سفر ممنوع است و از فجر صادق تا فعل  
نماز جمیع یا نزدیک عصر جمیع قالم صاحب التبعیر العجمه خلافا لابن حجر  
در قول جدیدی که از زوال یعنی از طلوع فجر صادق اگر چه سفرش  
طاعت باشد چه واجب چه مندوب و یا تسامح باشد چون سفر

بعد از اذان

بعد از اذان ممنوع است و اگر سفر معصیت باشد مطلقا سفر حرام است  
بعین بدو جهت یک قوت جمیع و یکی اینکه سفرش در نفس خود حرام است و اما  
کلام حقین خطبه و با فعلی کند که خود در مشغول کند مکرده است و اگر چنان باشد  
که غیر از مشغول کردن او است راست و یکی که خطی رقاب بلا عذر و حق  
وقت خطبه خواندن حرام محض است و یا که است تحریر است یعنی بدو  
جهت یکی آنکه از مسلمانان و یکی مشغول کردن اینند از استماع خطبه و یکی  
از ممنوعات اینکه ممنوع است که در جای جمیع ادا شود اما اگر بلبه عظیم بود  
در یک جای ممکن شد لغو و جمیع بقدر حاجت نزد قول اصح جایز است  
یعنی تمام جمیع او را درست است گناه بار نمیشود ولی برای کسی که اوقات  
قول ضعیف نماز پس از نماز جمیع ادا شده نماز ظهر مندوب است  
پس بجای عت و چه نه تنها اما اگر لغو و بنود ادا شده ظهر برای احتیاط منعقد  
نمیشود و اگر یقین و یا شک در صحت جمیع بود و یا پس حقیق از ادا جمیع  
حاصل شده ادا شده نماز ظهر واجب است نه تنها چه پنجم در حقیقت  
مستور است و یک از ممنوعات بیع و کرایه از شروع در اذان دوم  
حرام است و بی برکت اما بیع انشی صحیح و منعقد میشود و بیع با کس

قواعد  
در جایی از مسجد  
جمع کردن از اذان  
در حرام است و در وقت  
بسیار در مسجد و در وقت  
خارج از مسجد و در وقت  
جایی



که هم بر سرش واجب و لازم باشد طوم را از آن بر معیت است  
و این خفته و وقوع دارد اما قبل از اذان دوم و بعد از اذان مکرده است  
و یک دفعه انقل مطلق ممنوع است نه تحبته المسبحه و اگر را بنه قبله کرده  
بود در رکعت را بنه کند و نسبت تحبته المسبحه با او بیاید و اما اگر مصلی  
نشسته بود پس از جلوس خطیب بر منبر آن مصلی بر خور است که فضای  
فایده فرخ کند حرام است بر جای سجده تلاوت و یا شکر و هم منعقد  
نمیشود و این مسئله هم خفته است و یکبار بنکه ممنوع است بعد از خروج وقت  
نماز جمعه کنند چنانچه در بحث شروط نماز جمعه ذکر خواهد شد پس برگاه  
وقت خروج وقت در میان نماز جمعه بودند اگر چه سلام اول مانده باشد  
باید سلام نه هجده فوراً بر خیزد در رکعت در نماز کنند الگاه سلام دهند  
زیرا باید نماز ظهر را بجا آرند ورنه نماز جمعه باطل است و این مسئله  
خفته نادر الوقوع است و یکبار بنکه ممنوع است تطویل جلوس بین الخطبتین  
بنحوی که عرفاً قطع موالات باو شود و یکبار بنکه تطویل فصل بین خطبه دوم  
و فعل نماز جمعه و یکبار بنکه ممنوع است اینکه یک خطبه خواند و دیگر نماز  
جمعه باشد مگر خطیب او را گوید بخلاف من اقامت کنند و هم آن خلیفه  
استماع خطبتین کرده باشد ورنه درست نیست و این مسئله خفته است

و وقوع

و وقوع دارد و قواعد شروط جمعه که فرض عین است قواعد شروط و چون  
ده قواعد اند یک اقامه اش در بلده یا قریه باشد زیرا در صحرا و یا خارج  
معموره درست نیست اما باید همان قریه بصورت و هدایت قریه باشد  
چون بعضی دیات بخورد که هر یک خانه اش در باغ خودش است اما اگر  
جای چون قریه که کارش عادتشان چنان بوده که تابستان هر کس با کج  
بیمان باغ خود میرفتند باین تفوق و طعن سقوط بهم میشود و اما اگر عدد  
جمعه بخانه باشد برای ادای جمعه رجوع کردند جمعه ایشان درست است  
و منعقد میشود و این مسئله چون مسئله تفوق سابق نیست که کسی در  
جمعه واجب باشد اما اگر در جای از باغها باشد منعقد نمیشود اگر بعضی  
چون قریه ابلع در خانه های بجا مانده جمعه میکنند و نه آبان که در  
باغهای اندر رسید درین ممر حکم کوچ کنندگان ندارند زیرا باید جمیع او را  
بخانه آنها آیند برای ادای جمعه اگر خوف مال نبود هتیه اگر عدد جمعه بیس  
مانده کان تمام نشد با و مانع تمام میشود نه چون طاعنان و کوچ کنندگان  
و یکبار آن مکان جامع جعل نفوس باز یاد باشد نه کمتر بعینه ذکر باغ  
مقیم اگر چه فری باشد که نسبت لوطی آورده باشد و یکبار در رکعت  
باشد نیز یاد از یک سبق و یا مقارنه جمعه ذکر شده باشد و یکبار در رکعت



بارکعت اولی الشریعت ادا شود و یک دو خطبه که جامع ارکان و  
شرط باشد پیش از نماز بخواند و یک لغای وقت بعد از آنکه دو خطبه  
بادور کعت نماز بکشد بنحوی که بنحوی که لغای باره با و کردیم  
که گفتیم سلام اول از وقت بنشیند باید ظهر کنند پس که چنان باشد  
بنای خیرش گناه بار میشود و یک دالتن روز جمعه پس اگر روز جمعه را  
و عین نکردند که گناه بار میشود بنا بر بی مبالائی به بنشین نمودن  
روز جمعه را نه لغوت نماز جمعه و یکی در دو امام پس اگر یکله امام نه داشت  
بزرگ آگاهی آنجا واجب و لازم که امام پیدا کنند شرطی اینکه دایما  
در گردش پیدا کردن امام باشند لغوت جمعه معاف نمیشوند و یکله  
تقصیرند از شکر الله اما اگر پیدا نکردند گناه بار میشود و یکله سعی زد و رفتن  
آن بعد از جمعه که عبارات است از آنکه از جهل لغوت کمتر بنشیند و قواعده  
ارکان و فروع خطبه پنج اند یکله و شای الله و یکله صلوات بر پیغمبر صلی الله  
علیه و سلم و یکله وصیت بطاعت و تقوی و یکله دعا برای مسلمانان  
در خطبه دوم و یکله خواندن آیتی بی گمانی که معنی باشد و اگر مطلبی  
در رکعتی از ارکان مانده غیر صدور یافت و پیش از طول فصل

احادیث اش سنو و ضرر البطلان خطبه دارد یعنی دو بار از لغوت بخواند  
در زنگاه البطلان و فوت همه کردن خطبه میباشد و از بعضی آیه مختلف  
فیهما کافی است زیرا مقصود که افهام است بهمان آیه نیز کافی است  
هذه ملحوظه فی مافی الشریع امسکی و خواندن آیه در یک از خطبتن قواعده  
شرط خطبتن نوه اند یکله آنکه آن دو خطبه عربی باشند و یکله پس از  
نزال خوانده شوند و یکله در قیام او نماز بخواند اگر قدرت داشت  
و یکله در بین هر دو خطبه بنشینند یا طمئنان و یکله السجاسی و لغوت معین  
که امام چهارم باشد بخوبی که رفع آواز خود کند بارکان او را و یکله مولات  
در بین ارکان او را و هم در بین هر دو خطبه پس طول فصل نه بدو رکعت  
بخیر که همان چیز لغاتی نه است با یک خطبه در رکعت و هم در بین  
خطبه دوم و نماز فی الخفیه فلا یبطل الفصل بین الثانیة منها  
و بین الصلاة و یکله یکی از حدیث و غیث غیر معذور از ثوب و بدن و  
مکان خطیب و آنچه متصل است با و تفصیل السالقی فی المصلی  
و یکله سرعوت و یکله لغوت خطبه از نماز و یکله نعت خطبه خواندن یعنی  
باید بدل بگوید که این دو خطبه از سجده دور کعت نماز ظهر بخوانم



قال في الاواركن في التحفة والاحكام نعمة الخطبة بل عدم  
 القار ف فيما يظهر انتهى فواعده سن جمعة كذا يدان سن فلهذا  
 واوفاه اندك غسل جمعة وقت اش از هر صادق تا وقت نه جمعه است  
 اما زديك به نماز جمعه تا سنه است دارد ويكه تطيب بران غير محرم  
 و عابم ويكه تحمل ويكه نشستن خطيب پيش از شروع خطبه ويكه تيمم  
 بعينه آمدن بران نماز جمعه در اول وقت ويكه تخفيف خطبه  
 در وقت شدت سرما و يكي قش شارب و تنف موی بغل  
 و قلم اظهار دين در جلين پس اول مستحبه يعني تا خنجر پس ابهام  
 در دست چپ اول خنجر تا ابهام و از ياي از خنجر يعني تا خنجر  
 باي يسري ويكه وقت خطبه خواندن شمشير دست چپ بردار و چپ  
 همان شمشير و بين بانه و با عصى بدست كرد ويكه رضى بران  
 خلفاى اربعه اما مبالغه در رفع صوت معنی يدا اما در مذهب  
 امام اعظم رحم الله رضى نمودن مكره است ويكه دعا بران اول اول  
 ويكه اكنار ذكر و صلوات پيش از نماز جمعه و بعد از و خصوصا سورة  
 كهف در شب روزش با صلوة فاكوره ويكه در حائى قراوة قرآن

و يا خطبه

و يا خطبه استماع نمازند ويكه سپاده كى بران نماز جمعه روزها كذا وقت دو قار قوا  
 شك نبوده ويكه راهى رفتن بران نماز جمعه دراز تر باشد از راه  
 بازگشتن بخانه خود مثلا و بهان نماز عيد بن و استسقاء و خوف  
 تنويع عيد بن سبب بنكرارش معلوم خاص عام شده چون تنويع  
 بسيار است و استسقاء بنادر روى دهد و نماز خوف بالكلية مترك شده  
 اما بيان قراة صلوة بخانه چوكه بسيار از دست داشت و صحى توقف  
 بر غسل ميت بود لازم كه قراة غسل بخانه هم عرض نمايم و نیز چوكه  
 اغلب عوام و اجبات كفى و ادب زيارت نميدانند و يا اگر بدانند  
 چه مبالا قى ميكنند نميگويند پس ناچار ملحق باينكه جزئى از او را درين  
 مكتوب عرض برادران نمايم پس بدانند كه قواة امور است بخانه بسا  
 اما قواة فرد خورشيد پنج اند و كل يكى از او فرض كفايه اند و كل يكى  
 از او فرض و سنت دارد و آن پنج غسل و تكفين و نماز و حمل بخانه  
 تا بقبرش ميرسانند و دفن است و قواة غسل بنا بر قول دو فرض دارد  
 اگر چه بنا بر قول اصح يك فرض دارد و اول از لاله بخش ريدن عارض  
 كشته چنانچه در شرع مقرر است پيش از غسل بخانه و قراة بران از لاله

نه بسيارى و يكه بكنه  
 قواة  
 بران نماز جمعه روزها



بخس و غسل بخاره غلّه و احده کافی نبود چون منجنج بغیر شش لول  
 بود از آن مقدم است و اگر همان پلیدی بعد از غسل بخاره عارضی شد  
 نیز از آن واجب است نه اعاده غسل اما اگر پس از آن در جوش در کفن  
 و پیش از نماز عارضی شد نیز از آن واجب است و اگر با شستن کفن واجب است  
 في الحفنة اما ما لو خرج من غيبي الغميج او بعد الادراج في الكفن فلا  
 يجب ازالته من بدن و کفنه قطعا و فی المجامی و القابل  
 المعتمد انه يجب ازالته ما لم ين في مرد فنجب اذا خرج  
 بعد الصلوة فان انتهى و اگر ممکن نشد قطع نمودن آنچه از مرده خارج  
 باشد مثلا مرده زخمی را از سوراخهایش خون نواره بیرون میآمد حکم  
 اش حکم سلس البول است یعنی لابد من حصول السالم بنحو قسطنط  
 و عصبة عقب الغسل و المبادرّة بالصلاة عليه بعده حتى  
 لو اقر له المصلحة في الصلاة و جبت اعاده ما ذكره و من  
 المصلحة ما خيره الكثرة المصلين كذا في المثل البغي و اگر بعد از  
 نماز

نماز بخارش بنا بر قول ابن حجر اما بنا بر قول مجبوری واجب است شستن  
 که او را بشویند فرض دو غسل اقل است بقیم هم بدانش است بآب پاک که مقدم  
 و اگر غسل میت منعذر بود بتیمم اش نمازند یعنی اگر چیزی از اجزای بخاره  
 غسل اش منعذر بود باز غسل و تیمم اش واجب است مثلا مرده بچه بود  
 که خسته کرده بودند واجب است پس از غسل اش برای تحت قلفه  
 ذکرش بتیمم کند پس هرگاه بتیمم نموده و اراده کرد که نماز  
 بر سرش ادا نماید نماز بر سرش منعذر نمیشود پس هرگاه پیش از  
 دفن غسل نمودند خوب و اگر نه مادم متغیر نشده باشد و انقضای  
 لقطع نگشته بود بیرون آوردن اش از قبر پس بتیمم پس نمازش واجب است  
 و اگر متغیر شده و با انقضایش منقطع گشته بود نماز بر سرش قبرش کند  
 و رتبه هم ایضا که بار میشوند و این مسئله بسیار خفیه است و در قی  
 دارد و یکی تنقیه میت بدست مالیدن بکرم میت چند لوبه یا امین  
 میشود از آنکه وقت عمل اش برای دفن بهیچ از و خارج نشود و حق  
 مبادا کفن پلیدی شود و یکی از شروط القفا و نماز مرده طهارت کفن است  
 و یکی ثبت غاسل میت واجب نیست لکن سنت است و کیفیتش



اجابت بگوید لایق ادا فرض الغسل لکن لمیت او استباحه  
 المسکونه علیه وقواعد سننی غسل بخانه بیت لوه قواعد اند  
 یکا بیکه مغلوش یعنی جای شستن میت بلند باشد مبادار شاش  
 آب باد برسد و یکا همان جای غسل خلوت باشد بخوی که غیر غسل  
 و معین و دلی مرده یا ضایع نباشند و یکا سرعور شش کنند زیرا اگر  
 سرعورت واجب است اما اگر همان میت جا که گفته داشت  
 است است او را در همان بشویند و یکا جای سرش از شسته اش  
 بلند باشد و یکا بیکه آب نیم گرم و یا سرد میت را بشویند اگر  
 احتیاج آب گرم داشت و یکا آب غل در ظرف بزرگ و اسع باشد  
 و یکا همان ظرف آب دور از میت باشد مبادار شاش آب که از زمین  
 افتاده بلند شود یکا آن ظرف افتد زیر آب بلیه شود و یکا غسل با مرده  
 به شفقت و ادب باشد و او را بر رقی و شفقت بر مغسل نشاند  
 بخوی دست را شستن بر پشت و دوشش نزدیک دوش و ابدان  
 در غره قفایش نمهند تا مرده باین طرف و بآن طرف نیفتد و باقی  
 پشتش

پشتش بر لونی راست بگیرد و یکا بیکه بعد از این دست بشکمش مال کند  
 دست بروی مال از طرف چپ اش زیاد تر دست مال و یکا وقت  
 دست مالیدن غسل بشکمش معین می اند رقی آب بسیار بخور  
 مرده ریزد و یکا در آن وقت بخور بسوزانند پس مرده را رقی و شفقت  
 بر بیات استسقا بخور باند و یکا لفافه استنجی در دست چپ  
 پیچیده کند مرده و زانو مرده بلند کنند پس سوزین مرده و والی  
 او را بشویند یعنی استنجی را واجب چنان بعلی آرند نه اینکه بملوی  
 مرده را بر زمین نهانند تا که استنجایش میکنند زیرا این حالت رقی  
 بخورده نیست با وجود غسل این زمان بی رقی میکنند و در الوقت  
 نیز سرعور شش نمیشود پس لفافه استنجی در بیندازند و یکا پس دست  
 بهما بون و ایشان بموافق نزع آب پاک بشوید که بوی و شش نمهند  
 و این عمل اگر معین باشد بون مانده واجب است و اگر نه احتیاطا است  
 و یکا پس پارچه خرقه در انگشت سبابه به پیچی و دهن و سوراخ بینی را  
 آب پاک نماید و یکا می آب همراه داشته باشد تا که دهن و سوراخها  
 بپزند و در خوب پاک نماید و دهن میت را و انگشتان ع مشق

این است از قواعد کرامت است







نه این قدر بسیار باشد که آب متغیر سازد و یکبار تا قدم  
 آب را بریزند تا که از بخور بخور نماید و یکبار بعد از آن با دست  
 را تا قدم تا آب خالص بشود و یکبار اینکه در غسل آخره کمی  
 کافور همراه داشته باشند زیرا با رفع هوام قتر میشود و این افعالی  
 که ذکر شدند بی ملاحظه بخور و غسل و احداثت و غسل  
 دوم و سیم هم چنان است و اگر باین سه لوبه مرده پاک  
 نشد غسل را زیاد کنند تا پاک میشود و سنت است که تا نکند  
 باشد اما از هفت لوبه زیاد لوبه زیاد تر نکند زیرا اگراف است  
 قوامی کفنی فروض اش دو قاعده دارد یکی بلا شکر لقا  
 که بر جمیع بدن میت باشد از مالش یا بر اهل محله و یا قریه و یا بیت  
 و این تنها لقا حق الله است به هیچ وجهی و بعد از آنکه اگر مال داشت  
 و میت وصیت باسقاط دو لقا فیه ذکر کرده بود و دین مستغرق  
 و اتمام بر سر گذاشت و یا دین مستغرق بر او بود اما در قاعده  
 سه کفنی دادند اگر کلمه در نه را فرستند اگر چه بعضی از او را بخور علیه

بود

قواعد

بود الوقت باین سه سرط سه لقا فیه که شک و گناه نبود و این است  
 و این مسئله خفیه کثیر الوقوع است لهذا اغلب عوام بهشت اش میدهند  
 حتی اگر درین صورت و ارثان مانع شوند و سه لقا فیه را کفنی  
 پیدا نمودند بهر که ارثان گناه کار میشوند و اگر ارثان خواهرش کردند  
 که برای مرد میت از سه لقا فیه واجب زیاده تر کنند و دین مستغرق  
 و اتمام مثلا در داشت جایز است که جامه و عمامه زیاد کنند اما خلافت  
 سنت است اما جامه و عمامه را در زیر لقا فیه پوشانند لکن عمامه  
 برای مرد مجرم جایز نیست و این مسئله نیز خفیه است و اگر خواهرش  
 سه کفنی کردند یعنی اراده کردند نیز برای او واجب است سه لقا فیه  
 باشند و اگر برای زن میت زیاد کردند طریق اش این است که از برای  
 بر بدن سره و در کبالتش به پیچند و قمیص بر بدنش پوشانند و بخار  
 بر سرش این یک لقا فیه واجب است و دو لقا فیه در شک و گناه  
 نباشند و هم بدن را پوشانند واجب است قاعده سنوات کفنی  
 سه قاعده اند یکی اول بدن میت بجزی نرم خشک کنند پیش  
 از او را جث در کفنی و یک کفنی اش سفید باشد بخار البسموا منی  
 ثیا بکم البیاض فانما خیر ثیا بکم و کفنی فیهما صوماکم



و یک کفن را سه غلبه و سطر باشد بخبر مسلم اذ کفن احدکم  
اخاه فلیحسن کفنه و یک و واسع باشد و کوتاه نباشد  
لخب و حسنوا کفن موتاکم فانتم بتواذون بنوکم هم  
فی الجیر می و لو اوجبت بان تکفن من مالها و هو موسر کانت  
وصیت لوارث لا تقبل اسقطت الواجب علیهم اسی  
تتوقف علی احاذة بقية الودنة ولا یجب التانی والثا  
لث من فوکه التروجه اذ کفنها الترج فی ثوب واحد  
علی المتعمد کما فی عن و ذی السنن مردیت که می به بخت  
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمد گفت بعضی تنهای مرده را  
در خواب دیدم که هم زن من چرا باشد ثابت گفتند ایهای ام  
میکند که هم چرا کفنه کفن کوتاه و سنگ با و داده اند حضرت فرمود اگر  
کسی مدینه وقت فاش است یا خبر من به رسید هیچ وقت بعد از  
چندی آمد گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم حقیر است از هم که کفن و اس  
که کوتاه نباشد به آن زن مرده بده بگویند آنست من زن من  
برسان محتاج است چنان عمل کرد پس نه خدشی زشت باز نیاید  
که قبل بخوابد بگوید یا کفنه کفنه بگویم کرده بود پس  
خبر حضرت

خبر حضرت واد یکا خطوط یعنی او و بهای خوش می خورد شده را وقتیکه میزند  
لغافها بیکل یکی از او کار کند که کند اما نه بطرف که به بدن میرسد و یکی به خیره  
شود کفن بخور اگر ممکن شد و یکی ترین مرده غیر محرم کفنه سلا و یکی پس  
برقی بردارند بر سه کفن بپند یکی لو که گمان زده را درین ایتین او نهند و یکی  
پس شد الله او کفنه و یکی پس که گمان زده را بر سر پا قد بدن مرده چون چشم کوف  
و نور انهای بینی و بر سر هر عضو اعضا سجده بخت نهند چون پیشانی کف  
هر دست و در کتبان و بطن قد من نهند و یک طرف راست کفن بر سر  
چپ نهند و یکی پس یک یکی را به پیچند اما جانب راست هر یک از کفن  
بر چپ بالا باشد نه بر سر طرف چپ جفت کنند پس طرف راست  
بر چپ نهند الوقت به پیچند و یک از طرف سر و پایین میت کفن است  
بعد از بخوابیدن دراز باشد اما طرف سرش دراز تر باشد و یک پس از پیچیدن  
وسط میت بسته کنند مبادا وقت برداشتن میت و یا وقت باند زدن  
فیرش می نهند کف شود و یک اینکه اگر مرده زن بود درگاه بتالوش نهادند  
بگیرند تا بالوش بپوشانند و یک اینکه جنازه را بر نهند و یکی بر پاهای تخت  
و بر پاهای که خوف افتادن جنازه کنند او را بر نهند از زیر حرام است  
فی الجیر می و لیس فی الحمل و ناکه و لا مستوط مودة بل هو حرم



و اگر ام للمیت فقد فعله بعض الصحابه و التابعین شرح  
م را شنید و یک آنکه اگر خوف تغییر جنازه داشتند و قتی که بستاناب  
او را برآه نبردند باید بستاناب جنازه را بطرف قبر برید و یا برایشان  
امر بگویند یا بخانه فانی که صاحب جنازه را بطرف قبر برید و یا برایشان  
و آن تک سوی ذالک فشر تصحیحه عن رقا بکام و اگر نه  
بتلافی روند و یک آنکه اگر خوف تغییر داشتند و قتی که بهر دو نروند هر دو  
کنند و یک آنکه متبعان میت پیاده روند نه سواران زیر سواران  
رفتی با جنازه بلا غدر مکرده است روی الطبرانی مرفوعا  
من یبع جنازة حتى یقض دفنها کتب له ثلاث قرات بط  
ال واحد للحضور معهما قبل الصلوة و آخر لها و آخر لتشیعها  
الی قریع و یک در پیش جنازه روند و یک نزدیک جنازه روند بخوی  
که اگر التفات مینموند بنمای جنازه میدیند پس که بشقیق قبر رسیده  
متبعان بخوی قبر بنشینند یا دفن تمام میشود پس متفرق میشوند  
و یک آنکه و قتی میت را در قبر نهادند آنچه شد وسط و الیه باد  
کرده اند و گفته لغال بجل شد بدش و نیز مکرده است که در قبر چیزی  
معمود با او بود و یک آنکه اگر کسی حاضر دفن میت شد و یا پس از  
دفن

دفن حاضر نزد یک قبر بنشیند یعنی القدر نزدیک شود که اگر همان  
مرد در حال حیات میبود القدر نزدیک میشد و بعد از آنکه شتر  
ذبح کنند گوشتش تفرقی نمایند دعا و استغفار بر آری کنند فی المجموع  
عن الاصحاب لیس ان یقر عند ه شیئ من القرآن و ان یختموه  
کان افضل و یک آنکه اگر از القی خون میت و تغییرش ترسند تاخیر دفن آن  
کنند بر یک ختم و یا بر آن شب بجم و یک آنکه کسی جنازه را در دست خود قیام  
نماید و دعای خیر برای او کند و یک نیز بگوید صبحان الله الحسنى  
الذى لا یموت او صبحان الملك القدوس واللله اکبر  
صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما زبرادر  
طبرانی مذکور است که هر که این دعای آخر را خواند میت جنس برای  
او مینویسد قواعد مکررات جنازه نه قواعد اند یک بلند کردن آواز  
اگر چه بدگرو یا قرأت باشد در وقت رفتن با جنازه زیر آغاج  
او را مکرده داشته اند بلکه سکوت نمایند بالتفکر در موت و آنچه تعلق  
باو دارند یا یاد خدا کنند بزبان بخوی که خودش بشنود کسی در  
زیر آواز بلند کردن بدعه قبیح است و نیز در این قاسم مذکور است



دور نیست که حکم چنان است بعضی مکرده است رفع صوت  
 بزرگ و یا قرائت نزد غسل و تکفین و نهادن در لغش  
 و پس از وصول اش بمقبره که دفن اش میکنند فلیبراجع است  
لکن فی المدا البغی قال بعض مشایخنا و هذا باعتبار  
ما کان فی الصدر الاول والا فالآن لا بأس بذلک  
لان شعا المیت لان من مزی با المیت ولو قبل  
 قال ابو جریه لم یبعد انتهای و یکے طعام خوردن بر سر زاری بجای  
 فقیه زاری بجای عبرت و گریه و بجای خیال فکری خود و فکای دنیا  
 ی است اما در خوف زدن و غنا و پیش خیاره و نیز اتباع  
 جنازه بآتش و یا چراغ نزد بعضی حرام است اما با جماع مکرده است  
 زیرا انقال قبیح است اما افزودن اش نزد قبر حرام است مگر  
 برای خورده چون سرما آن وقت ضرر ندارد قواعد نماز جنازه  
 قواعد ارکانش هفت اند رکن اول نیت نماز آن جنازه  
 کند چه بجهتی باشد یا شناسد یا نیت و قصد زیارت نام کرد

اینها در صورتی است که  
 کلام دنیا بر فساد

و فی الوقت

قواعد

و فی الواقع بگویم بود نماز باطل است لکن اگر چنان آن غلط پیش  
 از تکبیر دوم چنان تلفظ به نیت که سنت است ایناره بمان  
 جنازه بخود نماز باطل نمیشود در این مسئله خفیه است ولی اگر  
 آن غلط از امام صادر یافت نماز مؤمنان حقیر آنانی که جنازه  
 نشناخته اند نیز باطل است اما این غلط از اجماع مؤمنان  
 بسیار واقع میشود رکن دوم قیام در نماز است بشرطی قدر  
 پس اگر امام اقتدار قیام داشت مأمومی نمیتواند صحیح است  
 رکن سیم چهار تکبیر است اول تکبیر حرم که بدو ادعای حضور  
 نمیشود لکن اگر بر آن چهار تکبیر بگوید و زیاده نماز صحیح است باطل  
 نیست اما بشرط آنکه اعتقاد بطلان نداشته باشد و اگر امام غم  
 بگیرد زیاده کرد مأمومی متابعت کند پس یا نیت مفارقه آورد و سلام دهد  
 و یا منتظر امام بماند تا که با او سلام دهد و این افضل است و بیجا  
 تکبیر یا نیت است یک بعد از فاکه و یک بعد از صلوات و یک بعد از نیت  
 رکن چهارم خواندن فاکه است سر پس از تکبیر دوم لکن امام لوف علیها  
 فرموده که پس از تکبیر دوم جایز است اما در این صورت به نیت



و قوع در درکن پنجم صلوات است بر نبی علیه الصلوة والسلام  
پس اگر تکبیر دوم رکن ششم دعا است بر آن میت بخصوصه  
پس از تکبیر سیم از تکبیر چهارم در نه قبل از تکبیر سیم در سرت نیست  
بخوبی که با صلوات پس از تکبیر دوم خوانده شود و اگر صلوة در جای  
داد در جای صلوة بخواند نیز بهتر و در طرف نماز باطل است  
زیرا جای صلوات هم بعد از تکبیر دوم است و دعای تر خوب است اگر چه بعد  
عالم کوتاه هم ادای رکن میشود رکن هفتم سلام اول است و اگر کسی  
تکبیر بلا عذر از امام مخلف شد تکبیر واحد و پس تکبیر بخواند تا امام  
شروع بتکبیر کرد که نماز باطل است زیرا متابع در نماز بخانه ظاهر  
نمیشود مگر تکبیرات پس مخلف بیک تکبیر فاحش است زیرا چون مخلف  
از امام بیک رکعت است و اگر عذر داشت چون مخلف نسبتا و بطول  
قرائت و عدم سماع تکبیر بخواند نماز باطل نمیشود پس باید مراعات نظم نماز  
خود نماید و اولات این مسئله خفیه است و قوع دارد و اگر کسی عمداً بتکبیر  
سوال تکبیر مخرم متقدم شد نماز باطل کرد زیرا که آن تقدم بیک رکعت  
است و این مسئله هم خفیه است و هرگاه مسبوقی تکبیر مخرم خواند باید فاتحه  
خواند

خواند اگر چه امام در غیر تکبیر اول باشد چون تکبیر بعد از فاتحه لغو باید  
مراعات نظم نماز لغو خود کند و اگر امام تکبیر کرد خواند قبل از شروع  
مسبوقی در فاتحه باید مسبوقی نیز با امام تکبیر گوید و رکن فاتحه از او  
ساقط میشود و اگر وقت که امام تکبیر کرد خواند مسبوقی در میان فاتحه  
بود باید مسبوقی مذکور ترک فاتحه خواندن کند و متابعه امام کند پس  
هرگاه امام سلام داد مسبوقی نیز ترک باقی تکبیرات نماید بارگانه نماز  
و جواباً فی الواجب و ند باقی المنذور ب غیر تکبیر فاتحه زیرا فاتحه  
بالتکبیر اش از در فطر شده و این مسئله خفیه است و نشنیده ام و ندیده ام  
کسی درین نماز مسبوقی اختیار کند تا چنان عمل کند اگر تا در مسبوقیت  
اختیار کرد باید چنان عمل کند قواعد شرط صحیح نماز بخانه و او تا  
نه قرائت کند یک تقدم غسل و یا بنمشی ای و طهر ما التصل به مما  
لیض فی الحی فتنضی بخا مسحه غسل بر جل تا بولت و المیت مربوط  
علیه لغو لا یض التحال بخا مسحه به فی القبول لانه کالتقیاره  
وهو لا یمنع صحیح الصلوة علیه قال الشافعی کذا فی البیہقی و یکی  
طهارت کفن تا تمام نماز پس هرگاه کفن اش پدید شد اگر شستن اش



متعذر نبود باید گفتی را بشویند پس نماز بر سرش کنند اگر کشیدنش  
 متعذر بود نه متعذر نماز بر سرش کنند صحیح است قبل میگوید در  
 صورت تعذر باید مرد را بخت کنند و عورتش بخیزد ستر نماز آنگاه  
 نماز بر سرش کنند پس از نماز او را در کفن نهند و یکا اگر مرده حاضر  
 بودند مقبورانند فرض آن بصی میسر فقط میشود لکن میت مقبور  
 و نیز مرده غایب فرض نماز بر او بصی میسر فقط نمیشود بلکه  
 باید مصلی مکلف نماز بر قبرش کند و یکا باید مصلی وقت نماز بر  
 میت حاضر متقدم شود اگر چه مصلی بر سرش نماز کند المنهج  
 لیسلمان الجیوری علی قوله ولا یقدم علیه حاله کونه  
 حاضر ولو فی قبره ای علی المحل الذی یتحقق کون المیت فی  
 ان علم ذالک والا فلا یتقدم علی شئی من القبر لان المیت  
 هنا کالامام والنظر بماذا یعتبر التقدّم هنا ویشی ان  
 یقال ان العبوة هنا بالتقدم بالعقب علی راس المیت  
 فلیراجع مع علم را اثنای دار مصلی احوام بنماز بست پس پیش از  
 اتمام

اتمام نماز مرده را برداشتنه ضرر ندارد اگر چه بخانه اش بخلف  
 مصلی افتد کما یصرح به قولهم وان حوت عن القبلة لانه  
 دوام وان زاد ما بینهما علی ثلاث مائت ذراع وان  
 بینهما سوا کل ای دوام و اگر احوام بنماز بست بر بخانه که  
 او را برده می بردند در مسجدها میت بشرطی ان تكون الجعدة القبلة  
 عند التحرم فقط وعدم المحل ابتداء فلا یفرک الحائل  
 بینهما فی الاثنان و لا شرط المحل ذاة ای علی المعتمد  
 بشرط اینکه مابین مصلی و بخانه تا تمام نماز از سیم ذراع  
 زیاد تر نباشد و یکا اجتماع مصلی و میت مصلی علیه در مکان واحد  
 و یکا اگر در مسجد نباشد باید مابین مصلی و بخانه از سیم  
 ذراع زیاد تر نباشد چنانچه اشارت کردیم و پیش از تکبیر نماز  
 مکروه است درین مسأله خفیه است و واقع میشود و یکا اینکه واجب است  
 نماز بخانه پیش از دفن کردنش کنند پس هرگاه بلا عذر دفن نش



از نماز مقدم گردانیدند همگی ایشان گناه بار می شود اگر چه بنماز  
کردن بر قبرش فرض نماز است قطعی شود و یکی اینکه باید که نماز بر  
کری مرده غایب یا بر مردی مقبور کند آیا بر سر قبرش رود  
یا نزدیکی موت همان میت مکلف بوده باشد چنانچه ذکر کردیم  
برادران یکی از وجوه تبدل آن تخفیف سابق کفرش از اهل جنتی  
نمیزد و فقط میزد باین تشدید شده که کفرش از بنماز جنتی سابق  
نمیشود این است که تخلیف بر آن قوم کرده شده که سبب به لغزش بدنیای  
فانیه آن فرد را و منتهای شده اند کم دینی و بی مباللی او را در دین  
برگشته رسیده که اتمام کرده اند نیم ملاکی پیدا کنند که فرض کفایت  
جماعت و فرض کفایت نماز جنازه از و تأسیس قطعی شود و مرده  
خودشان بی غسل صحیح و بی نماز در است جنازه داخل قبر  
نکنند نف از آن چو کی و جنسی و کم دینی و فاسقی که دارند  
و داشته اند و یکی شرط نماز بر سر مرده غایب و یا میت مقبور  
این است که طین غسل همان مرده داشته باشد لکن شرط نیست  
که مرده غایب در طرف قبله باشد و یکی آنکه میت از قریه و یا

بلده

بلده دور باشد لا ینسب الیهما عرفا و اگر نه باید مصطفی یا نجی  
رود و در آنجا نماز بر سرش کنند و قواعد مسنونات نماز جنازه و ادوات  
نوه قواعد اند یکی اینکه اگر همان میت مرد بود باید مصطفی منفرد و یا امام  
بنزد سرش بایستد و اگر زن نزد البیّن قیام نمایند و یکی اینکه از سه  
صف کمتر نباشد که نماز بر سر جنازه می کنند اگر چه مأمومین یا امام  
شش نفر باشند و صورت وجود سنتی است سه صف درین  
صورت این است یکی یا امام بایستد این یک صف و چهار نفر  
باقی دو دو بایستند آنهم دو صف و حجتی اگر با امام پنج نفر بودند  
به سه صف بایستند چهار نفر دو دو بایستند و امام تنه بیک  
صف است و این مسئله خفیه و کثیر الوقوع است و اگر مأمومین بسیار  
بسیار بودند به سه ممکن نمیشد زیادتر کنند زیرا او خوب راست  
و یکی در تکبیرات دست را بلند کنند چون تکبیر تحریم و یکی امام و مبلغ  
تکبیرات را بقصد ذکر و اعلام بجهت بخوانند و یکی تعوذ کنند و یکی  
قرائت فاتحه و دعا و تعوذ و چه امام و چه منفرد بایستد خوانند  
و یکی اینکه اگر خوف تغیر میت داشت واجب است کوتاهی بر کرد

قواعد



رکنما بیاورند نه اینک دعای طویل بخوانند و اگر میخواهند تغییر دست  
نداشت پس از تکبیر ثالث دعای دراز شروع بخوانند و بگوید اللهم  
اعف الحسنة وصيبتنا وشاهدنا و غائبنا و ساد  
صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انشانا اللهم من احببتنا منا  
فاحببه علی الاعمال و من توفيتنا منا فترقه علی الایمان  
اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتننا بعده پس این دعای دراز  
بخواند اللهم هذا عبدک و بن عبدک خرج من روح الرضا  
و سعتنا و محبوس و اجابنا فی ظلمة القبر و ما هو لا  
فیه کان یبشیر ان لا اله الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک  
و انت اعلم به اللهم انه نزل بک و انت خیر منزل به و ا  
صبح فقیرا الی رحمتک و انت غنی عن عذابہ و قد جئتک  
و اغبین الیک منتفعاً لک اللهم ان کان محبتنا فزدنی ا

حسانه

احسانه و ان کان مسیئاً فاغفر له و تجا و ر عنه و لقه  
بر رحمتک و ر خاک و قد فتنة القبر و عذابہ و افسح له فی  
قبره و جاف الارض عن جنبه و لقه برحمتک الامن من  
عدائک حتی یبعثه ائنا الی جنتک برحمتک یا ارحم الراحمین  
و در کتاب صحیح مسلم دعای دراز روایت کرده بنبر سنت است  
که آن را بخواند بلکه گفته اند این دعای مسلم خوب تر است از دعای پیشین  
و او این است اللهم اغفر له وارحمه و اعف عنه و اعف قم کرم  
تزلوه و مسح من خلعه و اغسله بالماء و الثلج و البارد و نقه  
من الخطایا کما ینقى الثوب الابيض من الدنس و ابد له  
دائر خیرا من دایره و اهدا خیرا من اهلک و زد خیرا  
من ذریه و ادخله الجنة و اعزه من عذاب القبر و فتنة  
و من عذاب النار و یکرمه نابالغ یا بنده پس از دعای این دعا را  
بخواند اللهم اجعله فرطاً لا یولد و عسفاً و ذخراً و عطفنا

اول



واعتبار و شفیع و ثقل به سوا زمینها و افرغ العین  
على قلوبها و یک پس از یک چهارم بگوید اللهم لا تحس منا اجسه ولا  
تفتنا بعده و اعفر لنا و له قواعد حفر قبر قواعد اقل اش دو و نیم  
یک اقل حفر قبر چهارم است گفته شود که بعد از پر کردنش از خاک منع برون  
آمدن بول بهمان میت کند و یک منع در نه کند بخوبی که نتواند در نه  
میت را از کور بیرون آورد لکن اگر در نه های آن لواجی عادت گرفته  
بودند بیرون آوردن مرده از کور واجب است که خانه و امثال او بر قبرش  
بنا کنند و اگر بآن منع نشدند واجب است که مرد را در صندوق نهانند  
پس او را در قبر نهانند و اگر میت مری و پاره پاره شده بود بخوبی که در  
تالوتش نمی نهادند بر داشتند و یا دفن کردنش متعذر بود و یا خاک  
جای قبرش سفت و یا نمندار بود باز صندوق واجب است و یا کف  
کنیده بخوبی که در جنب قبر حفر جای میت کنیده و مرد را در و کشید پس  
دین آن حفر بخش و یا به سنگ بسته کنیده پس بر پرکنند فی شرح المنه  
و شرح لابن جوزی من لقل آن غسله لغسله صرا و لیل حرق اولی و لو  
غسل لیسری او خیف علی الغاسل ولم یکنه التحفظ بنیم و بواب کالی

و لی فی

قواعد

و لی فی فظ علی جسته لقل فن بحاله انقی پس مرد مرده را سوم زد  
در ناحیه و لیستان ازین قبیل است و هم کثیر الوقوع اند قواعد کفنه  
قبر کی اینکه اگر ممکن شد مرد را در مقبره خود در مقبره صلی دفن کنند  
حدیث اذ دفن موتی که وسط قوم ها کفن و یکا اگر وصیت نمود که او را  
در جای دفن کنند که معدن صلی و او را بیاورد باید عمل بوصیت اش  
کنند و حدیث مذکور اگر چه در فریه ذکر باشد بشرط اینکه خوف لغیر مرده  
نباشد و هم بشرط اینکه در محل موتش غسل و تکفین و نماز بر سرش کرده باشند  
و اگر نه لقل اش پیش از نهادن حرام است زیرا بجز میت بر سرش  
پس بر اهل محل موت میت واجب است یعنی با اینکه نقلش جایز است  
چنانکه مرده بر آن مقبره صلی و و مکه و مدینه و بیت المقدس لقل کنند  
و مکه و لیسول او یا نزد یک بود زیرا درین صورت لقل جایز است این  
و ایضا از اهل محل موتش لقل نمیشود و این مسئله خفی است و واقع میشود  
اما بعد از دفن لقل مرده حرام است اگر چه وصیت به لقل کرده باشد و لو  
لنحو مکنه الاصل بقرب مکنه المار با القرب مسافه لا یغیر المیت  
فما قبل وصولها لعلها مکرر آن ضرورت کان دفن بلا غسل او نیم غسل



و لم يتغير نبتن او بقطع على الاوجه و اگر زن حامله مرد دیگری را  
از وجهه انداخته و بچه زنده بود و از جوی زبانتن و جهات مبداء شتره هفتاد  
مده حشیش شش ماه تمام و باز باید ز سریده بود و بچش شش جوفها  
قال ابن میوه ای من بجانب الالبس و اگر از جوی زبانتن بکنند  
دفن الش نکنند تا بچه میمیرد اگر بچه متغیر شده باشد و این سکه بی غایت  
خفیه اند و وقوع دارند با وجود که عمل با و نمیکند و ما قبل من الله  
یوضع على البطن العن المولدة الحاملة المیة شتی مقبل لمیوت  
چنینها غلط فاحش فلیندره زیر اقل است و معلوم است  
که بعد از ترک کنایه نیست که از قتل کیره تر باشد و یکی اینکه دفن مرده  
در ارض موقوفه برای قنور کنند و خوب است از ملک میت و یکی  
زرف و عقی چاه قبر بقدر قاستر و بسط مرد معتدل باشد بجنوی  
که در دست را بلند کند و امام نودی علیه السلام تحدیدش چنان فرموده  
که چهار زراع نیم زرف عقی الش باشد و یکی جانب سر و پائین قبر را سج باشد  
نه جای باقی جسد چون پشتش و تا که از افتادن بر روی و بر کردید تا از  
قبله محفوظ شود و یکی مرده در پائین قبر زمین نمند یعنی سر روی مرده  
در پائین قبر باشد زیرا که چنان کنند ادرج نمودنش در قبر سهل میشود

و یکی

قواعد  
و یکی بوجه رفق مرد را از طرف سرش بکنند تا که او را داخل کور میکنند  
و یکی مرد او را در کور کنند اگر چه مرده زن باشد لکن اگر همان زن  
نمود داشت و حاضر بود او خوب تر است که بغیرش بکنند و یکی اگر ممکن  
شود مرد را در روز دفن کنند اگر چه در شب هم مکرده نیست  
زیرا چون که شب هیبت دارد و روز اولی است و یکی بعد از آنکه دفن  
مرده میکنند تا که باشد جفت باشد یا سه پنج چون عدد غاسیل مرده و یکی  
که مرد را در قبر کشند بچرخ بالال قبر سر کنند و اگر مرده زن بود تا که  
کشتیت در دو یکی اینکه مرد را در قبر کشند بر پهلوی راست بر زمین  
نهند و یکی وقت در کشیدن مرده در قبر آنکه طرف سر کردن بدست او است  
بگوید بسم الله و علی صلی الله و آله و یک روی مرده بطرف قبله باشد و یکی  
سنگی را با خوشه نازک بر زمین در زیر سرش بچون که خندش نزدیک خاک  
قبر باشد و یا بر خاک افتد که هر سه بسیار مفیدی که باشد که در غایت  
ذل و افتقار است و یکی پس از رسد الحاکم که بر قبر برسد  
دست بر خاک بر دارد و در قبر زن در سوخته اولی بگوید  
منها خلقنا کم در لولم دوم و فیها نعیدکم و در لیم و منها عجزکم



تاسمه آخری زاد الطبرانی فی الاوکی اللهم لفته عند المسئلة  
جنته فی الثانی اللهم افتح البواب السما لروحہ وفي الثالث اللهم  
جاف الاغصان عن جنبیه لیس یبیل فی الذری فی خاک در قبر ریخته کنند  
پس اگر اعیان بکوفتن داشت خاکی در قبر ریخته کرده اند بیانی بگویند  
وکیل که قبر تمام شد او را بقدر شری بلند کنند از خاک قبر اگر خاکش مانده  
بود و اگر نه از خاک نزدیک قبر و یک بعد از تمام شدنش قبر را آب بپاشی  
کنند اگر در آن وقت بارانی که کفایت کند نمی بارید اما اگر آب بپاشی  
اش با آب بپاشد حرام است و این مسئله خفیه است و وقوع دارد اما  
اگر کلاب بپاشی اش کردند بقیه حضور ملائیکه که بوی خوش را دوست  
دارند که است ندارد بشرط اینکه همان کلاب کم و یک سنگهای خورد  
بر قبرش نهند و یک شاهی خوب زد یا بخور یا جان بر قبرش نهند  
و یک خوب زد بالای کروی مرده باشند و یک تنه سنگ بزرگ نزدی  
گرش محکم کنند برای نشانه چون زیارت کردن و می بپاشی از اینکه قبر کن  
بسمه از طرف قبرش حفر قبر کنند و از جهات این مصلحت است که در  
پایین قبر عادت رنده که سنگ در می نهند پس سنگی بپاشی اش اگر چه

خلاف

خلاف اتباع سنت است لاکن بدو علم حقه است و یک لولیان نام انبیاء  
و علی و اویلیا و علی در سنگ مرمر مرده نیست بلکه مذوب است  
نه سنگ مرمر غیر ادا قواعد تلقین بیست پنج قواعد اند یک اینکه پس از  
بر کردن قبر صبر کنند تا که دهشت میت کمی خفیف میشود تا که خوب گوش  
بستلقین دهد و بفرماید و فقما و چنان مقرر کرده اند که بقدر سر بریدن  
شتر و تفریق نمودن گوشش بر سر قبر صبر کنند و استغفار برای میت  
کنند و این صبر در تمام در الوقع است پس اگر در شهادت میت رحم  
دارد بمشیتان به صبر بگویند و ند تا تلقین میت حسب المأمور بخوانم  
و رحم باین اسیر خاک کنیم و یک مرد صالح تلقین میت خواند و یک اگر مردی  
صالح از بولیان میت بود خوب تر است و یک مرد ملحق بر سرش بنشیند  
پشت بقبله در و میت کند الحیث الطبرانی اذا مات احسن من  
افواکم فسمو بسم التواب علی قبره الخ یک از شما با بر خیزد نزد قبرش بنشیند  
یعنی چنانچه گفتیم پس بگویند یا فلان بن فلان که چنان شد اگر ند همان مرده  
میشود و لکن توانای جواب ندارد پس بگوید یا فلان بن فلان پس همان  
مرده می نشیند پس بگوید یا فلان بن فلان مرده میگوید این شد تا



در ملک الله ولاکن لا تشعرون الحديث واکبر این حدیث ضعیف  
باشد چنانچه امام لؤی رحمه الله فرموده ولکن ضعیف اعتقاد لبثوا  
صلی علی الله من الفضائل فاندفع قول ابن عبد السلام الله  
بن عیسی جواب مسئله اش که بن عیسی حسن بن عیسی بن عیسی بن عیسی  
معینته بالهیت ویکه بسیار تمام شدن بر معلقین تلقین الله خواند فی الحقیقه  
و فرجیح ابن الصلاح الله قبل اهالة التراب مردود لغای  
خبر القمیحین فاذا انصرفوا انا صلیکان فضاویه لیسوا  
اقرب الی سوالی قواعده سنوات زیارت بازده فاعده اندکی  
اینکه سنت است زیارت قبرای مسلمانان برای رجال اجماعا اما در  
اول الاسلامیت چونکه عهدشان بجا نیست نزدیک بود بجاهلتهایم علی  
صلا یعنی زیارت کردن حرام بود پس کما مور اسلامیت در گرفت و در  
شتمار یافت همان حکم منسوخ گشت و از طرف دیگر زیارت کرده شد  
بقوله گفت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها فانما منکم منکم  
الاخرة فاما برای زمان مکرده است لغیر سنت است برای زیارت

حضرت

حضرت صلی الله علیه وسلم و هم زیارت سایر انبیاء و علی و اولیاء لیربط  
اینکه عجزه باشد که خود را به پیرایه و زیور الی الله نهاده و لباس فاخره  
پوشند و خود را معطر نمایند و هم در بخور کجاوه و محفیه و دنا که ستر  
شخصی و کند از بیکانها پس هرگاه چنان رفت اگر چه آن زن جوان  
عمر باشد زیارت سنت است زیرا در این حالت بسبب محافضه  
موجود نیست و هم مقصود از زیارت او را تعظیم نحو علمای است باجهای  
مشاهدت در فی التحفید الباطن و در هم بعود علیهم من ذخر فی  
لا ینکره الا المجهون انتهى و فی قیون الکبری مع ادنی تعظیم و احتیاط  
زیارة قبور الاولیاء و ربه مستحبه و کذا الک الرحلة البها  
وقوله الشيخ ابی محمد الجویسی لا یستحب الرحلة البها الا لزیارته  
صلی الله علیه وسلم و ده الغری فی بانه فاسن ذلك علی صنع الرحلة لغیر  
المساجن الثلاثة مع وضوح الفرقان فان ما عندنا من المساجن  
الثلاثة مستویة فی الفضل فلا فایله للرحلة البها و صرف مصارف  
الطریق و اما الاولیاء فانهم متفاوتون فی القرب من الله تعالى و دفع



الزائرین بحسب معارفهم واسرارهم فكانت الرحلة اليهم  
فايكة الى فايكة فمن ثمة مسنت الرحلة اليهم للرجال فقط  
بقصد ذلك والعقد فخرها وما قبل من انك يجمع عند  
تلك القبور انواع البدع والمحرمات فالقبور بات لا تنزك  
لمثل ذلك بل على الانسان فعلمها والكلان البدع واذ النفا  
ان امكنه انتهى وفي الحديث لو كل الله تعالى ملكا على قبور الاولياء  
كم كان زيارتهم رقت وعاكروا ملك آيين كند ويكي زيارت ربابا لوضع  
وخشوع ايشد ويكي از مرده آقادر نزيك شود كه كويادر حال حيات ميسود  
آن قدر نزيك ميسود دام وصيت نكرده باشد كه كبر زيارت آيد نزيك  
بنشيند ويكي سلام كند بر اهل قبور وبقرة عمويا پس فخرها ويكي روبرو  
روده سلام كند بكو التسلام عليكم دال قوم مؤمنين وانا انشا الله  
بكم لا تخون الائم لا تخونوا اهلهم ولا لغتنا بعد هم ويكي روبرو  
مرده بنشيند آنگاه فرزند خواند چون فاخته داول بقرة تا مغل چون  
و آيت الكرسي وامن الرسول وسورة يس و تبارك الملك

وسوره لكاهن وسوره اخلاص دور زده بابا زده ياهفت يابيه  
ومعوزتين و اگر طاقت نداشت با ما نعي بود طول باش ممكن نشد  
سوره يس را ترك كند باقي بهمان ترتيب بخواند  
ويكي پس از قرأت دعای عفو را بخواند و مرده كند ويكي حين دعا  
کردن عفو را بقبله كند ويكي اگر قاري بر كبرش فرزند بخواند  
دعا لوصول مثل ثواب لازم نيت لان الهيت حج كا الحاض  
مقربى له الرحمة والبركة و اگر كبري فخرش بخواند ويكي  
دعا لوصول لثواب مثل ثواب هر كسكه الارواح النسي وال  
دخلفا كند و ذكرا ياكند و تابعه و فلان فلان آيين داخل الله  
رب العالمين ويكي لبيار زيارت كند ويكي لبيار شستن  
ز قبر والدین برای ابد عفو و نزول رحمت و صلا رحم دفع  
والدين و قواي مكرهات زيارت يكه اينكه زيارت بری زنهار مكرهات  
زير خوف فتنه و هم خوف آواز بلند کردن بگريه موجود است اما لغو و شما بل  
مرده بگريه و با آواز بلند کردن بشماره شما ببلش و نیز فرج بخوي قرب  
سينه و رخ و شق حبيب حرام است و حديث است لعن الله الزوال



القبول بر این صورت نگاشته اند و یک دست و بارخ مالیدن بسنگ  
 مراد از مثال و حکایت با قبول السلام منه بیکه جز بوسیدنش  
 بدو نیست و استیلا و استسلام القبول او را علیهم من  
 نحو بالوت بدو و تقبیل بن عتبه فیحکم نگاشته اند و از  
 صوم در رکات و قرائت کلام که از قبیل بنیاد اسلام است که حدیث  
 فرموده هر یک سابق بر این مکتوب در مکتوب جوید و نوشته بودم  
 اگر چه باین السلوب نبوده اند کما کردم خدا یا که بیا هر کس مکتوبات  
 من و یا بر خواندن بر مسلمانان یا بنویشتن بعمل آورند او را عفو کن  
 و بر کار نماند و دین و اموال و اولاد با و عطا بخواه آئین و اسلام

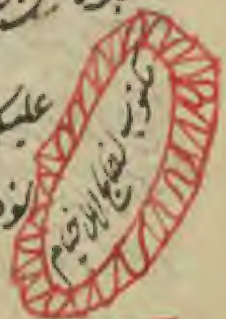
علیکم در رحمت الله و برکاته المحب النبی السید

مؤید بن محمد بن علی در حق القیاس

الله الی مدایران

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلیه السلام

مکتوبهای



مکتوبهای محبت بنویشتن از لطف افضل هدایای است که دوستان برای  
 دوستان خودشان بنویسند حدیث است که ما اهل اسلام را بنویسد  
 هدیه افضل از کلمه حکمت بنویسد الله بهما صلوات الله علیه و آله  
 پس چنانچه بعد از دنیا میسر شود بنویسند و قبول دارند بعد از دنیا و خدا را  
 حق است سرور شوند و قبول کنند و اگر وقت خواندن مکتوبات از طولانی مال  
 نشوند نشان ایمان قوی است زیرا حدیث است از اعظم اخلاق حسن مؤمن است  
 که اهل اسلام را بنویسند و قال لقوله و ذکر فی ان الذکر فی تفتح المؤمنین  
 بنم هر کس مؤمن و مرد ایمان دار بود عظم منتفع میشود و سر نشدن علامت  
 ایمان دار و تذکر است پس هر کس مکتوبات را بر دو خواند و گوش بطلان داد  
 بدان که ایمان دارد و آیت و حدیث است که از دهنده اند ایمان را و مکتوبات  
 که نشان بنویسد یا است زیرا امام عمر رضی الله عنه بپوشه از صحابه می رسید  
 که عیب من در چه است بمن بگویند و میفرمود که رحم الله امرأته عبی بنی اما  
 چنین دوستان نادانند و محبت خودشان از دوستان نادان است حدیث است  
 اذا حمل الرجل کلمة من الله الی اخیه المسلم کان خیرا لک من حجة و عرفة  
 و من عبادة سنه لعمري میگوید که مراتب مسلمانی زیاده و بسیار است  
 و اقل مراتب مسلمانی این است که باید مرد مسلمانی را بنویشد به تحصیل امور



دینوی و سرورش بآن چه مرتبه است بآن قدر کمتر است بامور دنیوی  
و سرورش بآنچه بمسادات داشته باشند و بآن کزدی باین مرد مسلمان  
بوغلی مسلمان میگویند بدلیل حدیث لا اله الا الله دفع سخط الله میکنند از  
عباد اما اختیار قایلین دینا بر کمال دین نگیند و هر وقت اختیار کردند  
پس که گفتند لا اله الا الله برادر دارند میشودند لغالبه میفرماید که دروغ گفتند  
و علامتها دارد که اختیار مذکور کرده اند که بکلمات محبت که افضل است  
بایست مبالا است نکرده اند و نمی گفتند و بآن سرور نشده اند و نمیشوند  
و اما بعد بگویند نیای سرور در از صاحب هدیه ممنون میشوند و نمیخواهم شما  
از من ممنون شوند و بلکه من ممنون شما می شوم و ای صاحب الشبان ترغیب  
شما کردم بر آیه های اعظم شما را سلام که اذان و جماعت و سجده بگیرد  
و تمیز و بارشمال و سیاه چادر حلال تازه چهار سونی و خادم صاحب  
نماز و روزه پاک بدن و مؤذن خوش آواز بآن هم افتد که لغالبه  
لغالبه بشما کردم کرده نکردند و مبالا است ننمودند و خود بآن را حقیر بر نه  
بوغلی مسلمان را رسانیدند و نزد صوفیه و امام خواله دین را زنی علیهم  
الرحمه حدیث است من عرف نفسه فقد عرف ربه و مراد

این است

این است که هر کس نفس خود را بحدیث و ممکن و حق لغالبه را بخالت و حال  
شناخت رب خود را بیشتر از سرحد و ش عالم دلیل بر وجودی حانع است  
برادران شناختن این نیست که بنی آدم بگوید من جسم و گوشت و پوست  
و این دل و شکم و قوه غضبیه و غیره دارم و انسانی طعام و جماع درین  
موجود است و بگذارد از بر معلوم است که حیواناتی که درین درین امور  
شریک انسانند از آدمیت نه بنطق است و برایش و بجان که طوطی  
هم نطق و برین هم ریش و خر هم بجان دارد بلکه لازم این است که انسان  
بحقا نیست خود را بشناسد و از سایر حیوانات خود را ممتاز کند  
که از کجا بر روی زمین آمده و تربیه او در شکم مادر چگونه بوده و بر روی  
خلق شده و سعادت انسان در چیست و بچه میباشد و شفا و دلش  
در چیست و بچه میباشد و بگذارد و معلوم سعادت و کمال بهایم  
در مزید قوه بار بر داشتن و زیاده ای الهی و شرب و زود فرییدن  
و ذکر کردن اینها را زیاده ای قوت جماع است که هر وقت این سعادت  
و کمال انداختند بیکاره و بلکه هلاک میشوند و این سعادت و کمال  
هم احوال انسان است انسان هم در اینها شریک بهایم است



پس اگر انسان مستغرق کسب کمال سعادت بهدایم نزد یک است که وقت  
حرکت بهدایم دار ببرد و نزدیک است در قبر بشوم آن استغرق بقوت  
آنها منسوخ شود بارگاه شیشه هم که فلان چو بان وقت حرکت از بدل کلمه طیبه  
شهادتین گفته می شود در غایت کسب آن در هر یک کسب آن  
و بجزیره لوز در آواز کردن سخنان اعادنا الله تعالى من ههنا الا  
ستغراق الموحب يوم القيامة للأصلاق و معلوم هر نوعی از حیوانات  
کمال و سعادت و طبیعت دارد در وقت آن سعادت نداشت بیکبار  
است و خارج از نوع خودش است و نامقبول زیرا او برای آن کمال  
سعادت خلق شده و مثلا سعادت سباع و کفار قرب و قتل و زور  
کردن هر وقت نداشت عدم است آیاتنی بینی که بازی و بازی و کفار  
شکار نکرد و زور نداشت کمال و سعادت او مایند چه قدر اند  
و بلکه شلف میروند و انسان نصیب درین ناسعادت نیست هم دارد  
و نزدیک او است هر کسی مستغرق این ناسعادت نشد نزدیک است  
که سباع و دار ببرد و ناسعادتی و کمال استعداد و بد بختی شایسته  
شفقت و داخل و مکر و جهل و شر است و انسان هم نصیب درین

دارد

نهایج

دارد هر کسی مستغرق این ناسعادت نیست باشد نزدیک است وقت حرکت  
بسوخته و مبتلا شود پس هر کسی مستغرق سعادت بهدایم نشد و با کلمه  
حرکت سعادت سباع و ناسعادت شایسته گرد و سعادت ملائکه  
که هم نصیب درین دارد و متعلق شد چون شعور و حضور و رضای  
اللهم و اظهار ربانی باقتضای او امر و اجتناب از ایهی است و عرفان  
ربانی لعلم عقاید است و هم اینها باعث حیات بنحو طیبه  
ایمان است که موقوف بر نماز است بوجد و قبول شدن نماز است  
لکن از غیب شمار مسجود و جماعت و ادم و معبد هم و این حرفها در  
اقل مکتوب نوشته تا باعث ترغیب باشد و لکن اینهم شمه و بجزئی  
از فضایل جماعت و مسجود عرض آن برادران فی النحاف و بجز هم در  
حق خودشان میبایم که به برکت خدا از خبیثی در حق دین نجات  
یابند و طالب این زود آخرت و سعادت می نمایند و بفرصت  
شمرند زیرا خداوند تعالی این عالم دنیا را منظر نگاه مسافران عالم عجب  
و بقا و گذرگاه طالبان سعادت است لکن اگر دانیده تا درین منزل و مکان  
ممانعت و زمان فرصت و مزروع آخرت زود راه سعادت ابدیت



بر داریم بی زارد و از جمله قصه فریاد بی قیامت کنیم الفتح الواع زادی  
قیامت و بوجه ادوار الواع نماز است الایه دیت نماز جماعت  
هست نوریکه از انما امام افضل تر است از همه نماز تنهایی  
مثلا جماعت ظهر یا بن دستور چهار رکعت میباشد حدیث است  
نماز جماعت که دو نفر باشند یکی امام افضل تر است از هفت  
نماز تنهایی در هر دو صورت این فضل دارد اگر چه در غیر مسجد اداء  
شود حدیث در هر وقت کسی روی مسجد نبی نیست که یک  
خطوه بنزد الرفع یک درجه و یک خطوه و یک خطه است  
حدیث در چون داخل مسجد شد چنانچه در نماز باشد لا یقطع ثواب  
میباشد تا به نیت نماز بنشیند حدیث در جمیع مساجد صلوات  
بر او میفرستند تا در آن مسجد باشد که نماز در وی میکند میگوید خدا یا  
ادرا عنونی خدا یا رحیم یا وبر خدا یا توبه ایش قبول فرما درین فضل  
میباشد مگر اذیت کسی دهد در مسجد یا شروع بدست خدای بد کند  
یعنی اگر کرد این نظایر نمی ماند روایت شده که مسجد را چنانچه  
از ملائکه و مومنان بر مسجد و بر اینکه آموزش خواهند نماز کند ازنده

کمان

نهایج

کمان را به جماعت و نه میکند یعنی وقت نماز را اهل جماعت را میگویند  
بشنا بیدای بند کمان خود اسوی خبرهای بسیار و مسرعت نمایند سوی  
مغورت پروردگار و هر کس پیش آید بنام او میگوید پدر رحمت  
و هر کس پس آید کمتر دین هر کس عجله میکند و پس از اسلام امام رود حسته  
برای او هم میگویند و هر که آخر سیردن آید پدر رحمت حدیث در نماز  
جماعت عشا با جهای نصف شب و صبح با جهای باقی شب است  
و مقید به سجده حدیث در شیطان اگر که انسان است چون کرک  
کو سفندی و حیوانی را میگوید که دو بار کلمه باشد که چنان باشد علیکم بالجمله  
فی المسبح یعنی لازم جماعت شود در مسجد حدیث در آنکه بسیار مسجد  
میروند بتاریکی او نمایند فرود رفته در رحمت خدا اولیك الخواخون  
فی رحمت الله حدیث در کثرت دهید با نیت کمان که بتاریکی  
بمسجد روند نور نام در قیامت حدیث در هر کس صبح نام در مسجد  
باشد همان خدا است و بر خدای تعالی لازم است ضیافتش هر بار  
برود یعنی روزی صد بار برود کل باری ضیافت میباشد حدیث در  
هر کس چهل روز در جماعت بر نگذرد اولی امام رسیده نوشته میشود



برای او دو برائت بر استی از نار و بر استی از لغای بعثت بر است  
باشد که این اتمام دینی او علامت است که سلب ایمان نمیشود  
تا ابدی نار باشد و علامت است که باین سبک جسدی منافق نیست  
شستی علامت لغای نه است حدیث در خدای لغای خوش میاید  
نماز در جماعت هفت و نهم و صف نماز بسته شش و با بر سر  
ملاکه میکند عقیده مسجد نیست حدیث در ای بنی سلمه آیا شما  
حاج نمیکند آثار ای پادشاهان در رفیق بمساجد یعنی خدای لغای  
فرموده و تکلیف ما قد مود انما هم حدیث در هر کس بعد  
روز بر رکعت اول امام جماعت رسیدن میشود برای او  
عشق از نار حدیث در رکعت نازل میشود بر اهل مسجد حدیث در  
هر کس نماز فرایضی خمس را محافظت باشد در جماعت یعنی بعد از  
کنفذه نمازهای فرایضی باشد بر پل صراط باز ره اولی گذر میکنند  
و زمره اولی چون برق بر پل صراط میروند و صراط هفت پل است  
مگر یک پل رسال صعود و هزار رسال استوار است و هزار رسال  
بهبوط و نشیب زمره اولی چون برق میروند بیست یک

هزار

لغای

هزار رسال راه است حدیث در هر کس دست نماز بگیرد روی  
بمسجد کند زیارت خدا میروند و الا لام انگس که زیارت برود حق است  
حدیث در روز قیامت خدای لغای میفرماید کجا بنده حیران من  
ملاکه بوجه لغی میگویند خدایا که لایق است که همسایه او باشد  
میفرماید کجا بنده حیران من مسجد یعنی آنکه مسجد با او نامحور شده  
آنانند حیران من حدیث در هر کس لازم مسجد بود شما شاهدی ببینید  
که انگس مؤمن است زیرا خدای لغای فرموده انما لغی مساجد الله  
من امن بالله مردیست نیست شعبه الامدادی نذر میکنند با اهل  
القبور غبطه بچ کس دارند یعنی لغای احوال که میکنند میگویند غبطه  
با اهل مسجد که نماز میکنند میگویند در میکنند ما نمکیم امام علی رضی الله عنه  
در تفسیر آیه سابلوا الی مغفره من ربکم گفته که سابلان آنانند  
که زودتر از همه اهل جماعت در مسجد روید و آخر از همه اهل جماعت  
بیرون آید حدیث در خدای لغای میفرماید هر وقت قصد کنم  
با اهل ارضی خدای که نظر کردم لغای مسجد من متحی بین الله هستند



و با سحر و طلسم مغزوت از من میکنند عذاب را از اهل ارض حرفی  
نمایم حدیث در مساجد بابر آتوت است هر کس داخل شد ضیف و میمان  
خداست و ضیافت میمان لازم است و ضیافت خدا تعالی  
مغزوت است خلعتش است است ای عزیز از جمله اگر ام میمان شود  
که بواسطه او تا حرف عذاب از اهل ارض کند چنانچه در ارض میکنند  
چنانچه در حدیث سابق ذکر شده حدیث در کائنات که اهل مساجدند  
او تا در مساجدند ملائکه عمار جلیس ایشانند یک از ایشان ناوش  
بشود لعبادش میروند و دعا برایش میکنند و اگر در کاری  
باشد امانه اش میبدهند حدیث در حضور یک نماز جماعت  
از روزه یک روز و احتیاج یک شب محبوب تر است  
نزد خدا برادرین قریبه یا محکم که مسجدند از شدت محو و این مایه  
دولت میخورند ضعیف ایمان آن اهل در غایت است این نوع  
ضعیف ایمان بسبب خفا که میباشد احادیث و احادیث  
در فضایل جماعت بسیارند اگر کسی ترجمه خود را داشته باشد  
این قدر کفایت است کاش که کافیه بسیار تر و شب دراز

تر میبود

تر میبود تا عذاب تا رکان نماز جماعت و غرض قوی که جماعت  
نکنند میفرستیم آنچه فایده سلطان نمیکند در دوز رکان کافیه های طوافی  
نمینویسند طاعت آن ندارند اما طاعت دارند که شب روز سخنند  
بیدارند که کنند و آن سخن اگر حرام است عذاب است و اگر حلال است حساب  
و طاعت دارند که تمامی زواری بی خود طوافی بخوانند طاعت خواندن  
بطحی دارند از ابو مدین مغربی قطب نقل است که گفت مردی است  
که بتجفین نویسنده میشود از صلوة عبده الامقراری که قلب از دغا فلان باشد  
و ازین حدیث علماء متفق اند که ثواب منفرد بقدر حضور دلش است  
و بعضی که جماعت کبوی نباشد چون منفرد حساب کرده اند و جماعت  
کبوی ثوابش زیاد تر است و غافلان جماعت کبوی بغفلت ثواب  
ایشان فوت نمیشود و اگر کبوی باشد الغافلان غافلان هم مشاب اند و  
تقصیر در کتب قوت کردم جماعت کبوی چند باشد تعیین انی را  
ندیدم اما قیاس بر جماعت خرابی قریب یکم از رسیدن جماعت  
کبوی است و الله اعلم و بعضی را نماند که غفلت قلب خود بخود  
میرساند باید جماعت مطلق نمی رساند یا جماعت کبوی باشد



بانه و حدیث سابق را عمل بر منفرد کرده اند و از ایشان است احادیث  
 چنان مفهوم کرده اند که اگر کسی نه و تعالی بخیر و قلب بیک از این جماعت  
 بر غیبت قلب غافلان میکند برای کل یک بفضل خود و ثواب  
 کاملی نوشته میباشد که آن کل یک صلوة واحد است و قول کعب الاخبار  
 بدلیل آورده اند که فرموده در تورات دیده ام که از امت محمدیه  
 کسی بسجده میافتد خداوند تعالی به جمیع صوفی خلعتی را عطا میکند مراد  
 از آن کسی که بسجده میافتد امام است که غافل نباشد و مراد از صوفی  
 خلف مأمومی است و بقول بعضی از سلف صاحبانی که مد وقت  
 جماعت نماز بسته شد خداوند تعالی نظر بدل امام میکند اگر خیر در دل  
 او باشد بود یعنی غافل نبوده برکت حضور دل امام از جمیع مأمومیان  
 را ضعیفتر و نمازشان قبول میکند و مجموعشان عمو میفرماید اگر خیر در  
 دل امام نبود نظر بدل مأمومیان میکند حتی اگر در دل یک نفر خیر بود  
 از این جماعت رضا میشود و نمازشان قبول میباشد و دعوتشان میکند  
 اگر جمعا غافل بودند خداوند تعالی نظرش بر این میباشد که آن جمیع او را  
 در اول کار برای او و عبودیت و قیام بینیدی او بجمع شده اند  
 رزق

از رزق کارخانه میشوند و نمازشان قبول میکند برادران پس از شنیدن  
 این همه مرقعاتی خداوند تعالی حق است که کارکان جماعت نه در حق  
 شوند و بدیست معلوم است عادت ترکش منافق است و سبب عادت  
 ترکش نیست الا بیرون شدن الوالی العظیم خدای عزوجل که از دل بیرون  
 شدن الوار حقوق ربوبیت و معلوم که غیبت عزت شرف سعادت  
 و فلاح درد نبی و انوار الایقان بحقوق ربوبیت و ملازمه آن و  
 دوام بر آن و محافظه آن و کسب این الوار از دلش بیرون رفته باشد  
 اقدام ترک جماعت و ایمان و انصاف کرد لکن حدیث او را بمنافی  
 حساب کرده و زیاده از اصل ثواب جماعت که ذکر شد مد وقت جماعت را  
 عادت خود نمود آنگشت دلش فتوی میدهد که فرشی و چراغ مسجد به حدیث است  
 بد کسی روشن شد در مسجد هفتاد هزار ملائکه صلوات بر او میبارند تا آنکه روشن  
 خاموش میشود و اگر فرشی در مسجد داشت هفتاد هزار ملائکه استغفار  
 بر او میکنند تا فرشی بچکند بماند و در حدیثی طولانی مرقعه میفرماید که او را یک  
 نکر در مسجد را روشن دهد و حدیث دیگر که بعد از ایشان قطاط در  
 مسجد داشت بکلمات آن یک فقر در بهشت باو عطا میفرماید  
 نه است فقر در مکتوب بهشت نوشته شده عزیزان اگر مسجد



موجود نباشد این فضل برای آن اهل قریب نباشد حدیث ذکر ترک جماعت را  
 به ایشان اتفاق دل حساب فرموده و حق سبحانه و تعالی حدیث این است که  
 ترک جماعت را بعد از هر منافعی است و کسی که ترک جماعت کند منافعی است بلکه آنست  
 حدیث ذکر میجوایم مردم که کافی جماعت نمایند خانه او باران آتش زخم  
 مردیست که رسول الله فرمود مومن در مسجد چون ماهی در آب و منافعی  
 در مسجد چون مرغ در غش حدیث ذکر نسبت ربه خانه به جمع شوند به خانه  
 نشین و چه محوران این که جماعت نکنند الا شیطان بر او غلبه میکند یعنی  
 هر کس ملکی و شیاطین حواله دلش شده حشر انبیاء هم شیاطین داشته اند  
 اما شیطانان دل حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم مسلمانان شده بوده و اگر نه  
 شیطانان دل انبیاء دیگر مسلمانان شده اند هر وقت اهل دیگه باو با عوا میر  
 محوران ترک جماعت کردند شیاطین دل او با ملک غلبه میکند و دلش  
 بدست شیطان میباشند و تصرف ملک بر او نمائند و معلوم که دلی تا آخر  
 بدست شیطان نباشد آن دل چنان میباشند که خود مال میمانیم و میشناسیم  
 و در آنکه لوم کشف عن سباق و من عون الی العی و فلیا البیاطون  
 و در آنکه لوم کشف عن سباق و من عون الی العی و فلیا البیاطون  
 خاشع البیاطون و حق ذل و حق کال الی عون الی سجود  
 و هم سالمون مفسران گفته اند در قیامت این واقع که عرض میمائیم  
 بسوی خود این که اندر است

میشود

میشود آن مفسران تفسیر این آیه را محل بر آن واقع که در دعوات  
 بعد از قضا بین العباد و بلکه قضا بین المخلوقات چون که بل در اط  
 راه بهشت است برای کافران نیست و در دعوات ملائکه عذاب است  
 پرستان را از صفوف اهل دعوات جدا میکند بهتر چون ذی روح بر سر  
 روی و بت پرستان در پی بتها ملائکه عذاب سوفت ن میکنند تا آنکه  
 بمالک و زبانیه بینا بند و ماه پرست و روز پرستان هم چنان و فتنه  
 دعوات از کافران و کس فی سلب ایمان شده اند غای شده از طرف خدا و عذاب  
 ندامت شود الی جمع مومنان بر آتش روی مجبور دی خود مان نمیکند بر دین باغ مجبور  
 خود مان شوند ز رگان بخواب میمانند ما ایمان مجبور دی آورده ایم که حاجب  
 این روز است او را ندیده ایم کجا برویم تا سه بار این جواب است که میشود  
 پس از سه بار خدا را غفور رحیم مجبور که یک بجای میکند چه از فرج که کافران شده اند  
 و چه از فرج نجات بهم به لشکر سجده میافتد ای نای از حضرت و ملاکت  
 محرومان این سجده که فتنه خدا را تعالی در آخرت بجای بر ملمان فرموده  
 بهم را دعوت بسجده میکند و آنان که عدا با جماعت گرفته اند اراده میکنند  
 که سجده بر ندانند او تا یک طبع سخت میشود و استطاعت آن سجده از لایفه  
 نمینماید و مجبور میشوند خدا را تعالی عتاب میکند که در دنیا شایسته السلام کرده



بودم بجز دعوت شما کردم بنام اندک سجده بر نهال میبایست سجده میکرد  
 عذاب ایشان را میپوشد و این دین در تفسیر این آیه در حق چند طوائف  
 روایت شده تا که یکی آنست چنانکه ذکر کرد و تا که نماز و مراقبات یعنی در  
 طواف شمول این و عید آیت اند و شمرده و محرم و معرب اند و بهشت ذکر  
 از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که هر روز تا یک ماه بر سرید که میبایست  
 الله هر دو قیام الیک باشد بجای آنست و بهر نزد و این الی اینست چیست فرمود تا ماه  
 تمام شد جواب این بود یعنی میباید این سخن شمرده تا یک سال از اطلاق  
 آدم فرستاده که امام چنان جواب داده عجب میباید اینست است یا نه  
 هم جواب گفت فی النار و این تمام خلق سابق بدین چنان بود که انقلب  
 کنند کوفه مردی بود از اعدای بهر جماعت حاضر نمیشد و غم و غایت عظم  
 کرد و خلق اطلب نمود و هیچ کس بر وی حاضر نشد و گفتند ما اجابت نمیکشیم  
 دعوت کبر که او اجابت دعوت خدا نمیکند زیرا حق علیه قیام علیه السلام  
 ح دعوت خداست نقل است که بیع خیر علیه السلام فالج بود و در جواب  
 او که فرمودت من رفعت جماعت فوت نمیکرد که گفت ترا خیر است گفت  
 چگونه که باشد حق علیه السلام بشنود اجابت نمیکند البتة و ریه روایت  
 کرده که تا یک جماعت یعنی که که ترک عبادت کرد و ملعون است

داکر

در کتابها آمده که در این کتاب  
 در کتابها آمده که در این کتاب

نصایح

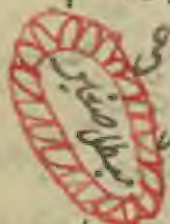
و اگر بر او برود زمین بروی لعنت کند و الله اعلم و روایت که  
 هر کس یعنی از صحابه و نماز خفتن بگذارد و در مسجد بنشیند یعنی  
 با دلب و فکر و ذکر این را عادت کند چنانکه هم اهل جماعت  
 بیرون بروند آنکه بیرون نماند و خداوند عزوجل امر کند و نشانی از  
 علم از نور پیش روی او بر نه چون باطلها را نتواند رود  
 باطلها را نتواند چنانکه آن علم را بر سر که بالین وی نرزد که تضرع  
 بر او وی کند چون بری نماز صبح بجز باطلها را نتواند رود همان علم  
 در پیش روی میبرد تا بجز اگر نماز گذارد و بنشیند تا آفتاب  
 بر آید و دو رکعت نماز بگذارد و از سجده بیرون آید باز علم نور پیش  
 وی میبرد و لو از این دو رکعت که باین دستور بگذارد و از سجده تمام  
 دارد و در رکعت عبادت ذکر شده یعنی اگر جماعت نباشد و بدستور  
 سابق عمل نکند این هم فضل مند کور شود اما اصل فضل لو از سجده و نماز  
 شرطها دارد محروم نمیشود و یک کس نماز صبح جماعت کند و بعد از آنکه  
 مشغول شود و کلام دنیا تا آنوقت دو رکعت نماز صبح ادا نمیشود  
 و حج تمام است لو از سجده در رکعت کور و همیشه حق در خلعت



بارانهای شبنمی در روزی جماعت زکریا بگوید زنت گفت دقت بخت  
 عذر دارم چشم ندارم که گفت فکر باری و دست و صورت عجب که خدا  
 عطا بخت کرده بکنم شنبی بسیار بخت بود رفت هیچ کس  
 خیزید چشمش روشن شده بود زن گفت خدای تعالی بجزای  
 تشکرم چشم عطا کرده در تفسیر منبر آورده که روز قیامت بعضی  
 زرد پل مراد معطل میشوند بگذرند از دنیا پرسیده بودند که چرا  
 که زرد بکنند جواب میدهند که منبر بسم پس چهره بکلی میاید و این را  
 میگویند که در دنیا از بگو بگو کرده اند میگویند بکشتی میگویند در طار  
 دنیا عجب رسیده اند مسجدی که در آن نماز کرده بیاورند آن مساجد چون  
 کشتیها شوند و در آن بکشتند و از بلی بگذرند مردی که همه طاعات  
 این آدم بکر کرده میشود الا چهار چیز نباشد یکی آنکه آنکس مجنون  
 مردی که موافق را از سلطان نه چهار است در خود و مسجد و خواندن  
 قرآن همه در ایام و بخت که شیاطین و جان هم تبعه و بند مسلمان  
 در گویند خودی بنده آن کرده باشد او را بیرون میاورند اما کسی  
 در مسجد باشد چهار خدایت نمیتوانند منعرض او بشوند در خدای تعالی

شراب

شراب او است و در دست است از زمین از مسجد یا دوز مسجد یا  
 از کعبه است مردی که یکس اختیار شستن در مسجد کند  
 یعنی عبادت کرده اند خدای تعالی او را پنج چیز کرامت کند  
 فرج کند بر وی عیش و رزق و بر دارد از وی عذاب و بدهد  
 نامه اعمال بدست راست و چون برق بگذرند او را بر پای مراد  
 و به بهشت بر دوی را بلا حساب دیگر چه اولیسم عالمی بخت  
 در خاست اموال برای دنیا و ای پائین بخت در اتفاق در راه  
 دین و خیلی محبت و اخلاص بشما دارم دست بر نهاشتم  
 و سلام علیکم و رحمت الله و برکاته الحمد لله العالی  
 السید احمد التوفیق النیرانی القادر القیوم  
 الباقی الله الی مدد یار کان



بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة والسلام علی سول الله  
 محمد وآله واصحابه اجمعین و بعد برادران من از خداوند عالم بجا  
 و مسئلت دارم که بر وجه میل دولت آخرت موافق و محفوظ و از  
 نادانی در دین مبین محفوظ شوند آمین بیشتر در باب تکبیر



و هلاکت تارکان نماز عریفه نوشتنم البتة لیسع  
 شریف شمی را رسیده پس لازم آمد که آنچه اکثر  
 الوقوع باشد از مبطلات نماز عرضی برادران  
 نمایم تا برادران برهیزانند بنمایند زیرا تارکان  
 نماز نه همین اند که نماز نمیکند بلکه آنانی که نماز  
 کنند و اندوخته از مبطلات از رویانها در میشود  
 در بعضی از محال نوشته اند و در بعضی از  
 از کتب آن در کتب دیگر هم نوشته اند  
 تصحیح نمودم و لکن تمام نوشته ها  
 در احتیاط است که آنرا تصحیح نمودم  
 در کتب مبطلات در مبطلات نوشته اند  
 مبطلات است که آنرا نوشته اند و در کتب  
 با بعضی بوده و نیز احتیاط دارد که  
 از خودم جدا در شده و آنرا با بعضی  
 دیدند و خودشان نیست مگر با بعضی  
 که آنرا نوشته بود آن عالم بود و در کتب  
 بلکه لازم تصدیق قول آن عالم بنمایند زیرا  
 من تمام کامل نسیم و تحریف کتب نیز ممکن است

پاک و نجس و غیره مظهر نشانه پس یک از نجس و یا غیره  
 مظهر نجس آورد نماز باطل است یعنی خلل در یکی از آن تا  
 باعث عدم انعقاد نماز است خصوصا بجنابت عمر را میگذرانند  
 و تفصیلا در مکتوب مبطلات کبر و چند مکتوب نوشته ام و چند و کانی  
 از امور و خود نوشته ام اگر چه در کتب فقهی تخریج نماندیده ام زیرا  
 فقهاء اتفاقا بقواعد کرده اند و جزئیات را ننویسته اند و من جمله  
 ایستقام کند مقصود پاک و چنان شود که بوی کند در روی نماند و لغو نماز  
 خروج تمامی بوی ترک در طوبت میان قضیب ذکر عابدین ذکر بیست  
 بیرون آورد پس آب بریزد و ریزد تا وضو تمام میکند آن را طوبت  
 و تری بیرون میاید نقص وضو میشود و ضرر زیادتر از آن میشود  
 زیرا جامه اش نجس میشود پس که تابیدن زیر جامه را ننویسد نماز  
 کند منعقد نمیکرد و باطل است و من جمله باید که بر اعضاء وضو  
 چیزی نباشد که مانع وصول آب ببدن شود چون علك یعنی بکده  
 بنیشته مال که غالب زنهار مبتلا بید بجا بندنش زیر خورده آن  
 و بر پایی می چسبید و این مسئله کثیر الوقوع و قلیل الاهتمام بدفع  
 شش اند خصوصا کانی که از درخت جبهه اخضر که بفارسی

مبطل صغیر



داره بن و بکودی قزاقان در کوهها عسلک درست میکنند  
کمی مبالات دارند بدفع آن بحرب کردن اعضا در وقت وضو  
و بلکه اهلا مبالات ندارند خصوصاً برای غسل جنابت اعلام  
شان لازم است و چون زنهای که غنای میکنند و مردی که ریشها  
خفای میکنند اندک اندک اجزای عین جناب در دست پای  
و موی ریشی سر میماند و مانع وصول آب است و این مسئله  
قلیل الوقوع است اما بر سر زنهای بسیار میماند از طرف  
غسل حیض و جنابت و نفاس ضرر است و این مسئله خفیه و کثیر  
الوقوع است و من جمله چو کمالی کثیف اولی مقیده بکثیف شدن  
زیر چو کمالی لطیف است خفیف مانع وصول آب نمیشود  
لعمد افکار شافعی بمانع حساب نکرده اند بخلاف فقهای  
شافعی بوجه احتیاط بمانع حساب کرده اند و آخر که در زیر  
ناخن دست پا است مانع از وصول آب وضو و غسل است  
بجای فرض لیکن وقت مانع است که تراکم و سنج و چوک کمالی  
نشده باشد از بدن و بلا مبدع تیمم الا که اگر ممکن بود و اگر نه  
اما حق منجر اگر چه کمالی نشده باشد از بدن و باز از کمالی نشده

متأذی

مبطل غیر

متأذی نشود منع صحت وضو و غسل نمیکند زیرا که کثرت تکرار دارد  
و مسئله تراکم و سنج و چوک خفیه است و بلوی عام کثیف و از کمال  
الشیخ نور الدین مصری فی شرح المحرر و هذه المسئلة ثم نعم  
به الملو فقل من لیسلم من وضو یكون تحت اطفال  
یدیه او جلیله فلیقطن لئلا یتأذى من جملة قری  
که مرثه می بندد این قلیل الوقوع است و تفصیلش در مبطلات  
طلب ذکر شده اما الشی این است که شرعی وضع قری مرثه ممنوع نیست  
لیکن کل باری که وضو کرد یا غسل کند باید تیمم نماید که با دای آن  
نماز باطل گناه کار نشود و در غیر این صورت نماز باطل فعلش  
حرام است و این ترکش حرام است و مع هذا چونکه نه آب و نه نجار  
تیمم زیر قری نمیرسد نه وضو صحیح است و نه غسل و نه نماز لیکن باید  
پس از نماز قری بشواید یا بدفعش نماز باری وقت وجود قری  
نماید و این مسئله خفیه و وقوع دارد و من جمله آب بینی که بر موی  
حد ظاهر بینی منعقد میکرد و مانع وصول آب وضو و غسل است  
بر محل فرض و این مسئله نیز خفیه است و من جمله بدست چرب



استجرا کردن زیرا استعجاب بدست چوب بخش ز می شود پس با چوب  
 سنجی حالون از انضا بدست و جای پلمبی بخش میماند و بدست  
 بخش لباسها نیز بخش میشود خور با است و این مسئله کثیر الوقوع  
 قلیل الاهتمام با و است هذه الفاق میشود که جمع سر زخم را میشود  
 دواي جربي میزنند پس وقت مسج <sup>بناور</sup> سر کاه علاج نظیر جری قدر  
 مسج <sup>بناور</sup> نکند و ضو باطل است و این مسئله خفیه است و نادر الوقوع است  
 و من جمله کثیر تحریم و با فاقه و با تحیات را عده غلط خواند اگر چه یک  
 حرف با ندر نمازش باطل است و منع نشده و اگر سهوا غلط خواند  
 باید خود کلمه پس اگر اعاده اش ننمود نماز باطل است و اگر کسب  
 تعلم نکردن غلط خواند یعنی که اعلام او کرده غلط بخوانی  
 حکم قادر عالم منع دارد نماز باطل است منع نشده و این  
 مسئله از عامی کثیر الوقوع و نادر الاهتمام با علاجش است و اگر  
 وادسا کند و یا متحرکه را در بین تکبیر تحریم زیاد کرد گفت الله و اکبر  
 و یا الله و اکبر و الله اکبر صحیح گفت و یا الله بجز الله داد  
 با الف را پس باید اکبر زیاد کرد اکبار گفت نماز منع نمیشود  
 حقه

مبطل صغیر

حتی اگر دو صوره آخره و اتم است و اگر معنائشان بداند و گفته کفایت  
 زیرا از تردد استقام در اکبر است خود میشود و هم اکبار نام طبعی است  
 و هم نام شیطانی است و گفته بدباد و یا را اکبر مبطل است و زیادت واد  
 پیوسته از جلاله هم مبطل است چونکه لغو است معطوف علیه ندارد و هم  
 نیست و اگر زیاده از یک نفس در بین جلاله و اکبر بدون غدر سکوت  
 کرد نماز باطل است یعنی منع نمیشود و اگر تکبیر را بسیج خود فرساید و  
 مانع نبود چون کرافی کوشی و با اختلاط اصوات نمازش منع نمیشود  
 و این مسئله خفیه است و از مردی با کثرت وقوع دارد و اگر آنرا اقران  
 با تکبیر تحریم واجب است اما باقران عرفی چه در فرضی و چه در سنت  
 اقران نش نماز باطل است و منع نشده و اقران حقیقی این است  
 که از اول با تلف الله یا جمع ارکان ثلثه مثلا شود یعنی با تلفظ لکلی  
 یک حرف دو حرف سه حرف تکبیر مثلا تا را اکبر بکرات مراتب از  
 یاد جمیع ارکان مذکوره فاقی شود و این در طبع غیر اولیا نیست  
 یعنی اقران حقیقی باین معنی است نه باینکه تو زبانی که در اول الف تحریر  
 بیاد جمعی ارکان ثلثه مثلا کند تا را اکبر تمام شود زیرا که تو زبانی زده  
 امام شافعی در سنت نیست لهذا امام الحرمین و امام غزالی علیه السلام



فتوی باقران عرفی داده اند یعنی باید تکبیر خالی شود از اقران و بیاد آوردن  
ارکان مذکوره چه در تلفظ لفظ الله مثلا یا در جمیع ارکان مذکوره کند باقی  
خالی بشود ضرر ندارد و باید در تلفظ با کبر که آخر تکبیر است مثلا و تلفظ بهاء  
الله و الف کاف الکر که در وسط تکبیر است باید مذکوره کند و مقدمات و توزیع  
بمقابل اقران حقیقی لغوی کرده اند و مقابل حقیقی عرفی است و توزیع  
قسم چهارم موردی عرفی که در اول تلفظ بالف الله شرح بیاد ارکان  
مذکوره شود با آخر تکبیر که فریاد بیاید و این صورت عرفی افضل این چهار  
صوره مذکور است چونکه غفلت در جمیع تلفظ تکبیر حرام نمیباشد و در  
اقتدار است پس معلوم این افضل است مثلا در نمازهای فرض قصد فعل  
فرض ظهر مثلا بدل در چنین تلفظ نمودن به الله اکبر تنویر و دل زبان را  
موافق لسان یعنی حتی اگر یکی از این سه چیز که قصد فعل و فرضیت و تعیین  
نماز است چون نماز ظهر و با عصر و با مغرب و با عشا و یا جمیع رکع  
کرد و بدل نیارد نمازش منعقد نمیشود و اگر جمعه بود و با نماز  
معاده کرد باید اگر امام باشد امام و اگر مأمومی باشد مقتدی یا اقران  
کنند زیرا نماز جمعه و اعاده نماز بدون جماعت درست نیست  
پس اگر

پس اگر مأمومی در نماز معاده پیش از سلام امام نیت مفارقه  
آورد و بیاد آوردن نیت مفارقه کرد و سلام داد آن نماز باطل  
کرد زیرا یکی از شروط صحیح انعاده نماز فرض نزد شیخ رضی  
این است که اگر اول تا آخر جماعت باشد پس اگر مفارقه و مواضع  
نمود نماز باطل است ولی شیخ ابن حجر علیه الرحمه ترجیح قول زرکندی داده  
که بر آن صحیح انعاده نماز معاده واجب این است که بعد از تکبیر آخر  
جماعت باشد نه زیاد تر یعنی راه پس از تکبیر آخر نیت مفارقه آورد  
اگر چه بلا عذر باشد نمازش منعقد میشود لآن الانفراد اذیع فی السلام  
و اما در جمعه راه پیش از سلام امام مفارقه کرد ضرر ندارد زیرا  
نماز جمعه آن شرط ندارد بلکه واجب است یک رکعت است جماعت  
باشد و قیام شرط تکبیر آخر است پس اگر پشت خود خمیده کرد بخوی  
که از اقل رکوع قائم نزدیک زبود و الله اکبر گفت درست نیست  
باید پشت خود راست کند آنگاه دوباره تکبیر آخر گوید و چنانچه بسیار  
مشاهده میشود مسجعی بر آن رسیدن رکوع امام الله اکبر در حد اقل  
رکوع با تمام میرساند باطل است و این مسئله وقوع دارد و در آن  
رکعتی که ذکر شده مثلا چون قصد فعل فرضیت و تعیین نماز ظهر



مثلاً بایده افترا ن عرفی حاصل آید و به امان که فتوی بردا  
 بودن افترا ن عرفی داده اند در عزم خود بیکبار تقلید کنند  
 کافی است چون امام الحرمین و امام غزالی پس بر یک نماز  
 تقلید لازم نیست مگر عقیده که داشته زایل شود و باز عقیده  
 پیدا کند الوقت باید تجدید تقلید کند و اگر در نماز شک در نیت  
 آوردن و با افترا ن نکردن پیدا شد و به یقین رسید تا که اگر تمام  
 کرد و با عرفا طول زمان تردد شد اگر چه در زمان تردد همان رکن  
 را تمام نکرده باشد نماز باطل است زیرا بقای عزم نماز بان  
 کیفیت و تمام نماز شرط است یعنی بقای عزم بالقوه  
 یعنی بایده حارف روی ندهد چنانچه ذکر شده و میشود و لذا فقها  
 گفته اند که علمش بکیفیت نماز نداشت نماز باطل است  
 من جمله شرط است علم بمقدار واجب پس عمل بواجب و وفق  
 شرط نبود شرط باطل میشود گانه حارف این عزم بالقوه است  
 و هم فرض را به نیت میراند مبطّل است لکن اگر در قطع کردن  
 نماز چه فرضی و چه نیت تردد پیدا کرد و در دل گفت آیا قطع

این نماز

این نماز کم یا نکند و با عزم قطع نماز کرد فوراً نماز باطل میشود  
 اما اگر قصد کرد که سه فعل مبطل کند چون سخن کردن مثلاً شروع  
 بآن نکرده نماز باطل نمیشود و اگر قصد سه فعل متوالیه از افعال نماز  
 چنین فعل نماز نباشد کرد در چنین شروع بیک از آنها اگر چه فعل  
 فاش نباشد نماز باطل کرد و لکن اگر سه فعل ضعیف یا زیادتر  
 نمود چون حرکت انگشتها و لی با فرار کفش چنانچه در شماره دفاتر  
 تسبیح صلاه السبع مثلاً و یا در خاسیدن بدن چنانچه ذکر شد نماز  
 باطل نیست زیرا ملحق بفعل کم دانند که سه است مگر شروع در آن فعل  
 ضعیف بوجه تلاعب باشد الوقت اگر چه یک فعل باشد نماز باطل  
 شود چنانچه اگر عزم کرد و در دل خود گفت ای کاش فلانی آمد و همان  
 شد مثلاً و با فلان چیز واقع شد و ظنی داشت که فلانی بجهانی  
 میاید یا فلان چنین بظهور میرسد و تعلیق قطع نمازش بان منظور  
 نمود فوراً آن نماز باطل نخواهد شد و این مسئله وقوع دارد و عقیده است  
 و اعلام اش لازم است چنانچه اگر تعلیق نماز بچیزی موهوم کند نه  
 مفسنون باز فوراً نماز باطل کرد و چنانچه تعلیق بجهال عبادی کند  
 که حضورش موهوم است نه چون تعلیق بجهال عقلی که مبطل نیست

مبطل صغیر



زیرا ظنا و نه و هماغه حصولش ممکن نیست و اگر موقوفی عزم قطع  
 اقتدار موقوفی تعلیق قطع اقتدار موقوفی پیش گیر کردن مثلا در دل گفت  
 بر وقت آن سوار فلانی بود نماز را متعین میکند از فور منفرد  
 میکند اگر چه فلانی نباشد پس بنا بر این امام کرد نمازش تمام شد  
 باطل میشود مگر دوباره در دل نسبت اقتدار بیاورد و این مسئله  
 نیز معین است و قریب الوقوع است اعلام برادران لازم است  
 و اگر اقامه بنماز صحیح مثلا نسبت پس بدل عزم کرد که این نماز را  
 به سنت صحیح تبدیل نمود زیرا فضیلت اول وقت فوت نمیشود  
 و البته قبله در جای خود میگویم پس نماز صحیح میکند و یاد در  
 جمیع التاخیر اقامه به نماز ظلم مثلا نسبت پس بدل قصد کرد که این فرضی  
 ظلم فرضی عزم تبدیل کردیم تا بدین نماز وقت در وقت فضیلت  
 بگذریم پس فرضی ظلم را میکند از فور در صورت نماز باطل  
 میشود خلاصه تبدیل فرض بنی سنت را بنده و یا بغرض تک مبطل  
 نماز است مگر برای عذر و اگر مطلق دید که نماز ظلم بجای است میکنند  
 و خوف داشت اگر تبدیل کند فوت بجای است میشود و بجای است در  
 تمام غیر سید آن وقت تبدیل کردن منفرد نماز ظلم مثلا بیست

رکعت

مبطل عزم

رکعت یا در رکعت از سنت مطلقه نه نسبت را بنده ظلم در سنت است  
 زیرا در سنت را بنده تعیین شرط است و معلوم در نسبت اولی تعیین  
 را بنده شده و تبدیل ظلم فرضی بغرض دیگر چون ظلم بعضی شروع نیست در  
 فائده چهارده شده موجود است پس هرگز یک شده بعد نماز باطل است  
 و بسند قرائت آن کلمه شده در او است باطل است پس اگر پیش از طول  
 فصل عودت کرد کلمه قرائت نمود خوب و اگر نه باید استیفاء فائده  
 کند و اگر نه نماز باطل است و اگر سهوا عودت نمود بر کوع رفت پس  
 بیادش آمد باید فور برگردد استیفاء فائده نماید نه بنا کند چون که طول  
 فصل حجاب است پس اگر همان نگردد نماز باطل گردد و اگر بعد از کوع رفت  
 آیا عود شود یا نشود نماز باطل است و هم حرفی را عذر بحرف ذکر تبدیل  
 کرد مثلا خدا در انظار مطهره و ذال معجزه را و معجزه و طاهر مطهره را  
 بنا بر هم موسسه نماز باطل شود و اگر سهوا بود و طول فصل واقع شده  
 بود ای ده اشش نماید و اگر نه نماز باطل است و اگر طول فصل واقع  
 شده بود باید استیفاء کند ورنه نماز باطل است و بخند که غیر معنی  
 باشد اگر چه در غیر فائده بود اگر کسی ممکن التعلیم باشد و حرکت تعلیم کند  
 بجهت تمهید و بی محال فی بدین مبطل نماز است چون غالب  
 اهل زمانه که هر چند با و تا میگویند نماز در سنت نیست کوشش دل بحرف



تعمید دهند و این مسئله مخفی است و بطوری عام است و با الاولی از  
 قادر عالم متعده مبطل نماز است اما ممکن نشدن تعلم با در است  
 اگر طاهر و طاری بنام و مسموم خوانند علی ای تقدیر بعضی غلط  
 خوان به معنی باشد و چه مقصر متعده و نبالین باشد و  
 الحاح در دو صورت صادر الباقی خوانند یا بسین نمازش  
 باطل است و این مسئله نیز بسی رفیع است و بطوری عام است  
 و زیادت و یا نقصان نمودن حرفی عمدتاً چه در فائده و چه در عزم  
 او بشرط اینکه تغییر معنی کند مبطل نماز است و اگر تغییر معنی پیدا نشد  
 چه عمدتاً و چه سهواً مبطل قرائت است پس اگر طول فصل نشده بود  
 بنمایش نمازید و اگر طول فصل شده باید استیناف کند ورنه در  
 مرد و صورت باطل است و اگر عمدتاً در بنی خواندن فائده بقدر  
 دو نفس سکوت کرد و یا قصد قطع فائده نمود و یک نفس داد قرائت  
 نشد باطل است باید از اول فائده را اعاده کند پس اگر اعاده نکرد  
 و عمدتاً بر کسوف رفت نماز باطل است و اگر بعد قصد قطع قرائت  
 کرد و نفس نداد و ضرر نداد و اگر سهواً یا بسین سکوت نمود  
 اگر چه طویل باشد مبطل قرائت نیست و مالمحوی اگر قطع قرائت  
 فائده

فایده کرد و تحلیل اجنبی شد که از ملاقات نماز باشد قطع  
موالات نمیکند چون آمین گفتن و سئوال مغفرت کردن و استعاذه  
از عذاب نمودن و سجده تلاوت بردن در حالت که امام آیات  
دعا و یا سحر و یا عذاب و یا سجده را فرات کند چون تذکیر  
فرمانی بعد از فرات برای در خطا آوردن امام نظم بسیار کرده  
در حالت که سکوت کرده باشد و یا بغلبه سوال قطع و تحلیل شد  
از صورتی جز ندارد و اگر فایده و یا بعضی را بکوش خود رساند  
و یا غیر چنانی کوش و یا با اختلاف اجوات نبود و اگر کوع  
رفت نماز باطل است و اگر بس و یا بسیار بر کوع رفت  
و یا بقیام عودت ننمود تا که فایده را اعاده کند نماز باطل  
و مسئله شنیدن بکوش خود کثیر الوقع است اعلام اش  
لازم است و اگر مصداق یا سماع یا یا فوس کلام و لا القابین  
حقه گوش را عمد بر کوع برد نمازش باطل است زیرا که  
قطع رکن فولی در کینه در رفتن لعب و کینه را بهمان  
و آن منافق نماز است و سماع و مبطل فرات است پس نگاه  
بپادش آمد و چون فصل شده بود و یا باطل را کوع و یا به نقل

آنکه کرده لا  
 و یک در کتب  
 که نقل کرده  
 نقل کرده  
 آن بوده که  
 آنکه نقل کرده  
 آنکه نقل کرده



عمری بر کف دست نماز باطل است و اگر بر یک رکعت دوم و یا  
سیم بخواند و هنوز بکعبه انتصاب نرسیده بود شروع  
بقرائت فائحه نمود اگر عمره باشد مبطل نماز است و اگر سها و یا باشد  
مبطل قرائت است پس هرگاه بیادش آمد آبا طول فصل  
واقع شده باشد یا نه استینافش منقول نماز باطل گردد و تا  
رکعت تمام نشده هر وقت مضایع غیر موسوس نشکست از خواندن  
فائحه بپایان نمود و فوراً بقیابین نرسیده که خوانده است بیکر  
و اگر در قیام مانده باید فوراً فائحه اعاده نماید طول فصل  
نشده باشد و اگر در قیام نمانده باید فوراً بقیام آید و  
فائحه را بخواند پس اگر فوراً بقیام رفت تا که فائحه بخواند  
و مکی استاده و اگر بر یک رکعت باشد نماز باطل است  
لیکن اگر همان نشاکت قاضی بود نباید عود شود بلکه  
باید متابع امام نماید زیرا قضا بقیام امام واجب است ولی  
باید پس از سلام امام یک رکعت در نماز کند و اگر نه  
نماز باطل است و اگر رکعت تمام شد و شک عارض شد  
آن رکعت لغو است زیرا مجال عودت نمانده پس باید  
آن

آن رکعت را عود نماید و اگر نه باطل است و اگر در میان خواندن  
فائحه و یا آخر فی فائحه شک از خواندن بعضی پیدا نمود باید  
فائحه را استیناف نماید و اگر نه نماز باطل است و اگر بعد از ختم  
سوم شک در شکست افتاد که بعضی از فائحه بخواند و فرزند و اگر در میان  
خواندن فائحه متروک شد که مثلاً مالک یومر الدین بخواند پس  
از الفتح مثلاً عودت به مالک یومر الدین کرد و مالک یومر  
الدین که رد و ترک کرده بود خواند پس بر سر الفتح آمد آنچه در  
میان ایشان بود بخواند قرائتش باطل است زیرا غیر نظم و قافیه است  
که عجز است پس اگر عمره بر کعبه رفت نماز باطل است و هر چه عرض شد  
و میشود اگر بطریق و سوسه باشد فرزند دارد و لیکن باید مرد موسوس  
نماید کوشش به شیطان و سوسه ندهد زیرا شرعی آن نماز باطل نیست  
و کبار علی ادوا که این در دهر ملک را بختان فرموده اند که باید  
مرد موسوس کوشش بآن و سوسه ندهد بگوید این نماز که در نزد من  
باطل و نزد علما کفر شرع صحیح است بختا بخت این نماز با  
طلی میکند و میگویند که من بکردن علی باشد که نماز باطلی خبر  
داده اند معلوم بود که تا کعبه کعبه اند که بکردن مانیت و اگر

مبطل صغیر



بسم و بنامی رکن قوی را ترک کرد و برگشت بکوه و اگر  
رکن منقول البه فعلی باشد حکم آن ترک شد و اگر قوی باشد بوجه نقل از  
تحتیات بطلان که بیداش آمد باید آن رکن قوی عودت نماید  
و اگر بیداش آمد و عودت نکرد نماز باطل است و اگر کسی بسلام  
داد باید اگر طولی فصل نبود عود کند و اگر نه نماز باطل میشود و اگر شک  
در رکن فعلی پیدا کرد باید فوراً برکن مشکوک فیه رود و در نماز باطل  
و اگر عود برگزید و گرفت بالاولی نماز باطل گردد و اگر بسوی برکن رفت  
رفت تا رکعت تمام نشده هر وقت بیداش آمد باید عودت  
برکن مشکوک فیه کند ورنه نماز باطل است و اگر رکعت تمام شد آن  
وقت شک رفع شد بنابر عودت برکن مشکوک فیه نماید زیرا بحال  
عودت نموده و آن رکعت حساب نیست زیرا هر چه در زمان شک  
کرده و خوانده معتبر نیست باید آن رکعت را دوباره عود کند ورنه نماز  
باطل است و اگر پیش از شروع در نماز تردد داشت که آیا وضو دارد  
یا نه نمازش منعقد نمیشود زیرا جوئیت و جوئیت نمیشود و جوئیت  
نماز شرط است و اگر بعد از سلام بیداش آمد که پیش از اتمام نماز

یقین

یقین ظهر کردن پس شک در حدوث روی داده باشد نمازش درست است  
و اگر بعد از سلام یقین کرد که پیش از اتمام تردد در وضو داشته و در وضو  
فرا بل شده تا که اتمام نماز بسته معلوم که نمازش منعقد نشده و ذکر که بزم  
شرط است حال در غیبت بزم نمیشود و اگر پیش از اتمام کردن وضو شک  
افتاد که آیا دست راست را شسته و یا مسح کرده یا نه و شک اش را بپا شده  
باید دوباره به غیبت رفع حرث آن اعضا بشود و یا مسح کرش کند و باقی  
اعضای پا را با تریب آن غیبت دوباره بشوید و رن نماز منعقد نمیشود  
و اگر شک کند که در میان نماز بیدار گردد خرد ندارد و اگر شک در جزای  
اواز دستش مثلاً افتاد که آیا بنامی شسته است یا نه وضو باطل نیست  
نمازش درست است و اگر بعد از اتمام کردن وضو در شک افتاد  
که آیا مسح مثلاً کرده و یا غیبت رفع حکم حرث آورده و یا مسح کرده  
یا نه خرد ندارد و اگر بعد رکن قوی را برای سخت قوی قطع کرد چون  
قطع فاحش برای التماس مثلاً باز خرد ندارد اگر چه رکعت دارد و اگر  
بعد رکعت فعلی برای سختی چه قوی و چه فعلی قطع کرد نماز باطل شود  
مثلاً شسته اول را بسهم و یا تسبیح ترک نمود و بقیام رسید پس  
عود باز کرد نماز باطل شود زیرا رکن فعلی را چون قیام برای سخت

مطلوبه



قول چون تشهد درست فعلی چون شستن برای اوست قطع نمود  
 و اگر بجهل و یا نسیان چه امام و چه منفرد عودت نمود غرض ندارد  
 و لکن بجهت القیام عند نق کوه و این متاده ای اذالم یتم المصلی  
 الشمس لان المحل قد صار بالقیام محلا له لا للشستن کذا  
 فی شرح الارشاد و اگر سهوا عودت نمود نماز درست است زیرا  
 زیاده کردن فعلی از جنس افعال نماز بسبب مبطل نماز نیست لکن  
 اگرگاه پیش از اتمام کردن تشهد بیادش آمد که سهوا عودت نمود  
 باز چون صورت جهل و نسیان واجب است که توبه بر خیزد و اگر نماز  
 باطل است لیکن اگر مأمومی بوده و سهوا بقیام رفته بود واجب است  
 که عودت شود زیرا متابوع امام واجب است که مأمومی عودت شود برای  
 و هر چه پیش از قیام امام از فاتحه خواندن یا غیبت بخلاف صورت  
 عمد و این مسئله خفیه است اما اگر مأمومی تشهد اول را عمد ترک کرد  
 واجب نیست که مأمومی عودت شود زیرا متابوع امام زیرا انتقال از واجب  
 بواجب دیگر بقصد صحیح بود نه چون صورت سهوا که قصد صحیح نداشته  
 فلما

مبطل غیر

فلما حکمت ان مخالف است و بجم عود از متابوع امام خارج  
 نمیشود پس بقیام انتظار امام کند تا امام برخیزد لیکن اگر عودت نمود  
 برای متابوع امام سنت است و این بهم خفیه است و اگر تشهد  
 اول عمد ترک کرد چه امام و چه منفرد بقیام رسیده و باقیام  
 نزدیک تر بود پس عودت نمودن باین باطل خواهد شد زیرا بعد قطع  
 نظم نماز کرده و تغییر نظمش داده چنانچه تفصیلا ذکر خواهد شد و اگر  
 سهوا عودت نمود نمازش باطل نخواهد شد چونکه فعلی است از جنس  
 افعال نماز و این نیز خفیه است لیکن هرگاه پیش از اتمام کردن  
 تشهد اول بیادش آمد باید فوراً برخیزد و در نماز باطل است  
 و این مسئله نیز خفیه است و اگر متردد باشد که آیا چهار رکعت است  
 یا سه رکعت کرده است باید خودش بمرتب یقین رساند که یک رکعت  
 در زیاده کند و اگر نه نماز باطل شود و اگر کسی خارج از نماز یا گفت  
 و یا مأمومی اعلام کرد نباید گوش بشناید و اعلام کند مگر بواسطه  
 شهادت و اعلام او ثابت نگردد و بدین یقین رسد و یا بخیر آن  
 بعد دلوازی رسد و اقل آن دلوازی پنج لغزاند اگر حد دلوازی مأمومی  
 میان برخواستند چون اعلام قولی حد دلوازی است اگر چه بلا تذکره



باید عمل کند بتواتر قول یا فعلی و بر خیزد و اگر یکی از ماموران  
 اعلام امام کرد و امام تذکر ننمود باید همان مامور مقابل امام  
 نکند بلکه نسبت مفارقه بیاورد و این مسئله تحقیق است و وقوع دارد  
 و با اگر این واقعه در محتملات آخرات باز باید نسبت مفارقه  
 بیاورد چون صورت سابقه و یا در شتر انتظار امام کنند  
 پس اگر چنان عمل ننمود نمازش باطل گردد و این مسئله کثیر الوقوع  
 است بی غایت لازم است تکرار اعلامش و اگر مرد عادل خبر داد  
 باینست بدن و یا کشف عورت و یا فعل مبطل و یا کلام بسیار  
 مبطل واجب است که سخن او قبول کند پس یا احاده و یا قضای نماز  
 نماز و اگر یقین و یا ظن ندارد که وقت نماز داخل شده بلکه شک  
 داشت و نماز که نماز منعقد شده اگر چه بعد از السلام معلوم شد  
 کرد که نماز در وقت خود ادا شده و این مسئله کثیر الوقوع است  
 خصوصا در ایام اثر و اگر بطریق ملاجه خفته کرد اگر چه یک حرف  
 از مفهم نشود نماز باطل گردد و در ملاجه منافعی و دیوان حضرت  
 باری و مقام احسان است جز این که ادب و بی حیایان  
 محروم از آن طاعت نخواهد شد و اگر عملی بدون ملاجه تلف نشود

بدو حرف

بدو حرف متوالی بخود یعنی حرف متوالی باشد اگر چه مفهم معنی  
 نباشد نماز باطل گردد و اگر به سبب سعال و یا کرب بدون غلبه  
 خوف از خوردن آب یا عذوب بهر دو حرف ظاهر شد اگر چه از کوفه  
 حرفی و از کرب حرفی باشد بهر دو حرف ظاهر شد نماز باطل  
 شود اگر چه آن دو حرف از جنس واحد باشند زیرا مجموع ادعا  
 کلام است و این مسئله در غایت حق و کثیر الوقوع است و اگر یک  
 حرف مفهم شد فرزند مکرم معنی باشد و در عربی بسیار است  
 چون قی ای حفظ کن و در زبان کردی نیز است چون ای ای بکبر  
 و اگر کوفه و یا مثال آن بر مصلح غلبه کرد و حرفی که از مفهم شد حرفا  
 کم بود فرس ابطال نماز ندارد تا ما کوفیدن بسیار مطلق مبطل نماز است  
 مگر باید باشد بخوبی که آن قدر از زمان از وقت از کوفیدن خالی نشود  
 و بر یک فعلی نماز الوقت مطلق عنوان است و مبطل نماز نیست هر وقت  
 شفا یافت فضا برکش لازم نیست و اگر بسبب کوفه از خواب بیدار شد  
 و یا ذکر واجب منع شد پس کوفید و حرفی که از ظاهر شد عرفا کم بوده  
 عذر است و اگر نماز باطل است و این تا کثیر الوقوع است بهر علما که  
 اعلام فاذن دین لازم است و اگر در رکوع و یا اعتدال و یا سجده

مبطل صغیر



و با جلوس بین السجده بین عده اطمینان نکرد نماز باطل است  
 چنانچه مشاهده نموده ام که از بی خشوعی چون مرغی دانه خورده  
 سر زمین فرد میرد نور بالا میگذرد عده خلق بآن عجله شیطانی  
 مبتلا گشته اند و اگر سحر بود عود لازم و هم بسیار مشاهده نموده ام  
 که بعضی کمر از سجده اولی یا از رکوع مثلاً چنان بسمتی بلند کرده اند تا  
 جگر قیام و یا قعود رسیده اند در آن بلند شدن و عکای اعتدال و یا  
 جلوس بین السجده بین اتمام کرده اند در نمازیت بالا نشدن  
 بدون قرار گرفتن و هنوز حرکت بالا نشدن قطع نشده تا اطمینان شود  
 پایان رفته اند و به محاسن خواندن و عکای او یا اشتباه میشود ظن  
 میرد که اطمینان حاصل شده با وجود این اطمینان نیست نمازشان  
 باطل است و اقل اطمینان این است که از انتقال از قیام بر رکوع مثلاً  
 اعضایش از حرکت ساکن نشود و قرار گیرد و رفته نماز باطل است  
 و هم باید رکن فقر چون اعتدال بعد از ذکر مشر و عیش زیاده تر از  
 قدر فاحشه و جلوس بین السجده بین بعد از ذکر مشر و عیش زیاده تر  
 از قدر نشتر واجب لظوئین نماید پس اگر عود از یاد تر از آن  
 قدر لظوئین نمود باز نماز باطل است الا برای قنوت و اعتدال

و جلوس

مبطل صغیر

و جلوس نماز صلوٰه السجده نباشد و اگر در بین جلوس باقی السجده بین  
 خوابید اگر ممکن بود لغزش و غولش نمیشود و نماز باطل گردد اما اگر زیاد  
 تر از قدر نشتر واجب طول کشید نماز باطل گردد و غیر عام نیست  
 زیرا مقدمه لومش که لغس و بیشکی است اختیاری میباشد پس نگاه  
 زیاده تر از قدر نشتر واجب در نمازش خوابید و لغزش نکرد  
 عی مدح است و نمازش باطل است و این مسئله نیز خفیه است  
 و وقوع دارد و اگر بسبب غفلت دل و بی خشوعی روی خود را  
 بجانب چپ و یا راست برگردانید بخوبی که سینه اش از قبله نیز برگردید  
 نماز باطل است لهذا وقت قیام از سجده ثانیه مثلاً احتیاطاً طاعتی  
 از اینکه وقت قیام یک دست بر زمین نهاد پس قیام کند مبادا سینه اش  
 از قبله برگردد نماز باطل شود و اگر بر رکوع رفت و هر دو زانو خود خمیده  
 کرد بخوبی که اختلاس بر دو سر پیش رفته آن سبب کف دستش بر زانو  
 رسید رکوع اش باطل است پس اگر عودت نکرد نماز باطل گردد و این  
 مسئله قریب بکثیر الوقوع است و اگر تمام اش بر پشانی بود و سجده  
 برد آن سجده باطل است باید پیش از رفع سر تمام اش را در دو زانو  
 و باید بدون رفع سر بر رکعت دوم بکشد و در نماز تا که کف پیشانی شود بعد از



نقد سراطین که شرط صحت سجده است بگوید که آنگاه سر از  
سجده بردارد و در نماز باطل کرد و این نیز لوقوع خفیه است  
و اگر سجده بر چیزی خشن و درشت برد و سبب باد فی اذیتش  
پیش از اطمینان رفع کرد نماز باطل کرد و همچنین زیر عذر ترک  
اطمینان که شرط صحت سجده است ترک نموده و اگر سجده بر  
خاری و یا بر مؤذی در برد و اذیتش رسید پس قبل از اطمینان  
سر بلند کرد بجای دیگر نقل نمود بعد از آن اطمینان حاصل شد نماز  
باطل نشود و اگر نه و اگر عذر بعد از اطمینان نقل نموده و عالم  
بود بجهت کمالش نماز باطل کرد و در زیر از جمله فعل رکنی زیاده است  
بر علماء اعمالین واجب است که تعلیم عوام فرمایند و اگر سهواً غرضی  
از پیشانی و کف برد و دست و غرضی ز روی انگشتها مالید  
و دو پای الچه از یک از دست پای روی یک انگشتش باشد  
و غرضی از روی نویش در آن واحد همگی بر زمین ننهد اما اطمینان  
حاصل میشود بلکه اطراف دست پا و با پشت پای با سر انگشتها  
بر زمین ننهد سجده اش باطل است زیرا در حاشیه سلیمان  
بجیری که واضح است بر شرح معنی بر قول شایع که واجب وضع

جزء رکنی رکنیه و من باطن کفیه و احوال فی مبد فی السجودات  
فرموده که قوله و احوال فی مبد ای باطن و لوجه من اوجه و احده  
من احوال جل و بین استغنی فلما را باید سجده الشریعہ برد یا با احوال و یا  
باعتداده اش و در نماز باطل است و اگر عذر ایمنی که در احوال فعل  
خاص و رکنی نهیده است نماز باطل است و نجاست آخره در غالب  
مبطلات چون قانع است پس نگاه عذر دیگر از شد بدات و  
و یا احوالی که خلل بخیر رساند در نشسته آخره رعایت نکرد و یا  
نشسته آخره را استماع خود نمود اگر چه یک کلمه اش باشد نماز باطل است  
و اگر فعل التحیات لله یکسر هاء خواند و الف السلام را درج  
نکرد اگر چه قصص آن است که درج نماید نماز باطل نمیکند و قولی بعضی  
از معاصین که درج کردن الف را حتی مبطل عذر کرده اند بجهت وجه  
سمو است اولاً اینکه اگر تنزل نمایم و تسلیم کنیم که کس است اما اگر چون  
مغیر معنی نیست مبطل نیست چونکه مدار البطلان حتی نماز را بر تغییر  
داشتن معنی است کما لا یخفى و ثانیاً و اصل و وقف و درج و امثال  
آنکه از خصایص نظم فردی است مخالف برکت آن که گناه و نهی عذر است



چونکه مغیر نظم و خافی تعبد بقرائت بدین گونه است نه غیر او که  
متعبد بقرائتش بودیم مخصوص نفیسم و تا نشا چون الف التسلیم  
داخل کلمه است و در حال وقف اظهارش موافق فصاحت است  
در حالتی و اصل مجتبی مخالف فصاحت خارج و بزرگ بود و دیگر بود  
که الحن کرد و حیرت زیادت و خوف چون بار پیش از این اگر  
پیم از عالم حامد باشد مثلا بگوید یا ایها النبی و رحمت الله  
و بگویم فرزند دارد چنانچه بعضی از فقها بر آنند پس بالبطریق  
الاولی الباقی الف التسلیم که اصلا غیر معنی نمیدهد مبطل نیست  
و در بقا قرائت شده که هیچ در نماز حرام است لیکن اگر گاه  
در نماز خوانده شد و متعملی بر آن باد حق بود که مغیر معنی نباشد  
نماز درست است و این صحت من ذاک و اگر سهوی و گون ساکن  
کلمه آن که در اعتقاد من ان لا اله الا الله واقع است اظهار کرد  
زود شنید اینها بجز علیا از همه قرائت صحبات باطل است پس اگر گاه  
پیش از طول فصل بیادش آمد باید بنا بر این نماید و اگر استیفاف  
کند و اگر نماز باطل است و بیاس بر آن تنوین محمد که در سوره اخیره  
شهادت است بهم چنان است و اگر عمد اظهار کرد و عالم بود فوراً

نماز

مبطل البیخ

نماز باطل است و اگر جایلی باشد نه و این قاسم رحم الله میفرماید  
که اظهار کردنش از عالم و جایلی چه عمد و چه سهواً مبطل نیست  
زیرا موافق قرائت راوی یکبار است از قرآن سبعه چنان  
مسئله نیز حقیقه است و این فتوی است نه و اگر نه بلوای عام  
عامی است و فتوای درهم خبیات شرط است مع الله از بسیار  
مخلوق مشاهده میشود که چنان سر از سجده نماند بلند میکنند بدو از اطاعت  
و فرار کفایت است بقرائت تشهد منتهی بیکر اگر از جهت سهو است  
قرائت تشهدش باطل است پس چه پیش از طول بیادش آمد یا بعد از  
طول الفصل استیفاف کند و اگر بوجه عمد بود نماز باطل کرد و در آنجا است  
و این مسئله چونکه بلوای عام است اعلام اش تکرار لازم است و اگر در  
شهد جمعه اصلاح بایش بجانب قبله سر و لیفت را باین کرد یا بجز اقل  
رکوع یا عدد رسید نماز باطل میشود و قلیل از جاهلان میشود که این عمل  
ناشایسته میکنند بلکه غالب باین درد مبتلا گشته اند اما قیل میگوید  
باطل نیست و سلام اول رکعت پس واجب است بگوید التسلیم علیکم  
زیرا به آلت توفیق عاجز نیست و هم التسلیم علیکم درست نیست  
زیرا مشروع نیست و هم تخصیص یکبار از مؤمنین حق است و هم یکبار از ملامه



لغو است و بهم واجب است که سلام اول را بگویند خود نشوند  
پس اگر عمد بگویند خود نرسانند نماز باطل است و این مسئله خفیه کثیر الو  
قوع است و بهم باید در حال قعود سلام بخوانند پس اگر عمد در برخیزدن  
سلام بخوانند نماز باطل است و این مسئله کثیر الوقوع السلام اش لازم  
است زیرا که حال قعود سلام بخوانند و در حال برخاستن خوانند نماز  
باطل است و این صورت از عوام عی کثرت کانی وقوع دارد مخفی است  
و بیک فعل فاحش چه عمد و چه سهوا نماز باطل گردد اما اگر عمد و یا  
سهوا فعل غیر فاحش کرد با سهوا فعل متوالی نرسد نماز باطل نشود  
مراد از موالات نزد اشیاء موالات عرفی مراد است و اگر سه فعل خفیه  
باز یاد کرد چون حرکت انگشتها ولی بدون حرکت کف در شماره  
و فصاحت به تسبیح صلاه التسبیح و یا خاریدن بدن نماز باطل نیست  
زیرا محقق بفعل قلیل است مگر آن فعل خفیه بوجه تلاعب باشد  
الوقت نماز باطل خواهد شد چنانچه ذکر شده که بیک فعل خفیه در غیر این  
صورت مطلقا تلاعب مبطل است و چنانچه نیدن دست و جفتی یعنی  
بلکه جفت و یا و در باز آویختن دست به بار متوالیا و عمد بدون غرض  
نماز باطل شود و بسیار مشاهده کرده ام چنانچه نیدن که کثیر الوقوع شده

و اگر

مبطل صغیر

و اگر محض عمد از امام مقدم شد بدو رکعتی فعل متوالی اگر چه یک از آن  
بدو رکعتی قصر باشد چون رکوع و اعتدال و یا بدو طویل باشند چون  
قیام و رکوع و یا چون سجده مانده و جلوس نشد و عالم بود بجهت کش  
نماز باطل است زیرا که محض لغو است فاحش است و اگر سهوا و یا سهوا  
و یا جاهل بود نماز باطل نشود لکن اگر جاهل بپیش از رسیدن  
امام با و یا باید با امام آن دو رکعتی عمدی نماید پس اگر بوجه سهوا یا سهوا  
و یا جهل با امام اعاده رکعتی ننمود باید پس از سلام امام یک رکعت  
در نماز کند و اگر نه نماز باطل است پس باید با اعاده اگر وقت مانده  
و یا قضا نماید و اگر بعد یک رکعتی غیر سلام اول از امام مقدم  
شد نیست است که عمد شود باز با امام بجای آورد و اگر سهوا بوده مختار است  
بیک از دو امر مذکور و اینها خفیه و نادرا الوقوعند و اگر عمد  
بر رکعتی فعلی و یا بدو رکعتی قوی چون تشهد و صلوات و یا بدو  
رکعتی یک قوی و یک فعلی چون ناکه و رکوع از امام مقدم شد  
نماز باطل شود زیرا که محض لغو است کم است اگر عالم و مستقیم  
باشد اگر عمد بدون عمد بدو رکعتی فعلی قصر و یا طویل از امام  
متوالی شد نماز باطل است و بغیر عنده مختلف موقوف برای خواندن



فائده و حال اینکه عمر ترک خواندن فاتحه از جای خود کرده بود  
 چون تخلف مسوقی برای دهان استغفار و لغو و حال اینکه  
 عالم بود بوجوب خواندن فاتحه پس از تکبیر خوش و چون  
 تخلف برای تمام تشهد اول و حال اینکه امام او را خوانده  
 بود و به قیام رسیده بود و تفصیلش در مکتوب مرقوم  
 ذکر شده مراجع نمایند و اگر مصحح بعد از امام متاخرند  
 زیادتر از سه رکعت طولی و بعد از چون بطی القرائت  
 خلقی نه بطی و تقوی نیز مأموم بطی التمهید حکم مسوقی  
 دارد و مسوقی تا که بدو رکعت مختلف نشود نماز باطلی  
 نکرد و این مسئله خفیه است و حال اینکه امام سر ربع التواتر  
 بود و چون انتظار کشیدن مأموم سکوت امام را ندانند و سکوت  
 امام فاتحه را بخوانند و حال اینکه امام پیش از سکوتش رکوع  
 برد و یا بسبب غشوعی و یا بجهت دعا پیش از امام غافل بود  
 از خواندن امام فاتحه را و قیته که بیدار شد امام رکوع کرد و لازم  
 و واجب است بر مأموم تخلف اینکه بعد از تکبیر امام رکعت چهارم  
 با نیت مفارقه بیاورد و یا متابع نماید که اگر نماز باطل است  
 (دار) (دار)

و هرگاه متابع امام کرد باید پس از سلام امام یک رکعت در نماز  
 کند و اگر نه نماز باطل است و اگر بدو رکعت قوی چون صلوات و سلام  
 اول و یا بدو رکعت یک قوی چون فاتحه و یک فعلی چون رکوع از امام  
 متاخرند اگر چه عمر باشد در هر دو صورت نماز باطل نشود و اگر  
 مصحح بر امام و چه منفرد سبب به بیطافه و یا کاری ذکر عمر در  
 تشهد اول برخواست یعنی قصد رکعتی نمودند اینکه عمر برخواست  
 به این معنی که خیال ترک تشهد داشت یعنی سهو کرد هرگاه از قیام  
 نزدیک تر شد و عمد اعمودت نمود نماز باطل است زیرا چیزی زیاده  
 کرد که تغییر نظم نماز داده و اگر از خود نزدیک تر بود و یا نزدیک  
 بقیام و تقود علی السویه بود و عمد اعمودت نمود نمازش صحیح است  
 و اگر سهو اعمودت نمود مطلقاً نیز نمازش درست است زیرا زیاده  
 کردن فعلی از جنس افعال سهو مبطل نماز نیست و اگر عمد برخواست  
 ولی نه از آن معنی معتد به بجهت شروع در قیام نماز باطل کرد زیرا نفس  
 شروع در مبطل نماز است پس شروع در او شروع در مبطل است و این  
 مسئله خفیه و قوی دارد اگر امام سلام داد مسوقی برای تمام بعد نماز خود  
 برخواست بگره ای مأموم وضع جان معلوم مسوقی بود سنت است که از  
 بعد از قیام تکبیر بیدار جای او نبود سنت نیست که تکبیر بگوید و اگر حال

مبطل صغیر



ادب و سنت نیست که تکبیر گوید لیکن اگر تکبیر خواند که ایهت ندارد  
زیرا بعضی گفته اند سنت است که تکبیر گوید و اما انتقاد ایشان  
خالی از ذکر شود و هم باید این مسوقی در این صورت پس اسلام  
امام متخلف نشود برای اتمام تشهد که سنت است پس هرگاه  
متخلف شد زیاد از قدر تشهد واجب و عالم و عابد بود نماز  
باطل است و حال این مسوقی دو صورت است یکی آن تشهد خواندن  
است باین حکم بخواند اما زیاد از قدر تشهد واجب بخواند درین صورت  
است و یکی آن تشهد خواندن است که امام سلام گفت اگر چه او منفرد  
می شود و این مسئله خفیه است و اگر مامومی الله اکبر وقت سهواً  
خواند و مقصودش سجده تنبیه امام بود و یا هیچ الاده نکرد نماز باطل  
کرد و اگر محض ذکر و یا ذکر و تنبیه امام بود و نذر ندارد و نمازش  
درست است لیکن واجب است بر جامع تنبیه عالم که قصد ذکر است  
مثلاً مقارنه بکلمه لفظ الله اکبر کند و اگر نه نماز باطل است و تنبیه  
فائده من من له القدم و این مسئله خفیه و متروک العمل  
بعبارت است از مبلغان پیرو و حیدرین و استفسار پس تنبیه و اعلام  
ادب واجب است و فرقی میان اکتفا را انتقالات امام ندارند  
و حکم

و حکم مبلغ امام است میرسد و اگر کسی سبب بعارضی و یا ناخوشی افتد در  
قیام نداشت برای نماز هیچ با چه ممکن نشد که او را بگیرند تا که در قیام  
نماز کند پس در خود یک رکعت متکلم نماز کرد پس در میان نماز و قیام  
عارضی شد واجب است بر سر و عالم که فوراً برخیزد باقی را در قیام ادا  
نماید پس اگر عالم بود فوراً قیام نمود نماز باطل کرد و بعضی عوام با و  
مواخذه نمیشوند زیرا این مسئله از دقایق دین است و اگر بعضی غیره بخوانند  
خفیه در نماز عارضی شد پس محلل است و یا بعضی لباس خود فی الحال  
بخشاید و در ساخت نماز باطل کرد و اگر فی الحال لباس را از تن در بیاورد  
فی الحال در شد نماز باطل شود فی الحقیقه و این مسئله خفیه است  
صلی علی توپ متنجس الا سفل و در جمله مبتلایم و دفع نماز نفع  
معنی التوب لا انتفاء فی الله ان الفصل عن جمله فوراً و لو سجدت لکما  
صحت صلاته و الا بطلت انتهى این مسئله خفیه کثیر الرفع است و اگر  
لباس مطهر و یا بدوش بکشد که چهار مرتبه متنجس است متنجس است و عفو است  
از آنکه اگر چه از او سخت و زحمت باشد اگر چه همان بخش بعرض  
و یا بعضی آن از این چه احتیاج بآن میشود و برکنده شده باشد بشرط اینکه صاحب

بطل صغیر



حاجت مبالغه باشد و آن قدر زیادتر باشد که بگوید این مرد در  
 کمال افتاده و مختلف میشود و همان معنویست بوقت و بجا از لباس  
 و بدن پس از و شده از دستان نه از باستان و از زین و پانه از  
 دست و کم بعینه استین فی الشجره کما الملتصی و لا فوق فی ذالک  
 الی فی العفو عن المن کون لیستعمل الناس لباس الشتماء فی من  
 هند او من الصیف لانه لا یكلف عنسلة الشتماء لیکن بوقت  
 احتیاج پوشیدن آن لباس متجسس معنویست و بعد از او پوشیدن نماز  
 منعقد نمیشود زیرا بوقت معنویست چنانچه ذکر خوانده شد و اگر کسی در  
 در اول نماز کلام اولی که در پیش و با اعتقادی در شش بخون و یا  
 به بخاست ذکر الوده شده باشد گرفت نمازش منعقد نمیشود زیرا  
 اولایع بحر مصلی بالفعول منجر میشود یعنی اگر چنانچه ذکر شد بخش نماز  
 صحیح است و اگر کسی بگوید منعقد شد و یا بخاست بحال صورت صحت  
 در هر صورت نماز اجواب بجا میگوید بخاست و یا بعد از خروج  
 روشت چنان در بر مضمین میکند متجسس مایل بر سر فرزند و فاقم  
 اما اگر کلام را بخیر پایش نهد و نماز را در فرزند و فاقم  
 بخشید بگوید که مصلی یا بخست زیرا اگر چه بای مصلی محاسن بخست

اما داخل

مبطل صغیر

اما حق ملایمت فاشبهه صلوة ای صلاة من صل من نحوه علی نحو  
 لبساط مفروض علی جنس و این مبطل نماز نیست بلکه از حد  
 و اگر چه که بدلتش جنس باشد و یا استنجی آب نکرده باشد دست بدلتش  
 مصلی گرفت نمازش باطل است زیرا مصلی حامل محاسن بخست  
 پس اگر کسی لباس متجسس بپوشد غیر معنویست و این مبطل  
 و یا بجا میست بخست از آن بر لباس مصلی بعد از یک نفس افتاد نماز  
 همان لغو مصلی باطل است زیرا صادق است که حامل محاسن بخست  
 اما اگر لباسش به بخاست معنویست الوده بود قبل باشد یا کثیر  
 مصلی افتاد اگر چه زیادتر از قدر یک نفس باشد فرزند و اگر  
 سطح خانه یعنی روی بیرون بام خانه بخست بود مصلی که در روی خانه  
 نماز میکرد در شش به سقف پاک خانه یعنی روی بیرون بام خانه  
 متصل میشد نمازش درست است باطل نمیشود ولی اگر سقف خانه  
 یعنی روی بیرون بام خانه بخست بود و در شش مثلاً بانی بای بخست متصل میشد  
 نمازش باطل است و این مسئله خفیه اند و در قرآن از فرزند و فاقم  
 در در خصوص نماز خانه که بگوید زنج میگویند و اگر بخست غیر معنوی بخست  
 معنوی افتاد لا محاله بسبب آمیختن آن رفع عفو میشود و هر دو بخست



غیر معفو میکردند پس بگناه همان لباس را پیش از شستن مودنی شروع  
 پوشید و نماز کرد نماز باطل است اگر چه پیش از طهارت مطلق عاریت بشستن نمائند  
 و این مسئله نیز غفبه و قوی دارد و اگر در مثل خود بخورد منقطع شد  
 از کم و بیش صبح و خون و صد بدش عفو نیست بشرط اینکه بعد از آن  
 او را نیفتاد و از بدن بجای نماند از دم و حوالی او هم از حی ذی  
 و هم از حیوانی او بخازد و نکند زیرا که آنچه بخازد و ز کرده باشد سوزی بجای لغو  
 دمل و حی ذالش اگر کثرتش عفو نیست و نیز بشرط اینکه دمل براد و منقطع  
 نکرده و باید دست نیفتاده باشد و اگر نه از کثرتش عفو نیست و نیز  
 برادران از خون کبک و کربن مکس و امثال او تا چون آب آلود  
 دست و پا که از کار کردن و بیادگی رفتی بهم میرسد و چون آب  
 ریش که بیرون آید بر بدن مردم از کم و بیش عفو نیست بشرط  
 باجنبه خودش آلود نشود و آنچه آن است که حاجت بمیسی  
 و وضع بر سر او نباشد و هم در لباس عفو نیست اگر بعد از آن  
 همان لباس بلبیه نکرده باشد پس اگر بعد از آن بلبیه نکرده باشد  
 چون برداشتن لباس خون آلود کبک بدون احتیاج در نماز  
 و یا گسترانیدن همان لباس که برود نماز بگذارد بشرط اینکه همه

لباس

مبطل صغیر

لباس بخون کبک آلوده باشد و اگر بعضی معینی باشد بر جانب  
 که نماز کند یا بجایش معلوم نباشد اما از طرف غیرهای نماز میکند  
 مقداری خالی بماند گانه بخون او است و زنده دارد و اما اگر بسوزد  
 درست نیست و از کمش عفو نیست نه از کثرتش و نیز بالنسبه نماز  
 عفو نیست نه بالنسبه آب کم که احتیاج به میسر او نباشد زیرا باو بخون  
 میشود و از جمله احتیاج است آنکه دست را فرو برد در میان  
 آب تا که بیرون آورد آنچه در ظرف است و با بخورد در حال تنگی  
 که دستش بخون بسیار کبک آلوده باشد پس مثال آنچه بغیر اجنبی  
 آلوده باشد چون آب غسل اگر چه برای تبرید یا تنطیف و آب و غو  
 قطراتی فرو میریزد آب و وقت آشامیدن و یا از طعام وقت  
 خوردن و با فرو میریزد از آب سر تراشیدن بر بدن و یا بر لباس  
 و یا بر سر که بخون کبک و یا بخون آلوده باشد و چون خشک گردانیدن  
 اعضا لباس آلوده بیکه از کد شستها در حال تنگی که محتاج الیه باشد  
 و چون افکند آب دهن در لوب در حال تنگی که آنهم محتاج الیه باشد  
 بان چون مسجد که تله طبع مسجد حرام است راه انداختن بیرون  
 بیرون مسجد باشد لباس پاک کرده از جمله محتاج الیه است و اینکه  
 آنچه که در خون زخم سر وقت تراشیدن بقطراتی موی کرد با خود



بدوای که بر او بسته شده باشد آه کلاب و آب کلهای در از آن بجهت  
در وقت یکبار بسیار چون بریزند بر لباسش خواه کم باشد و خواه بسیار  
زیر این جهت شرعی بآن نیست و کسی که کلاب و نخوان بر او میریزند ازین  
دوره منع کردن بریزنده دارند تا مگر فائده دقیق لیکن وقت عونیست  
که آن طلب محتاج الیه نباشد و فی الجمله و لیغنی عن ذکر الحلاله  
مختلط با البله الاولی دون الثانیه بطوره علیه استغنی  
و عورت خود بعد و جاریه اگر چه بعضی و مکاتبه و یا ام الولد با این ناف  
و زانو است لیکن نیز ستر جز از هر دو واجب است اذا حالایم الواجب  
الایه و واجب و عورت زن حره هم جداست غیر وجه دیدن تا مفصل  
بین کف و بازو و ستر جز از هر دو نیز واجب پس در وقت حیض  
موی از عورت ایشان از لباس دقیق یا دریده ظاهر شود فوراً ستر  
نمود نماز باطل است و اگر سوراخ میان تار و زیر جامه موی از  
مویهای عورت بدن ظاهر شد و بیرون افتد فوراً ستر نمود نیز نماز  
باطل گردد و اگر چه سفیدی و یا سیاهی پوست بدن از لباس ظاهر  
نباشد و اگر ظاهر شد بالاولی مبطل است و این مسئله نیز در کثیر الوقوع است  
و اگر کسی جمیع ردیش زخم دارد بر همان زخم ستر بود واجب است

که نیست

مبطل صغیر

که نیست رفع حکم حدث مقارنه میسر کردن بهمان ستر کند و اگر بود  
ستر نبود ولی سبب بجا است غسل ردیش ممکن نشد واجب است  
که نیست رفع حکم حدث مقارنه شستن مرد و دست و هر دو  
بازویش کند و هنگام پسرها چنان عمل ننمود و ضویش باطل و نمازش  
منعقد نمیشود اگر چه فی الواقع این نماز باطل قضایش واجب است  
اما اگر این نماز باطل قضایش با بن طریق نکند گناه بار میشود و این مسئله  
در رعایت خفاست لکن مشروط واجب است که همان مرد نیم کند هرگاه  
نیم کرد و بر سر روی او و باید شش ستر بود مطلقاً قضای نماز  
واجب است و نیز واجب است بر همان ستر جز از هر دو ستر پوشیده  
باشد بانه و چه همان ستر و وضو باشد یا نه و چه همان ستر زیاده تر  
از قدر احتیاج پوشیده باشد یا نه و چه زنج همان ستر منعذر باشد  
یا نه زیرا که متعذر نباشد زنج نکند فائده ندارد زیرا نیم مشروط صحیح  
نمیباشد لیکن وضع ستر بر غیر وضو کامل چه زنج متعذر باشد  
یا نه و یا وضع بر وضو باشد اما ستر زیاده از قدر احتیاج پوشیده رفع  
کنند نمیکند زیرا ادای عیوب نیست نمیشود و اگر ستر نبود ولی سبب  
خون اگر چه کم باشد بجا زنج نیم به محل فرو نمیرسد و شستن



آن خون کم متعذر بود نیز آردی آن نماز باطل مطلوب است گناه ندارد  
 و اگر چه باز قضای نماز واجب است و اگر زخم بر غیر اعضای تنیم بود و  
 سرت نبود و کی بر زخم او خون بسیار بود و از محلی تری و زکریه بود  
 و با فعل خودش سبب زیادی خون بود باز قضای نماز واجب است  
 اگر آردی نماز باطل بر آن رخصت کنه و وجع میباید و آردی عبودیت است  
 و این هم غفیه است اگر کسی دوم خواند پس در رکعت افتاد که یا سلام  
 اول خوانده و یا نه بیان شده که بخوانده واجب است که سلام اول  
 واجب باز خواند پس سلام دوم خواند زیرا سلام دوم سنت است  
 از عووض و استخاره سلام اول که واجب است محسوب نخواهد شد  
 زیرا نصیحت نماز بطریق احکام شامل سلام دوم نماز نشده  
 چون که سلام دوم پس از خروج از نماز سلام اول قانع میشود و این  
 مسئله بسیار غفیه است و اگر مسبوق تکبیر تحریم به نماز است و اگر در  
 رکوع بود فوراً مسبوقی بر رکوع رفت بشک اگر همان مسبوقی با اقل  
 اطمینان بر رکوع اقام رسیده معلوم بآن رکعت رسیده یعنی هتته  
 اگر تمام اطمینان مسبوقی چنین ارتفاع اقام حاصل شود و دل پیش  
 از رسیدن

مجلس بیست و نهم

از رسیدن اقام باقل رکوع بود بیشک بآن رکعت رسیده و این  
 مسئله بسیار غفیه و کثیر الوقوع است و اگر ماکومی در حالتی که هنوز  
 میرود بجهان صف رسیده و قیام نکرد شروع به تکبیر تحریم نمود نمازش  
 منقوض نمیشود زیرا شرط تکبیر تحریم قیام است و از مسبوقی عامی که  
 عجله میکند تا به اقام رسد بسیار رافع میشود و اگر در قیام در میان  
 تکبیر تحریم شروع لغو و رفتن کرد و قصد کرد به تکبیر خود تحریم فقط  
 و لغظ را با تمام رسانید در حالتی که بقیام نزدیک است  
 از اقل رکوع قایم مثلاً منعقد میشود پس در این صورت اگر  
 با اطمینان یقینی بر رکوع اقام رسیده اگر چه اقام در نماز محضی از رکوع  
 باقل رکوع تمام رسیده باشد آن رکعت نیز محسوب است و اگر نه باید  
 بعد از سلام اقام باز آید این رکعت یک رکعت در نماز بگذارد  
 و این مسئله از غفیات است و کثیره الوقوع است برادران خلیفه  
 انواع خار تا بدست و با بلوای عام اهل عمل شده پس اگر همان خار  
 رقیق و باریک چنان بود که پس از برکنندنش جای خار و سوراخش معلوم  
 نبود عفو است خیر بصحت و وضو غسل نمیرساند و حاصله فی الفضل



اما دفع الخلاف سعی در بیرون آوردن دلش خوب تر است مع  
 ان الشافعی قال الامور اذا خاف الشك زبر در حق این حجر  
 مذکور است که اگر کسی مثلاً غار بپایش خلیفه شده و در سرش  
 ظاهر بود واجب است بر او که صحت دفع و غسل بر کند  
 همان خا و شستن محلی او مطلقا یعنی آیا سرش در سرش  
 بخون و آیا بگوشت رسیده باشد یا نه و آیا همان خا و قدر رقیق  
 و نازک باشد یا نه بخوبی که اگر او را بر کند جای همان بخوبی باقی نمی ماند  
 و پیوسته میباشد یا نه زیرا حکم ظاهر دارد و اگر کرد و در سرش  
 ظاهر نبود بلکه مستور بود بر کندش واجب و لازم و غسل دو  
 غسل صحیح اذ لا حکم فی الباطن و اگر پس از تمام و با  
 غسل خا را می بیند یا خلیفه شده و اراده اقامه بهمان دفع  
 و غسل در شست بکنار بپایش بنده شده و یا بخون اگر چه در سرش  
 ظاهر شده رسیده ~~مستور~~ خا را بپایش خا را بپایش خا را بپایش  
 قلع و زرع همان خا را از سرش که مبیح شیم باشد زیرا حاصل

چون است

بطلان دعوی

چیزی است که متعلق بنبی است و این مسئله خا و خلیفه کثیرا در فروع  
 و بگوای عام است مگر کعبه را خصوصاً در وقت کفنه کان و اگر طعام  
 در میان دندان اش باقی ماند و قفیر از بیرون آوردنش نداشت  
 پس همراه آب دهان بسوی کشد و فرو رفت نماز باطل نشود و باطل نم  
 از دماغ یا از سینه نه از معده بپایین آمده و بخرج خارج مالمه رسید  
 و در این سخت اگر بسوی کشد و فرو رفت و اگر کشد و فرو رفت  
 نه بسوی کشد نماز باطل است و اگر قفیر از بیرون آوردنش از دهان  
 و دندان داشت و بلا اختیار از کله فرو رفت چون عمد فر دارد  
 و آنهم نیز خلیفه اند و وقوع دارند و مستحای که قایم مقام فرض شوند  
 بسیار اند من جمله کسی که نماز را بجا اعت کرد و غافل بود از چندین عدد  
 رکعات و با اقامه سجدهات آخر رسید پس چنان دانست که این  
 ششم اول است که سنت است و حکایات را لغوم حکایات سنت  
 خوانند و قرائت حکایاتش باطله نیست باید سلام دهد زیرا  
 نمازش درست است و چون کسی سجده آخره کرد در گاه باطنیان جلوس  
 است و نمود و پس قیام کرد پس بپادش آمد که سجده آخر را ترک  
 نمود باید رجوع بسجده کند بگویند بین السجدهین زیرا آن جلوس



استراحت فایقام جلوس بین السحرین میباید بود که جلوس استراحت  
 سنت است و فروعات این قواعد شرعی بسیارند و عریضه آنها را  
 ننگینید و هم غالبشان بیاد میاید که عرض نمایم بفکر و اینها هم  
 نمودن خودتان سپردم مثلاً کسی غسل کرد ولی دین و ایمان چنان  
 بخش بود پس باب پاک کننده پاکش نکرد غسل آبخار و آب نود پس وضو  
 پس نمازش باطل است زیرا که چون آن را در وضو غسل حکم باطل دارند  
 ولی در پلیدی در حکم ظاهر اند حتی اگر دین اشی پلیدی بود پس حرام  
 بنماز نیست نمازش منقطع نخواهد شد پس بایست دهشتش پاک  
 نماید الوقت ابرام نماز بند و خلاصه کسی اعتقاد و اهتمام بدین  
 خود کند بتعلم واجبات دینی شود و ضرری دین از او مخوف نخواهد  
 شد و تعلم نمودن از جمله گناهان کبیره است چنانچه امام غزالی  
 علیه السلام در خبری از دین را بعد از شرک از ابرار الکبائر شمرده  
 و حساب فرموده و السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته  
 المحب السامع السید احمد البیرونی القادری القشیری  
 ابقاه الله الی مدد الزمان  
 لبها حب القرآن

**مکتوب مستورات**

بسم الله والحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وعلی آله  
 عریضه در باب ترک نماز و عریضه در باب فقایل فرض و سنت  
 نماز و عریضه در باب مبطلات نماز بخیر مت نویسته ام اما  
 بگوید آن عریضه های بیان عدد سنتهای نماز شده بود و لازم  
 آمد که آنها را بیان نمایم تا آنچه از سنتهای نماز دانسته اند بیادشان  
 آورم و آنچه ندانسته اند بدانند زیرا خداوند رحیم جل شانه این عالم  
 دنیا را منزلگاه مسافران عالم بقا و گذرگاه طالبان بقا گردانیده  
 شاید درین منزل و مکان مملکت و زمان فرصت و مزرعه آخرت  
 را در راه سعادت ابدیه را برادریم به زاد و ولایت مقصد سفریادیه  
 قیامت ننگیم و چون که اعظم زاد برای عباده بعد از احوال دین از فروعات  
 دین نماز است که افضل طاعات بدین است بحکم و وسعت دانسته  
 ده مکتوب در حق او برای دوستان بوجه هدیه انشا کرده ام زیرا  
 بحديث که این عمر علیا رضوان روایت کرده که مکتوب من افضل هدایای است  
 که کسی برای دوستان خود بفرستد قال علیه السلام ما اهدی من مسلم  
 لا خبیة هدیة افضل من کلمة حکمة من لسان الله بعد هدی



او بوده معنی را در کتب پس برادران کر که افضل طاعات بدین که نماز است  
بموافق مکتوب مبطلات محبت مخصوص و موافق مکتوب سنتی نماز و ادب  
ظاهره و باطنی است و اگر کسی که بدین خیر و عظیم قیامت فایز میشود  
اقل مایکون بر سنتی و ایش یک بدست به سنتی نماز فرض و جو نماز  
سنت فاما واجبات نماز فرض و عالا بدست از نماز سنت هر یک از  
به مقتدا سنت است پس هرگاه که ادا یک سنت کند ده حسنات  
برایش نوشته میشود و اگر ادا یک سنت کند حسنات بسیار میشود و  
علمای دین حسنات سنتی را داخله و بعضی آن با حسنات سنتی  
پیش از تکبیر خرم جمع کرده اند و باین مقدارش رسانیده اند چنانچه هم  
خیر الجلال و اسطوار بعضی فرض اند که میگویند بسیار بر عوام خیر اند  
عملشان بسیار مهم است پس که چنان باشد سنت است بدانند که پیش  
از دخول در نماز این قدر سنت است که دل را از ماسوی خالی کنند  
لأنه اقرب الی الخشوع والمحصل له استحضار المسهل عظمه من  
من ینا جبهه و مما یحصل الخشوع استحضار هاله الله بین جلی  
ملوک الملوک لعلم السر و اخفی فی جبهه و انه در نماز بتجلی

تجلی

مستوبات

تجلی علیه بالقدر لعموم قیام بحق یا بوبینه فرد علیه صلوات  
کونه حقیقی خالی از خوف عقاب و دوام اش و از طمع ثواب و دوام  
اش تا آخر نماز و بلکه بدل آرد که این نماز برای اطاعت امر خدا میکند و  
به نفس خود بگوید الله این نماز را با خشوع که حضور دل است و خضوع  
که سکونت اعضا است از هیبت و شرم از خدای جل جلاله ادا میکنم  
زیرا هر وقت در کل نمازی این خیال را بدل آوردند دوام خشوع  
و دوام خضوع که او تا هم سنت است سهل میگردد حقیقی بعضی گفته اند  
خشوع در بعضی نماز شرط است یعنی اگر نبود نماز باطل است و خلاف  
قوی در وجوبش است لهذا اهم سنتی است و نفوت ثواب آن  
قدر است که خشوع در وند الله و تدبر در معانی آنچه در نماز خوانده  
میشود سنت است و معنی است بر حصول خشوع و دفع خیالات مغرور  
لأنه الجواز اگر تب سنت خشوع استحضار معانی آنچه در نماز  
خوانده میشود اگر سنت است و هم سنت است دخول در نماز  
به نشط و دوام اش تا آخر نماز و چون استحضار معانی اخوان است  
بر حصول خشوع نیز اعون است بر حصول نشط تا در آخر وند عالم  
جل جلاله در قرآن دم منافقان به کسل و بی نشطی کرده قال تعالی



و اذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى چون نیت ترتیل قرائة  
 معینی استخفاف معافی است امام نود علی الله میفرماید رکعت  
 سنت که اختلاف در وجوب نیت باشد مکرده است و سنت است  
 لقله نمودن بر رکعت رابته بعدیه و غیره از جای فرض است چه نماز ادا باشد  
 نماز قضاء و نیز سنت است لقله از جای رابته قبلیه بر ای ادا فرض  
 اگر نحو فضیلت صف اول و یا مشقت غرق صف مثلا معارفه او کند  
 و اگر منتقل نشد فصل کند بنحو کلام و چون اضطرار که بعد از رابته الجمع  
 حضرت کرده گفتی فی مسلم عن وصل صلوۃ بصلوة الا بعد کلام او  
 خروج و هم پیش از دخول در نماز خود را خالی کند از غلبه بول و غایط  
 و برنج که فاسد میگویند زیر از بل خشوع اند و چنان تا که نیت دارند  
 اگر چه اشتغال باین سنن باعث فوت جماعت باشد باید خود را فارغ  
 کند مگر خوف خروج فرض از وقت باشد الوقت اشتغال جایز نیست  
 فی الحقیقه ولیکن له تقریر لغیر فیصله الصلوة وان قامت  
 الجماعه و لیس له الخروج من الغرض اذا طرأ له فیه تاخیر  
 اذا ضاق وقتہ الا ان ظن بکنه ضرر الله یسبح التیمم فی کله حشر

الاخراج

منوبات

الاخراج عن الوقت استند و واجب تا آخر نماز ایجا که سجده کند  
 باطل است و اگر که باعث غفلت دل است حشر پیش از تکبیر تحمیل الادر  
 وقت رفع مستحب در تشهد یک سجده و در نماز خوف نباشد و در  
 سجده هم چشم برهم نهانند بلکه ای سجده را نکند تا چشمش با او هم سجده  
 بر دهنده آن چشم برهم نهان در سجده کاری به او دیدن است  
 و اگر به آنها کردن جای سجده دل مشغول نشد چشم برهم نهان و اگر نماز  
 بر سر سجده کلون و منقش او میخواند باز چشم برهم نهان اما اگر در  
 صفوف پیشین یک لحظه بود بنحوی زیر جامه اش نشوید مثلا و اگر است  
 که چشم برهم نهان و اگر جامه کوتاه بنحوی که جبهه قضیب ذکر و نشین و چاه  
 مقهورش نمایان بود آنها کردن باو کار است دارد و باز بنابران تخفیف  
 چشم سنت است و هر لباسی که بخود پیچیده و یا بسته اند در هر نماز  
 را نمایانند تا که یک بالو سجده برند و عدم تشمیر ثوب ساعدین  
 و عدم نه استنبین و عدم تشمیر جامه و زبر جامه و دامال قبا و عدم  
 شد وسط و عدم غز عذبه سنت اند و در تشمیر آنرا تا آخر نماز  
 مکرده است و دوام اطلاق بر سنت تا آخر نماز سنت است و اگر در  
 دست پای و دین او ستری بود آن را دور سازند بعد از دست



پای و دین را برهنه نمایند اما کشف جبهه واجب است و سترش مبطل  
 سجده و بطلان او بطلان نماز نتیجه میدهد اگر دوباره سجده بنمود و رجا  
 و امید ترجم خدای تعالی داشته باشد نه بایست و اینکه باید آن  
 در بین خوف رجا باشد ماده دیگر است که در وقت نماز مطلوب است  
 و دوام آن رجا و ترجم تا آخر نماز و اینکه سابقا ذکر شد که نماز را  
 محقق کنند نه از خوف عقاب و برای رجا که ثواب منافعی نسبت  
 حصول رجا و ترجم نیست زیرا منشأ هر یک مخالف اند زیرا منشأ  
 از القاب فعل نماز محقق رجا و ترجم است و منافعی در رجا و ترجم  
 صد در عبادت از دست پس عبادت باعث از القاب فعل نماز  
 است و صد در نماز باعث حصول رجا و ترجم است و از اینکه ستر عورت  
 واجب است و عورت از رجا و ترجم رها اگر چه مستولده و یا معتقه  
 باشد مابین زن و زن است و حکم عالا یتیم الواجب الابه منو  
 واجب بر زن از زن و مناف سترش واجب و لازم میباشد که سترش  
 با زن و مناف تا که نسبت دارد و ستر باقی بدن غیر از روی و ساقین  
 در جلین سنت است و دوام تا آخر نماز که الک لکن برای زنان حرة  
 غیر از روی و بدین تا که عین هر چه ظاهر شود اگر چه بعد رکنها را باشد  
 مبطل

مبطل نماز است و دوام ستر واجب است تا آخر نماز و عباد را به بند زدن  
 بدون عمامه نماز مکروه است و برادر و پای قیام کنند نه باین نحو بر یکپای  
 که سنگین بدن بر او زیادتر دهد و دوامش و اگر قیام بر یکپای بخنود  
 کراهت دارد و حین قیام انگشتها را بر دو پای مستقبل القبلة باشد  
 خصوصاً حین تکبیر تحریم تا که نسبت دارد و بر زدن بی حنیفه علی الرکع  
 واجب است و دوام اش و بین ارد و پای بقدر شری باشد در قیام  
 و رکوع و سجود و دوامش و انگشتهای پای با یکدیگر ضم نکنند و دوام اش  
 و هم حتمی نمکی نیست در قیام خمیده کنند و دوام اش و هم وقت قیام  
 حتمی کمی میل بجانب راست که شرف دارد و با میل بجانب چپ نکنند  
 و دوام اش و تلبیق مفاصل و دوامش و تلبیق مناکب و دوامش  
 و باطن نمای دو پای در قیام بر زمین نماند و دوامش و در قیام  
 کمی را فرود آورند و دوامش و غالب اینها که ذکر شد نه قبیل از تکبیر  
 تحریم معنی میکنند و دوام اینها تا تکلیف نماز هم سنت است و نسبت  
 به لفظ آوردن و استحضار معنی آن فی الجملة بدل زیرا هم معنی است  
 بر مقدار نه نسبت با تکبیر تحریم که دوباره زیر گفتن نسبت بدل بمقارنه  
 گفتن تکبیر تحریم واجب است زیرا اگر مقارنه عینی کند نماز منقوض  
 نمیشود و پیش از تکبیر تحریم در قیام حین تلفظ نمودن مستقبل



القبلة باشد اما استقبال قبله چنان گفتن تکبیر تحریم واجب است و لفظ ادا  
 و با قضا و گفتن و بیان عدد رکعات حقوق الله تعالی گفتن تا که سنت  
 دارد پس وقت تلفظ به تکبیر تحریم مرد و دست را بلند کند بخوبی که کف  
 مرد و دست رو قبله باشد و اگر در اول تکبیر تحریم رکع بیدین  
 نمود اگر چه بلند باشد سنت است در آشتای تکبیر رفع بیدین کند نه  
 پس از تکبیر تحریم و همکند در باقی رفع بیدین در انقباض الای و میل به  
 دو کف نمکند اما کمال رفع بیدین و دست بر دو مقابل بر دو گوش  
 و انگشتان مشهور و ابهام مقابل زده گوش باشد و در باقی انگشتان  
 مقابل بالاک گوش کمی میل بر انگشتان کند انگشتان منظم نباشد چنانکه  
 انگشتان کم باشد و در اول تلفظ کردن به تکبیر ایستاده است دست  
 بلند کند بخوبی که با آخر لفظ تکبیر آخر رفع بیدین شود بخوبی که آخر  
 مقارنه رفع بیدین با گفتن لفظ تکبیر رسیدن سر حالع به بالای  
 گوش بیاید و پس از اتمام کردن تکبیر به تیزی دست بیاید آورد  
 چنانچه ذکر میشود و هر دو رقی از هر دو جانب جدا باشند  
 و کمی جدا باشند و کمی جدا باشند بفحش و گفتن لفظ نیست  
 سر به است که بخوبی خودش بشنود بعرض نیست آورد و کمی  
 معنایش بلند اما لفظ صحیح نیست آورد و کمی معنایش بلند اند

و قی

و قی دست را بلند میکند دست را از راز و مقارنه معنی نوبت آن  
 اصل فرضی الظن مثلا در سه در اول با تکبیر تحریم واجب است اگر مقارنه  
 نکند نمازش منعقد نمیشود چنانچه ذکر شد و در امر مقارنه نفس است و هر  
 ذکر کرده اند صورتی که اسهل است و این رفوع فرموده این حق است این است  
 قال فی الشرح المحرر والذی اختاره النوی رحمه الله فی شرح  
 المذهب والتفتیح فتی الامام والغزالی الکشف بالمقارنه  
 العرفیه عن العوام بحجت بعد مستحضر للصلوة سواد  
 اقنونت باولده ام باخره ام بوسطه انتهای پس اگر مقارنه خوفی  
 نکند نمازش منعقد نمیشود چنانچه ذکر شد اما مقارنه معافی لفظ الرفع  
 رکعات مثلا و ادا و با قضا و یا متقبل القبلة سنت است ولی مقارنه  
 الله تعالی چون آنها نیست بلکه تا که سنت دارد در این سعی کنند اما  
 اینها ممکن نمیشود مقارنه بکند بسیار صعب است اما مقارنه مقتدیا با  
 تکبیر تحریم برای مأموم جمعه و یا جماعت نماز معاده واجب است و اما  
 جماعت نماز تا که در اقتراش سنت است نهایت اگر مقارنه نشود  
 انعقاد نمازش بمنفردی میشود لکن الوقت باید متالوا امام نکند والا



نمازش باطل است زیرا منقوض است لکن اگر پس از تکبیر تحریم خود بدل نیست  
 اقتضا می آورد الوقت نماز باطل نشود و فقهی جماعت دارد و این  
 مسلم بر عوام خفیه است بر عالمان واجب است که تعلیم کند کسی را که باطل  
 جماعت اند و لام جلاله در تکبیر تحریم نفخیم کند اما مده نهد لکلا میزول  
 النبیة فی قلبه و برای کسی که به مده دادن مقارنه برای سهل الشیء مکرده  
 نیست و هم تا که زود در هیأت قیام بین بدن رب بنود افتند  
 و نیز اگر امام باشد تیز بگوید یا و تکبیر تحریم مأمومین عامی مقارنه تکبیر تحریم  
 امام نماید پس نمازش منقوض نکند زیرا باین تشریح گفتن امام مأمومی  
 عامی باین دله تیسر و لی در تکبیر انتقالات نفخیم و مده لام جلاله  
 سنت است و اگر لفظ اکبر بترقی بخواند و به تحفظ از تکرار را  
 و وقف بر سر حرف را کند نه بضم خواند و اما بخوبی و محسن حرف  
 تکبیر تحریم واجب است و بلا کلف و بلا فراط و رعایه له و بلا کلف در  
 له و نه بر معنی لفظ تکبیر یا قرآن اما صعب است آه نذر ایا الا و ترک  
 گفتن زیاده غیره بخیره چون تخلل اوصاف الله که کم باشد چون الله  
 عز وجل اکبر و منظر تخلل اوصافی است که بسیار باشد کالله لا اله  
 الا هو اکبر اما لثقیبت اوصاف طویله منقذ نیست چون الله اکبر  
 صی کل مشی و اجل و اعظم و موقوفه حتمه بعد رکب نفس در بین لفظ

الله و لفظ اکبر خلاف سنت است و اگر بعد از دو نفس در بین لفظ  
 الله و لفظ اکبر تحریم و موقوفه نماز منقوض نمیشود و اسماع لفظ تکبیر تحریم  
 بکوشش خود واجب است و سر تکبیر گوید و اگر صد بلند کرد مبطل نیست و هم  
 سنت نیست اما برای امام و مبلغ اگر محتاج به تبلیغ او بودند رفع صوت  
 بتکبیر تحریم و تکبیرات انتقالات سنت است و هم سنت است رفع  
 یدین کند و اگر در اول تکبیر تحریم رکعت رفع یدین خود اگر چه عمدا  
 باشد سنت است در انتهای تکبیر رفع یدین کند و تکبیرات انتقالات  
 پس از تکبیر تحریم و آنها در نماز چهار رکعتی بیست یک و در مغرب  
 شانزده و در نماز صبح ده اند بغیر تکبیر تحریم و اینها برای منقوض است  
 و باید امام و مبلغ رفع صوت خود یا تحف ذکر و یا ذکر با اعلام را رده  
 کنند زیرا اراده اعلام فقط مبطل نماز است برادران امثال صبیح الله  
 و ذکر نای که در نماز برای اعلام مشروع اند الوقت ضرری البطل  
 نماز ندهند که قصد قرائت مثلا مقارنه بجمع لفظ صبیح الله کند مثلا  
 و اگر نه نماز باطل است فتفتظن فان الله من الله القدم و این مسلک بسیار  
 خفیه و کثیر الوقوع است بر علما و عاملین لازم است که تعلیم مأمومین  
 فرمایند که بدین مزی که برای بایزد ولی در شری املی مذکور است  
 که این وجوب مقارنه بجمع لفظ در حق مرد عالم است نه جاهل و برادر



در قایل دین است عوام با و مواظبه نباشد یعنی که از اول تسبیح میگوید  
 عای بیادش میآید که مراد از و تنزیه است مواظبه نمیشود و هم باید مبلغ  
 در اول نمازش بگوید بحکم خود اعلام مأمومین را کند تا اینکه بدو نیت  
 آوردن نماز تکبیر اعلام بگوید پس تکبیر در احوال نماز خود بلند و زیر  
 هر کسی پیش از او احوال نماز بلند و نمازش منعقد نمیشود زیرا مبلغ  
 حکم امام دارد در تکبیر محرم و در موقف یعنی اگر پیش از مبلغ مصلی  
 که بواسطه آن مبلغ نمازش منعقد میشود احوال نماز بسبب و یا پیش  
 از وی ایستاده نمازش باطل است و این مسئله هم بر عوام مخفی است و وقتی  
 که دست بر آن تکبیرات بلند میکنند سنت است که از ایستادن تکبیر دست را  
 بآهستگی بلند کند و بآهستگی بپایین آورد الا در تکبیر محرم نباشد زیرا در  
 سنت است که به تنزی بپایین آید آوردن زیر این تنزی تابع به تنزی  
 گفتن تکبیر محرم است و در نه کایت دارد و در دست را بر پائین بسته  
 پس در دست را در بین سینه و ناف بگیرد بخوبی که کف دست لا است  
 بر لبست دست نهانند و مفصل را و انگشتها بگیرد و با انگشتها مشغول  
 بظرف دراز و دست دراز کنند و اجمال دست چپ مشغول باشند و هم  
 منظم باشند در هر دو صورت ولی رایج بیات اولی است و هم در موقوف  
 را بعد از دو جنب بچپانده اماند و در نه چون بعضی بچپانین ضرب

گفته  
 ۱

گفته پس گفته کند بقدر یک تسبیح آن الله اگر منفرد بود و یا امام بود  
 ولی مأمومین را خبر بودند سنت است که پس بگویند الله اکبر کبیراً  
 و الحمد لله کثیراً فسبحی ان الله بکره و احملاً و خواندنش متصل  
 بتحمی گفته مذکوره باشد و تحمین الفاظ اش و تحمین لهج را  
 در هر دو بلا تکلف و معنی را بداند و مستحضر معنی باشد و باجلا  
 و ترار بگوید و افضل هم ادعیهها لیش دعای و جنت و جهنم بقوله  
 اینکه عودم رخای مأمومین بخواندش و لغ خواندن امام نمیشود و غفلت  
 در نماز موت لواب است و علاج باستحضار جمیع معانی اجمالی  
 آنچه در نماز خوانده میشود میباشد و بر آن تا که اهل غفلتیم این است  
 که تعلم کنیم معانی ما چه در نماز خوانده میشود و هم رفته خود لازم  
 گردانیم اینکه کلی باری نماز بکاریم بگوئیم ان الله در این نماز مستحضر  
 جمیع معانی اجمالی او بگوئیم شایسته خاست منفرد و نه و بر آن و محرم  
 و ماکوس نکردیم پس شروع بدعای استفتاح کند یعنی و جنت و جهنم  
 تا آخر مغفرا بداند و مستحضر معنایش باشد و هم سنت است کسی  
 که دعای استفتاح بخواند و نامن المسلمین بگوید ولی اجمالا و تحمین  
 لفظ و تحمین لهج و هر دو بلا تکلف و مأموم اگر امکانش شد که  
 این دعا بخواند سنت است که با سرعت بخواند تا بد استماع و راست



امام که سنت است از وقت نشود و چون یکی استفتاح تمام شد سنت است  
که بقدر سبحان الله سکه کند پس متصلا لغزو نمازند و لغزو خودش در کل  
رکعات سنت است اگر ممکن است شود یا تحتین الفاظ و تحتین لغو و در دو  
بلا کلمه و اگر استر به لغو و لغو دعا استفتاح از وقت خواهد شد و اگر  
لغو بخواند و معجزه بدارد و مستحضر معنی استغاثه باشد اما ای لا و غایب  
عوام در بلند شدن برای رکعت ثانیه مثلاً بالقیام میسرند شروع بلفظ  
خواندن میکنند یا گاه بعد بخوان کنند یا زنی فوراً باطل میشود و اگر استر  
و بالیسان بود هر گاه بپا داشتی آمد باید هر چه کرده و خوانده حساب نمیاید  
و زنی نماز باطل خواندند و عادت گرفتند بخواندن لغو پس این ضرر در  
ناک میشود غایبه مافی الباب سنت لغو از دستش میروند پس ابتدا بقیام  
نماید و باستحضار معنای سبحان الله استفت است و بر هر رکعت آیات  
سوره فاتحه سنت است که وقف کنند بعد از یک لفظ نه دو لفظ بر هر  
علیهم اول وقف کنند زیرا نه جای وقت و نه منتهای آیات است و اگر وقت بود  
سنت است که باز اعاده نماید از لفظ علیهم نه از اول آیه و بر هر رکعت علیهم  
جایز نیست زیرا هر چه است عمدتاً وقف نمودن بر جای که موضع وقف نباشد  
نقص علی هذا ابن حجر فی شرح العباب فی باب التیمم و این مسئله  
خفیه

خفیه کثیر الوقوع است و واجب است بر قاری اینکه در تلاوة خودش  
از فاتحه و غیره فاتحه از سوره ملاحظه نماید که آنچه اجماع قرار دارد و جویند  
از مخارج حروف مد و مشدده و الغلاب و استرق کردن استغلا و غیر  
آن قلعه وقف لطیفه در بین سبین و تا لغتستعین و المستقیم  
مثلاً جایز نیست پس هر گاه وقف نمود باید ای ده اش نماید زیرا این  
لفظ اجماع است و بعد کلمه میشود و یک لفظ و یک لفظ و اگر اعاده نمود  
بنابر آن تغییر معنی پیدا شد و عمداً چنان خواند نماز باطل است و اگر نه قدرت  
آن کلمه باطل است پس اگر طول فصل اعاده اش نماید و اگر عودت نمود  
و سهواً بر کوع رفت پس باز گردید طول فصل حساب است باید استیناف  
نماید و اگر طول فصل نماز باید استیناف نماید و زنی در هر دو صورت  
نماز باطل است و اگر عمدتاً بر کوع رفت نیز نماز باطل است و مدته و  
لا الفاتحین واجب است نه سنت پس هر گاه مدته او کمتر از اقل مقدار  
که اجماع بر او است ادا نموده حکمش چون حکم وقف لطیفه مذکور است  
باز بگوید اگر نقص حرف بالتغیر معنی پیدا شد و عمداً چنان خواند نماز  
باطل است و اگر نه این هم چون مسئله استعین است و سنت است  
که مبالغه در تشبیهات فاتحه و سوره و تحیات ننماید و زنی که



دارد و باید فاکتور را موافق بخواند و دست است معنی فاکتور را بداند  
 و مستحق معنی باشد و اجمالاً باشد و بهتر است بخواند و تحسین لفظ و تحسین  
 لهجه و در بلا کلف و در بیان جبریه بکسر و در کسر بکسر بخواند چه امام و چه  
 و چه منفرد امام که موسی مطلقاً بکسر بخواند و در هر معنی در هرگاه  
 فاکتور را امام خواند بعد از سجده آنرا تسکین کند پس مطلقاً آمین بگوید  
 و آمین خودش بشنود و معنی او بداند مستحق معنی باشد اما اجمالاً  
 و تحسین لفظ و لهجه در بلا کلف و معنی است این است که باریست  
 دعای که برای هدایت کرده ام و بهم دعای که امام کرد قبول فرمائید  
 زیرا اهلنا الصراط المستقیم دعای است بعضی خداوند اماناً  
 در اینها فرموده است باریست بر آنچه از انست ایم و در ایم و ناست  
 دارا ما لا یراه را سینه که دانسته ایم و در ایم پس اهلنا ما علموم  
 محجاز بسیار زیرا معنی حقیقی که طلب هدایت است و معنی بخاری  
 که طلب ثابت قدمی است اراده میکنند قلت اگر امام باشد  
 وقتی تعبیر و استعین و اهلنا الصراط ما آخر فاکتور خواند  
 و السلام علینا گفته کل باری بانی دعا ما جمیع ما مؤمنین را اراده  
 کنی و بدل آن را بركات تو یعنی امام با و با خود میشود و دست است  
 که رفع

که رفع صوت به آمین کنند و کی آمین تر از آمین نمودن امام یعنی بجا آید  
 ادب در حق امام و بهم ناکه هم و کومیان آمین امام بشنود زیرا آنوقت  
 موافقه آواز امام با آمین مهمل شود و دست است برای امام و منفرد  
 از شیخانه سکوت بین و القابین و آمین است اعظمی بگوید و اگر  
 بگویند و معنی بداند و مستحق معنی باشد و اجمالاً با تحسین لفظ و تحسین  
 لهجه در بلا کلف پس در معنی آمین نیز معنی است ب اعظمی با دعای طلب  
 هدایت سابق اراده کند و معنی است ب اعظمی بداند و مستحق معنی باشد  
 اجمالاً در ب اعظمی بگوید و پس از آمین دست است برای فاکتور  
 است العالمین بگوید چه امام و چه منفرد معنایش بداند مستحق معنی باشد  
 اما اجمالاً و تحسین لفظ و تحسین لهجه در بلا کلف و اگر امام ترک  
 لفظ آمین کرد تا کند سینه دارد که ما موم با شکار آمین کند شاید  
 امام بشنود و بهم آمین کند و دست است که آمین کردن ما موم مقارنه  
 آمین کردن امام کند که پیش از او و پیش و اگر امام پس از فاکتور  
 هند کور سینه نکرد دست است که ما موم در کفین آمین متابعه امام کند  
 و اگر مقارنه نکرد آبان است که امام آمین خوانده و با تا مقارنه آنوقت  
 خودش اگر چه امام شروع بخواند کی سوره کرده باشد دست است که  
 موسی آمین کند و کی این جور علیاً آمده و مقارنه دست است که طول



تا غیرش از سکه بخیر زیاد تر نباشد و سکه بخیر عبارت از دو نفر است  
 و اگر مخافه امام الفاق نشد پس از امام آمین کند و اگر امام تا غیر آمین  
 کردن از وقت سنت خود بایستد و موم انتظار را امام نکند بلکه پیش  
 از آمین کند و اگر موم با امام فایده خواند بنگر اگر فایده با هم تمام کردند  
 بک آمین کافی است و اگر پیش از امام فایده خود تمام نمود و آمین  
 بر آن فایده خود کرد باز سنت است بر آن متابعت امام آمین و اگر کند  
 و باز سنت است آمین به تخفیف موم بخواند و مده بیا آمین دهد  
 اگر چه آمین غیر عمد و بخواند و مده بالف آمین بوزن تا بیل سنت است  
 و تخفیف لجه و بلا کلف و پس از آمین مصطلح منفرد بقدر سجده الاله  
 سکه کند پس سوره بخواند و امام تا غیر هر بقدرت سوره کند بعد  
 اینکه موم فایده تمام کند بخوبی که خفیه بعضی سوره را بخواند که  
 خیال کرد که موم از فایده فارغ شد آنکه باقی سوره را بخواند  
 و یا خفیه بخوبی بزرگ که مشروع بار مشغول شود و بعد از آن که مشروع است  
 و این است اللهم با عدل بینی و بینی خطای که با عدل است  
 بین المشرق والمغرب اللهم نقنی من الخطایا كما فیقنی  
 التوب الابيض من الدنس اللهم اغسل خطایا بالماء

والسبح

والسبح والبر و برادران آمین بر یک مبالغه در تکرار کنایان است  
 پس حق است و قریه دعا را بخوانند این معنی را اراده کنند که یا رب  
 و قریه آب بنود موم بودیم که بر آن استجاء و یاد خود و یا تطهیر بخوبی  
 برف و یا تکرار یا باب کنیم شاید تطهیر که از عبادت مطلوب است  
 بوجود آید پس نیز هر خواهی که از غو میفکند از ریاضات تو ما لا طلب  
 داریم و یا سکه بفر دال در آثار قدرت فایده خدا کند پس هر سوره  
 بخواند در صبح و ظهر طوال المفصل یعنی در نماز صبح طوال المفصل  
 یا طوکه طوال در بین خودشان تفاوت دارند و در نماز ظهر و عشاء  
 بطوال بخواند اما در صبح جمعه سوره الف سجده و سوره هلاقی بزرگ بخواند  
 و در نماز جمعه باین دو سوره و یا سوره جمعه و منافقون بخواند و یا سبحان  
 و سوره هلاقی و در نماز عشاء و یا طوکه طوال المفصل بخواند و در عشاء قریب  
 با و یا طوکه بخواند و در نماز عشاء قریب قصار را بخواند و طوال المفصل از  
 سوره که حجرات تا یوم و از نوال الف اوسا است و از نوال سوره ناس  
 قصار است اما سوره رکعت سابعه از سوره رکعت لاحق درازتر  
 باشد اما در جای که امر شریع بر وجهان وارد شده باشد چون سوره  
 اعلی و سوره غیثیه در عشاء و سوره اعلی نوزده آیه و شش سط



وفاقیه بیست و شش آیه ده سطر است و سنت است در نماز مغرب  
شب جمعه در اول کافرون و در ثانیة اخلاص بخواند و از سوره فتح  
یا سوره ناس در ختم هر سوره یکبار سنت است و به ترتیب قرآن  
بخواند یعنی سوره فاتحه در رکعت سابقه و سوره مقدم در رکعت  
بخواند و معانی سورتهای بلند و نه بر معانی سورتهای بلند اما اینها  
سنت است و سورت را به خود بخواند و به ترتیل و تحت بن لفظ  
و تحت بن لجه در دو بلا کلمه و سوره تمام سنت است از آیه خواندن  
اگر چه آیه از سوره دراز تر باشد مگر بعضی آیات معینه که امر شارع  
بر دارد شده باشد چون دو آیه آخر بقره و آیه آخر آل عمران در نماز  
فجر و آیه آخر بقره از الله ما فی السموات تا آخر و آخر آل عمران از  
ان فی خلق السموات تا آخر سوره و سنت است که امام بنامی  
سوره را بخواند و ذکر دعایهم چنان است و در افعال ثانی سنت  
است شایسته آنکه ناخواند بسیار از امام متاخر نشوند و مأثوم  
و منفرد در ثانی منزه کوهم چنان اندک باید مستحضر معنی شوند چون  
امام و اگر مأثومی بنا بر سرعت امام مثلاً ممکن نشد در دو رکعت  
اولی سوره بخواند سنت است که در رکعت ثانی در الباقی بخواند

وهم مسنون چنان است و اگر مأثوم اگر چه مسنون نباشد در رکعت ثانی  
در الباقی پیش از امام از فاتحه فارغ شد سنت است که سکوت نکند بلکه  
سوره بخواند یا دعای مشروع چون اللهم یا محمد الخ تا امام بر کوع برود  
اما قرائت از دعای اولی تر است چه جای سکوت و اگر در نماز جمعه  
آواز امام شنید سنت است که مأثوم سوره بخواند و اگر نه سنت است  
که اصغارا بخواند و گوش دهد آنکه سنت است و تفریق سوره قصیه  
که سه یا چهار آیه باشد خلاف سنت است در نه و اگر امام در دو رکعت  
اولی رک سوره بخواند سنت است هر مومنی را خواندن سوره در دو رکعت  
ممکن شد و اگر نه که است دارد مباد امتاخر شود بنا بر خیر فاحش و نماز باطل  
گردد و مرد او بر سوره معینه و یا سورتی معینه پس از فاتحه اگر سوره ذکر  
نماید سنت است و اگر نه مکروه است مگر شارع او را معاین کرده باشد  
زیر جلال الدین سیوطی از عقبه بن عامر روایت کرده که کن نقص  
سوره اوجب الی الله ولا ابلغ من قل اعوذ برب الفلق و من قل  
اعوذ برب الناس فان استطعت ان لا تدعی فی صلوٰة فافعل  
و بافتقار شن بر سورتی مذکوره به قصد تخصیص پس الوقت مکروه است



و در نماز چهار مرتبه سنت است که مائومی استماع فاتحه نماید و اگر  
ممکن نشد فاتحه بخواند سنت است فاتحه خواند بلکه واجب است اگر چه  
مبلغ باشد زیرا که وقت قرائت اش مکرده نیست و بعد از قرائت  
فاتحه و سوره در نماز چهار مرتبه برای منفرد سنت است و برای امام  
اگر سه مرتبه اما در غیر تلاوت و تکبیرات برای امام مطلقا چهار  
مکرده است و پس از خواندن سوره باز سکه نماید بقدر سبحان الله  
انکه رکوع و این دو عهد و بیست چهار سنت است و در قریه رکوع  
میرود تکبیر سنت است و لام جلاله را مفتح خواند و در آن ابراهیم مفتح  
خواند و وقف بر حرف را نماید و الکاف مکرر را دو و تحبب  
لفظ اول و بعد دو بلا کلف و معنی را بداند و مستحضر معنی باشد  
و ای ای لا و به سر سیه باشد چه منفرد و چه مأموم اما امام بجز بخواند  
و از اول هر یک برای رکوع شروع به تکبیر کند و تکبیرات در رفع  
مد دو دست باشد این اهل سنت است و کمال است رفع  
مد دو دست است در همه انتقالات بالشر احوال و توجیه  
میان و میل به سر انگشتها و کمی میل و حین رفع بیدین اطراف

احوال

منوبات

احوال مقابل اعلای کوشش و برهما مقابل نرینه کوشش بطن گفتن رو بقبله باشند  
و بتاتی جلاله را بگویند و مد بلام جلاله را بدهند تا هر دو کف در دست برانویسند  
و آنرا در تکبیر هم سنت نیست بلیست چنانچه ذکر شد و بتاتی فرد آورید و بوقتی  
انگشتها بر سر انگشتها که باشد و روی انگشتها بقبله باشند و هم  
سنت است سه مرتبه و دو دست بر روی انگشتها بگیرد و میانها در انحنای رکوع  
نکند و اگر سبب به انحنای سر نشین بر دو کف دستش برانویسند آن رکوع  
باطل است و این مسئله مخفی است و هم سنت است نهضت بر دو ساق  
و فتنه نماید و پشت و عنق مستوی باشند و از او برهما بخواند و بین  
مد دو بقدر یک شبر باشد و شکمش از رانویس دور باشد و مرفقش از  
چنین جدا باشد و فور العبد الاستقرار با استماع ایخا که در رکوع  
مصحف آن ربی العظیم بگوید و بگوید ضم کند و معنی مد دور بداند و مستحضر  
معنی مد باشد اما ای لا و تحبب لفظ و تحبب لفظ و مد بلا کلف و به سر سیه  
بخواند و هم بتاتی بگوید و در یک دفعه باشد یا سه یا پنج یا هفت باشد  
یا یازده نه زیادتر اما امام از سیه باز باید در بخواند مکرر مائومی را بقی باشند  
و در رکوع و یا سجود اگر بسبب لغو یا خود انحراف گفتن یکبار یا سه بار  
که احسن آن است مد سه رکعت را بجلد آورد و بعد از آن میکند اول



صبيحان ربی دوم صبیحان ربی العظیم سیم صبیحان ربی العظیم و  
بحمد و بکوداد و بزمه بار میشود اگر اراده کرد مثلا نوه بار بگوید یا  
طریق سید است اما نام که بار زیادتر بخواند مگر مأمومی را فرمایند  
و هم منفرد و اما مگر مأمومیش را فرمایند اللهم لك ركعت و لك  
أمنت و لك اعلمت خشع لك سمعي و لبصري و مني و عظمي  
و عصبی و شعري و لبشري و ما استقلت به قدمي اللهم رب  
العالمین سنت است و اگر مأمومی را فرمایند سنت نیست و بگاه  
راخی بودند سنت است که این دعا بعد از سه بار صبیحان ربی العظیم و بگوید  
بخواند نه بعد از یازده بار و بتانی بخواند و معنی را بداند و مستحضر  
معنی باشد و اجماعی لا با حین الفاظ و حسن لهجه و هر دو بلا کلف و از ابتدا رفع  
را از رکوع پس از اذکار شروع به سمع الله لمن هدی کند و با استعاذ رفع  
سراست است و این ذکر شود و سمع الله خودش تا آخر سنت است و از  
ابتدا و رفع سر بار هر دو دست کند و با استعاذش کم باشد مقارنه  
به سمع الله کند چنانچه ذکر شد و مکشوف البیدین باشد بالتشرع اجماعی  
کم باشد اگر اجماعی میل کند و میل کم باشد اطراف اجماعی با اجماعی گوش برسد

و اجماع

منوبات

و اجماع به زنده گوش و هر دو کف متوجه قبل باشند و هر فغانی دو را بر حین  
و کمی و در زیر بسیار دور غشی دارد و معنی را بداند و مستحضر معنی باشد  
اما اجماع و مأموم و منفرد سر بخواند و اما م و مبلغ چهار بخواند یا حین  
لفظ و حسن لهجه و هر دو بلا کلف و بتانی بخواند و لام جلاله را مقرر خواند  
و مد بلام جلاله دهد و پس از استعاذ رفع بدین و استماع و استعاذ  
با پیشانی دست را ارسال نمایند پس در قیام اعتدال بگوید و ربنا لك  
الحمد من کثیرا طیبا مبارکاً فیه صلا السموات و صلا الارض  
و صلا ما بینهما و صلا ما تحت من فیضی یعنی سر را بگوید چهار بار  
و هر منفرد و اینها به تمامی بخواند و هم نماز خانه تنه در نماز جمع چنانچه  
اهل زمانه مخصوصش بنماز صبح کرده اند و بتانی بخواند و معنی بداند  
و مستحضر معنی باشد اما اجماعی لا با حین لفظ و لهجه و هر دو بلا کلف و نیز  
بعد از ذکر مذکور اهل الفناء و الحمد احمق ما قال العبد و کلنا لك  
عبد لا صانع لما اعطيت و لا معطي لما صنعت و لا نفع  
ذ الجحد منك الحمد برای منفرد و اما مگر مأمومیش را فرمایند سنت است  
و بتانی بگوید معنی را بداند و مستحضر معنی باشد اما اجماعی لا با حین لفظ



و حسن له و هر دو بلا کلف و سزاگویند و از ابتدا و هوک برای سجود  
 که از استغفار و از کار اعتدال است ابتدا و تکبیر استقال گفتند تا بسجده  
 میروند و هر دو بلا کلف و سزاگویند و از ابتدا و هوک برای سجود  
 سنت است غیر اقام و مبلغ سرگ بگوید اقام بگوید و بتبانی بگوید  
 و وقف بر سر رکعت و در ارفع میخوانند معنی را بداند مستحق معنی باشد  
 اما اینجا لا با تحین لفظ و لیه و هر دو بلا کلف و اول را نوبه نماز یعنی  
 نمیزند و سوز باشند پس هر دو کف دست و لی مقابل منکب پس سجده  
 و الف اما کشف چهره واجب است و کشف بینیه سنت است و باید باین  
 دستور سجده بردند دست پیش از نوازش بر سر میگذارند چون شتر که آن منتهی است  
 اما نهاده بعضی از چهارم باز نوازش کف دست یا بعضی بطول اصابع هر دو  
 پا یا بعضی نهادن بر زانوی یک از اینها در آن واحد عین اطمینان بر سر میگذارند  
 واجب است اگر بر آن بعضی اندکی باشد فیه مشیج البجیه و صحیح النودی  
 و المعتمد و جوبه و قلعه عن نقض الامم النخبر المذکور و هو هذا  
 امرت ان اصبح علی مسبحة اعظم علی الجبهه و انشأ الی  
 الفه و البید بن و الترتیبین و اطراف القدمین فی السجود و کیفی  
 وضع

منوات  
 وضع ادنی جزای من السبعه منها کما فی الجبهه و المعتمد فی القدمین  
 بطول الاصابع و فی البید بن باطنی مصوله الاصابع و الرأحه ذکره  
 فی مجمع الفتی یعنی در هر دو سجده واجب است پس اگر سجده ثانیة بعضی از  
 بطول الاصابع بکپالتش بر سر میگذارند و چنانچه غالباً مشاهده و واقع میشود  
 که تغییر نیست جلوس بین السجده یعنی که افتراش است نمی دهند و سجده  
 ثانیة میروند نماز باطل است اگر بر وجه صواب اعاده است نمی بیند  
 و بسیار از عوام باین درد مبتلا شده اند و جماعه امرت علیهم  
 الناصی علیکم هم امین و اما کلی یک از اعطای مذکوره با تمامی بطول  
 اصابع و جلین بر زمین نهاده سنت است و هم سنت است که دست  
 پای محکشف باشند بشرطی که پایش در خف نباشد نه کشف ن  
 از دامن ریش و عین تقارب در نماز سنت است که پشت  
 دست بر زمین نهاده و بر سر دامن کس سجده نبرد و اگر نه کراست  
 دارد و فتنه که بسجده رفت فوراً صبیحان بنی الا علی بگوید و این  
 تسبیح خودش سنت است و سجده ضم کنند و در باره یکبار یا سه  
 بار یا تسبیح بار یا هفت بار یا یازده بار لکن بشرطی انیک اقام نباشد  
 اقام از سجده بار زیادتر بگوید مگر مأمومی را ضعیف باشند سرگ بگوید



و بتائی بخواند و معنی را بداند و مستحق معنی باشد اما اجمالاً و تحتین لهجه  
و تحتین لفظ و بلا کلف و شک بعد از یک سطر از زانو بلند باشد و هر دو  
مرفق از جنبین دور آگامی دور باشند آنگاه از شکم زانو و مرفق  
بجانبین پیوسته نماید و مرد در این عیش زمین ننهد و اعتماد بر کف  
مرد و دست دهد و انگشتها بر زمین ننهد و مشور باشد و بقبله  
انگشتها منظم باشد و بین و بین و بین هر دو زانو بعد از شری  
باشد و هر دو پای منسوب باشند و انگشتها یکی پایش را بقبله باشند  
و در آن وقت اعتماد بر کف و بطون انگشتها دهد و مفود و امانی  
که تا همیشه راضی باشند بگوید اللهم لك مسجدة و بك اعنت و لك  
اسلمت مسجدة وجهی للذي خلقه و خلق سمعه و بصره بجله  
و قوله تبارك الله احسن الخالقين بخواند و هرگاه امام بخواند  
سنت است نیز فاموی بخواند و الا نه و بسرا بخواند و بتائی بگوید معنی را  
بداند و مستحق معنی باشد اما اجمالاً و تحتین لفظ و حسن لهجه و هر دو بلا  
کلف پس بعقب تمامی ذکر متضار رفع کنند و از اول رفع تکبیر  
اما غیر امام سر را بگردانم و مبلغ چهار خواند و آهسته سر بلند کند و از  
ابتدای رفع که شروع بکبیر کند و نه بالف الله دهد و در استقامت  
رفع

(از ابتدا بکبیر آید)  
رفع که بکبیر و لام جلاله را معنی خواند و وقت بر سر را کند و در آهسته  
نماید و به تحفظ از تکریر بر سر که تحتین لهجه و بلا کلف و بعد از استوار  
فورا بت اغفر لی و ارحم الراحمین و ارحم الراحمین و ارحم الراحمین  
و عافنی و اعف عني بخواند سر را باشد و بتائی گوید و معنی را بداند  
و مستحق معنی باشد اما اجمالاً باشد با تحتین لفظ و حسن لهجه و هر دو بلا کلف  
سر را بگوید و آهسته سر بلند کند و هر دو بطون کف دست بر ران زمین ننهد  
و سر انگشتها نزدیک اول طرف زانو باشد و انگشتها مشور باشد  
روی انگشتها متوجه قبله و مضمون باشند معقوف و نه مفرج و در همه  
جلسات با فراموش نشینند بهیمات سجده الباقی بطون افعال  
رجلین بنماید پس بتائی بسجده ثانی رود و تکبیر بگوید از استقامت یهودی  
شروع بکبیر کند و نه بالف الله دهد تا استقامت یهودی بسجده ثانی و لام  
جلاله را معنی بخواند امام و مبلغ چهار بگوید و غیر او سر را بخواند و بتائی  
تکبیر بگوید معنی را بداند مستحق معنی باشد اما اجمالاً و تحتین لفظ و حسن  
لهجه و هر دو بلا کلف یعنی الاستغفار را بخواند فورا مسبحان ربی الاعلی بگوید  
و تسبیح خود را سنت است اما بیکدمه ضم کند و در باشد یکبار یا سه بار  
یا پنج بار یا هفت بار یا نوه بار یا یازده بار نه زیادتر است در ذکر

مسنونات



بخواند و بتانی بگوید و معنی را بداند و مستحق معنی باشد اما اینجا لا و کجانی  
 لفظ و حسن له و هر دو بلا کلف سر بخواند اللهم لك مسجودت  
 تا خود هر دو سجده منفرد بخواند و مستحق معنی باشد و اینجا لا و کجانی  
 لفظ و له و هر دو بلا کلف و هم امام اگر تا کومیش حاضر باشند بخواند  
 و اما اگر امام خواند نیز تا کومیش بخواند و الا نه و در سجده نیز تکبیر  
 مرد بقدر یک شتر از زانو بلند و هر دو مرتفع از جنبین دور باشند  
 اما کمی دور باشند و لی زن تکبیر از زانو در فنی یکجانبی پیوسته  
 نماید و مرد در اعن بر زمین نشاند و اعن را بر کف برد و دست دهد  
 و انگشتها بر زمین نهد و منور باشند و بقبله باشند انگشتها منضم نمایند  
 و بین فرمین و بین برد و زانو بقدر یک شتر باشند و در قویای منسوب  
 باشند و انگشتهای بالین و بقبله باشند و در آن هیئت اعتماد بر  
 کف و بطن انگشتها دهد و بین رفع سر از سجده تا نیت تکبیر گویند  
 و از ابتدا در رفع شروع بتکبیر کنند تا انتهای رفع را استهای تکبیر  
 بنحوی که همه الف الله دهد تا نیت قیام رسد لکن بحیث لا یتفرق  
 صبیح الفات و لام جمله مفتح خواند و متفحیم که دو قف بر سر

را بخواند و به نیت حروف تکبیر و حسن له و هر دو بلا کلف و معنی را  
 بداند و مستحق معنی باشد اما اینجا لا و غیر امام سر بگوید و امام و مبلغ هر  
 بخواند پس جمله استراجه است و خفیفه باشد بقدر رفت الف و بگاه  
 امام جمله استراجه را ترک نمود و یا خود تا کومیش نشست خبر بود سبب به  
 پیری و خستگی یا امام سر بلع التوا بود جمله استراجه و امام است مبادا  
 تا کومیش متخلف شود از امام بدو رکن و غارش باطل کرد و چون تکبیر  
 متخلف مبطل نشانش فعل جمله استراجه است فقر بنحوی که این جمله  
 استراجه کرده اند و حکیم جمله استراجه مخفی است و در جمله استراجه  
 مرد و کف دست بر سر کف نهانند و نزدیک بر زانو باشد و انگشتها منور  
 باشند و انگشتها منوجه قبله باشند مضموم باشند نه معوض و نه مفرق  
 پس بلند شود بسوی رکعت ثانیة پس است سوت که چنان قیام از سجده  
 و یا نشاند اعتماد بر کف برد و دست و انگشتها پس که بر زمین است  
 دهد بنحوی که انگشتها پس مضموم نباشند بر انواع قیام معین است  
 بر قیام و شبهه تر است بر انواع با وجود اینکه این نوع قیام از ذات  
 رسالت پناه دهد در یافته چنانچه بخاری علیه السلام روایت کرده و در  
 روایت دیگر همین قیام علیه السلام روایت کرده است بر زانو نهاده  
 که قیام نموده بخفت حضرت علیه السلام و سلم مرد و زانو بر زمین و اما قیام



گفته اند که اگر مصیبه مباشره صورت اولی نکر دست است که موافق صورت ثانی  
 قیام کند و مستندش آنی بوده که اغلب جاهای علیه و سلم قیام چون صورت  
 اولی کرده از آن سبب فقد تفضل صورت اولی داده اند و نیز گفته  
 بآن نکرده اند که در صورت اولی بیات رکوع قاعده روی میدهد و فعل  
 رکیز از جنس افعال نماز عمدتاً مبطل نماز است بدو جمعه یکی اتباع  
 حضرت علیه السلام و یکی آنکه موقوف علیه فعل نماز است نمی بینی انتقاد  
 نماز با وجود این که چند افعال فاضله است سبب باینکه اتباع حضرت است  
 و هم موقوف علیه نماز است از قاعده ان المبطل لا یغنی عن تحصیل  
المندوب و نیت و هم اتباع پای و زده دست پیش از زانو بلند  
 کند بفرمان است زانو پیش برد و دست بلند کند دوباره رفع  
 و دوباره وضع دست نشود و اتباع پای در جای خود باشند که وقتی  
 قیام می نمایند بلندش نکنند و هم در آن وقت یک پایش مقدم نکند زیرا  
الخص الخطا الی الله است و هم اعتماد بر یک دست نهاده که بر مخدوف  
 زیرا اعتماد بر یک دست داده و گفته که برخواستن کرات چون که نخواست  
 است که کینه اش از قبله خارج شود و نماز باطل گردد و قیاس بر مسلم  
 مختلف بر آن جمله استراجه درین صورت هم نماز یک دست  
 بر زمین بر آن قیام حرام باشد اما نه بدیهه ام که علی التبعیج کرده باشند

لکن

مستوفی

لکن احتیاطاً لازم است و بسیار از عوام باین درد مبتلا شده اند  
 و در جمله استراجه و جلوس بین السجدهین با فترتش بنشینند و در هر دو  
 جمله بین زانوئی مرد بقدر یک شبر و منشور الا جامع و انگشتها را بقبله  
 باشند و نصب پای راست کند و انگشتهای پایش را بقبله نمایند و سایر  
 رکعات با فتره کلی رکعتی باین دستور مشتمل بر جمیع سنن است غیر دعای  
 استفتاح و تسبیح پیش از دعای مذکوره و غیر از سننهای پیش از  
 تکبیر تحریم و رابعه این است که عرض شد جمعی سنن دو رکعت چون صبح و عشاء  
 رکعت چون مغرب و چهار رکعت چون ظهر و عصر و عشا این است  
 با دعای استفتاح و تسبیح پیش از تکبیر تحریم و واجبات نماز هم بسیارند  
 شش هزار و چهار صد و نوزده سنت است و هر یک واجب بهاءفتاد  
 سنت است و روایت نماز جامع همه طاعات است بغیر از اتفاق مال  
 و افضل همه طاعات بدین است لکن حضرت علیه السلام فرمود  
 که نماز غیر موضوع است بر آن امت من ای بی چاره عوام به ندانستن  
 فائده و تحیات و ندانستن سنن و مبطلات نماز این خسارت را  
 اختیار کردن عینی محاققت و دیوانگی است و ای بی چاره اهل غفلت  
 اسباب سعادت و نجات است چرا که بی محالانی و عدم استحضار



آن هم حنات را از دست داده و در اعتدال رکعت ثانیه نماز صبح  
 پس از من قضی بعل قنوت سنت است پس در دست را بلند کند اما  
 با اعتدال نه بجا نهد و در رفتن از چندین جا نماز می کند نماز بسیار  
 زیر رخس دارد و در دو کف دست را در به آسمان کند در نماز صبح  
 و قنوت که بلای نباشد و اگر بلند باشد پشت دست را بالا کند فی الحقیقه  
 فی باب الاستسقاء کند لیسن ذالک لکل من دعی لرفع البلاء  
 ولو فی المستقبل لنبأ عب المقصود و هو الترفع بخلاف قاصد تحصیل

عینی فانه يجعل بطن كفيه الى السماء لانه المناصب  
 حال الاخذ انهم انكسوا منور و سر انكسوا کمنیبه و یكسوف  
 البین و درین باره در دست بجای سجده کرد و منور و ما می آواز  
 امام بشنود سر بخواند و منور را بلند و منور باشد و باقی  
 با تخنن لفظ و لجه و در دو بلا کلمه دهم ملوات بر حضرت رسول و بر  
 آل و اصحاب و تسبیح را در دو لفظ و صلوات علیه و آله و صلی و سلم  
 تسبیح ملوات قنوت چنین وارد شده و فوق نماز کرده اند که منور بگوید  
 در آخر

در آخر قنوت و صلوات علیه و آله و سلم در وقت بلفظ مع بخواند و هم بگوید  
 اما ایون را از بعد قنوت فاکه و سوره و ما کوم جه و آمین کند تا انک لفضی  
 و لا یقضی علیک و انما در آخر و در قنوت و تر رمضان فاکه لفضی  
 و لا یقضی علیک و انما الخ آمین کردن هم نیز ایون را از بعد قنوت است  
 فاکه و سوره پس ما کوم در انشاء موافقه امام کند اما امام که نماز بخواند  
 ایون را از اول قنوتش بخواند و نیز در صلوات بر پیغمبر و آل و اصحاب و تسبیح  
 بر او ما کوم آمین گوید و بر آن منور و امام که ما کومیش را ضعی باشد قنوت  
 امام عمر بخواند و پس از قنوت مشهوره و او این است اللهم انما نستعینک  
 و نستغفرک ما نقر و منور در بخواند و امام جه و منور را بلند و مستغفر  
 معنی باشند به تخنن لفظ و حسن لجه و در دو بلا کلمه دهم استغفر که در  
 قنوت منور سجده و داخل سنن نماز صبح شد بخصوصه با اینکه سنت است  
 پس از تمام قنوت بعد از و نفس سکنه نماید پس یوی بر آن سجده کند  
 پس سنن نماز صلح باین مقدار رسید و از ابتدا تکبیر کند و ما کوم کرد  
 بگوید و امام و مبلغ جه بگوید و منور بلام جلاله دهد تا سجده رسد  
 بالفخیم الام اس و تقیم را را کبر و منور را را او به بخواند از تکرار را  
 و تخنن لفظ و حسن لجه و در دو بلا کلمه و تحیات اول سنت است



و بافتارش نشستن باینین مفاصل و تکب و ظهر و ترک  
 میل بیک از جهات اربعه قدام خلف یمن و یسار و کف و دست  
 برزد یک زانو باشد و تنفر و تنفر و دست علی ضم نماید و مستقیم را  
 از سال نماید و ابدان را با او ضم نماید و سر را مستقیم مقابل اول زانو  
 و سر را انگشتان دست چپ باز مقابل به اول زانو و دست چپ را  
 منور الاصل و مستقبل القبلة و منضم باشد نه مقبوض و در نزد  
 بقوه لفظ الا الله در شده است رفع انگشت میانه بپنجوی که یک  
 دانه مور بر زیرش رود و نیازش رفع اخلاص باشد و در توحید و یکی  
 سر انگشت خنده کند و ناحیه قیام از حیات اول و یا خود سلام  
 دادن مستقیم را بر زانو نمهند و از وقت ارتفاع مستقیم تا وقت قیام  
 و با سلام نگاه باو کند زیر هر دو باعث دوام استخفاف توحید  
 و اخلاص باشد و هم تا خاتمه نمازش بر اتم احوالش باشد و مستقیم  
 بجنباند و اگر جنبانید گراست دارد و آن حرکت معده الکف  
 بطلت صلواته بقلات حرکات متوالیات عامه احوال  
 قال ابن القاسم و مبالغه در رفع آن نکند زیرا داب نیست و ترک  
 رفع صوت به شهادتین کند زیرا رفع صوت در شهادتین گراست

دارد

منوبات

دارد و حیات را سر بخورد و معنایش بداند و مستقیم معنی باشد اما  
 احوال و حیات لفظ و لجه و در دو بلا کلف و صلوات بر آل در حیات  
 اول اما این حجر علی الرحمه فرموده است نسبت فرموده که نمی رانست  
 که نسبت است که در فی الجبهه و پس از اتمام کردنش رفع بسوی قیام رکعت  
 ثالثه و تکبیر گوید و مد بلام جلاله دهد تا تمامی قیام رسد به رفع کف هر دو  
 دست و رد بقبل باشد و میل باو نکند و پشت بر دو دست مقابل  
 کف باشد و انگشتها منور و ابدان مقابل زمره گوش و سر باقی انگشتها  
 مقابل بالا گوش کی میل بسر انگشتها منضم باشد جدا انگشتها کم باشد  
 و با هم تنگی به پائین آورد و در دو دست در پائین بسینه نماید و در  
 بین سینه و ناف بگیر و پنجوی که کف دست راست را بر پشت دست  
 چپ نهد و مفصل را با انگشتها بگیرد و با انگشتها منور بطرف درازی  
 دست دراز کند چنانچه در بخت تکبیر محرم ذکر شد و منفرد سر بگوید  
 و اتمام و مبلغ هر بخورد و معنایش بداند و مستقیم معنی باشد اما احوال  
 و حیات لفظ و لجه و در دو بلا کلف و بلام جلاله را معنی خواند و در اکبر  
 هم چنان و وقف بر او نماید و تحفظ از تکرار را در این جمله هفت سنت



خاصه غیر نماز جمع است داخل جمع نیستند کما نماز ظهر و عصر و عشا  
بر یکی و مغرب و عید و مهم معانی پنج است  
بداند و مستحق معنی باشد و اجمالا و تحتین لفظ و تحتین لفظ و هر دو بلا  
کلف و اگر امام رفع بدین کرد چنانچه سنت است نیز سنت است که مأمومی  
متابعه امام کند و هم سنت است که مسوقی متابعه امام کند و هم بگوید  
بمتابعه او اگر چه بگوید رفع کرار سجده مانده کرده باشد زیرا پنج است اول  
جای خودش نیست و اگر امام سلام داد و جای پنج است مسوقی نبود  
پس همان مسوقی برخواست بر آن امام باقی نماز الله اکبر سنت نیست  
زیرا الله اکبر رفع کرار سجده موضع خودش بوده و حال اینکه بگوید  
دوباره مشروع نیست زکشی سنت است و اگر امام نشد اول تمام  
کرد و برخواست واجب است که مأمومی برخیزد و اینکه نشد را تمام کند  
خفوه که جای نشد مأمومی نباشد پس اگر چه چنان عمل ننمود و بعد  
زکشی بر طویل و چه قصیر متاخر شد و فوراً متابعه امام نکرد و بهایوی امام  
بر آن سجده نماز همان مأموم باطل کرد و در بر تقصیر داشته بخلاف  
مسئله تاخیر مأمومی زیاد تر از سه زکشی طویل زیرا این در صورتی است  
که عذر داشته باشد و در هر دو صورت مسئله مذکور در عهده پیش  
از قدر

از قدر مذکور از تاخیر نیست مفارقه آورد نماز صحیح است و روزه  
و در پنج است از تو رکعت است است اگر این نوع فتوح مانع خشوع نشود  
خلاصه سنتی که مانع خشوع شود بجا آوردنش مکروه است و اگر سجده  
سهمی بر سرش بود و قصد بود رکعت همان سجده که نمودن او فراتر از سنت است  
و اگر قصد رکعت همان سجده کرد تو رکعت سنت است پس اگر باز قصد انباشتن  
بسیجده سهمی نمود لقل با فراتر از سنت کند و چنان بنشیند قال ابن قاسم دل باید  
بنحوی نقل کند که هیئت رکوع قاعده از وضو در نشود زیرا رفعی چنان نزد  
قول صحیح مبطل نماز است و این مسئله خفیه گنیز الوقوع است و هم مسوقی  
در نشد آخر امام با فراتر از سنت بنشیند و در فراتر از تو رکعت سنت است  
که نصب پای راست کند و انگشتها را پایش رو بقبله باشد و تکبیرین مفصل  
ظهر و تکبیرین منکب و ترک میل بیک از جهات از بعد قدم خلف باین  
پس رو کف دست راست نزدیک زانو باشد و ضم خفوه و بنفرو و  
کند و دست راست را بر سر او بگذارد و با وضو کند و سر و منکب متقابل به  
اول زانو و سر انگشتها را دست چپ باز متقابل به اول زانو و احوال  
منشور و هم مضروب و مستقبل القبله و در ذراع بر سر خفوه و مستحبه  
معنوی چون عقد پنجاه سه و با همزه لفظ الا الله رفع مسجده بنحوی  
که یک دانه نمیزیرش برود همان رفع باقی نماز تا سلام و نگاه

منوبات



کردن با انگشت مستحکم چنان زیر پا رود و باعث ادا امر استغفار و توحید  
و اخلاص اند و هم خاتمه نمازش برکم احوالش باشد و مستحب آنست چنانچه  
اگر چنانکه گاهت دارد و در رفع مستحکم بمالغفتم نماید زیر آداب  
نیست و اگر نشانه بخواند و معنایش بداند و مستحب معنی باشد  
اما جمالا و تحین لفظ و حسن لهجه و هر دو بلا کلف و حین خواندن کلمه شهادت  
دین این آواز را بلند نکند و هلووات برآل در شهادت اخیر زد قبل از آنکه  
چه جای قول ارفع و اگر مأمومی شهادت اولی را پیش از امام تمام کرد  
سنت است که مأمومی سکوت ننماید بلکه شروع در دعای تحیات  
آخره کند و دعای بخواند تا امام بر میخیزد و مسوقی بهیچان نکند تا امام  
بر میخیزد و یا خود سلام میدهد و این دو مسئله در شهادت اخیر زیاده از  
صلوات برآل تا مجید مجید سنت است حتی برای امام بشرطی  
آن امام در مسجد غیر مطروق باشد و عده مأمومین که راضی اند  
محمور باشند و در آن نماز در آن نیاید که افتد از آن نماید و هم متعلق  
نباشد یعنی اوقات حق مردم کاجل و اوقات و متروکات  
و هم بشرطی اینکه وقت شروع بنماز و در وقت مانده باشد که نماز  
بتمامی بکنند و آن خرج الوقت بعد تمام الصلوة و آن زیاده است

اللهم

مسنون  
اللهم صل على محمد عبدك ورسولك النبي الامي وعلى آل محمد وازواجه  
امرات المؤمنين وذر بيته واهل بيته كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم  
انك مجيد مجيد وبارك على محمد عبدك ورسولك النبي الامي  
وعلى آل محمد وازواجه امرات المؤمنين وذر بيته واهل بيته  
و محمد كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك مجيد مجيد  
و این صلوات را بداند سر بخواند و معنی را بداند و مستحب معنی باشد اما جمالا  
و تحین لفظ و حسن لهجه و هر دو بلا کلف و دعای پس از تحیات چون اللهم  
اغفر لي ما قدمت وما اخرت وما اعطيت وما انتزعت وما  
اسرفت وما انت اعلم به معني انت المقدم و انت المؤخر  
لا اله الا انت و چون اللهم اني اعوذ بك من عذاب جهنم و من عذاب  
القبور و من فتنة المحيا و الممات و من فتنة المسيح الدجال  
بخواند زیرا هر دو ماکوراند و ثانی افضل تر است للخیلاف فی وجوبه



و سنت است بر آن امامی که منتظر بخدا داخل نباشد که دعا را از قدر اقل بخواند  
واجب و قدر اقل صلوات واجب از حضرت صاحب علیه السلام زیادتر بخواند  
بلکه افضل این است که از قدر اقل مرد و کمتر بخواند زیرا اگر مساوی او باشد  
که است دارد و این مسئله مخفی است اما برای منفرد تطویل جایز است  
ما دام نترسد از اینکه در سواد افتد بخلاف مأموم زیرا او تابع امام است  
و دعا را اگر بخواند و معنی را بداند و مستحضر معنی باشد اما اجمالا  
و حتی لفظ و معنی را بداند و بلا کلف و سلام دوم سنت است  
اگرچه امام ترکش کرده باشد لکن اگر عارفی بیدار باشد چنان سلام دوم  
چون حدیث و خروج وقت و تحریف خوف و نیت امام بر آن  
مرد مسافر و فرج کننده و گامی مده مسج و یا چون شک در نماز مذکوره  
الوقت سلام دوم حرام است نه سنت چونکه شدت تبعیت بنماز  
دارد و این مسئله هم مخفی است و سنت است سلام اول یعنی  
بمقام نه ابتدای او نیت و قصد خروج از نماز کنند و لفظ سلام  
زاد سینه اما بدون فصل و لفظ علیکم یا نبی را است بگوید و در وقت  
و بلکه گفته بگوید و فصل بین مرد و سلام بقدر مسیحی آن الله باشد  
اگر امام از مسأله مومنان به سلام از دسترسه و اگر نه بلا فصل  
و این

و این دستور یکی نب چپ سنت است و در سلام دادن بنحو که  
بگرداند اگر کسی در پشت او یکی نب آن طرف نزدیک باشد روی او را  
به بپسندد و اگر در سلام دادن اول سینه او را از قبله خارج شود نماز باطل  
و اگر در سلام یعنی نیز خواندن سلام سنت است تا که با تمام التفات سلام  
تمام شود و منفرد و مأمومی سلام اول نیت آورد بر سر کسی از طرف  
یکمین او است از محله ای که محفوظ و غیره اما اولی سلام اول است و امام  
هم چنان نیت آورد سلام اول بر سر آن که بر طرف راست او نبوده و سلام دوم  
همچنین نیت آورد بر آن که بر طرف چپ او نبوده لکن بر کسی که می آید پشت او باشد  
چهار کدام از سلام قصد او نکند و مومنان غیر مومنان صف آخره همچنین  
در نیت سلام خلف و اما صف آخر نیت سلام امام دارد یعنی نمیکند از  
سلام اراده آنان کند که در پیش او هستند چون امام اراده آنان کند در پیش  
او نبوده میکند و سنت است که مأموم پس از هر دو سلام امام سلام دهد زیرا  
تمام شدن سلام کردن مأموم پیش از میم علیکم سلام اول امام مبطل نماز است  
و پیش از میم علیکم سلام ثانی مبطل ثواب است چونکه مکرر است یعنی نماز باطل  
کلام لونی در مجموع الحاق غلبه مجموع آنه بلکه مکرر صنفه من سنن  
الصلوة اما بنابر تحقیق عملی و متأخرین خلاف الاوکی است نه مکرر زیرا



اختلاف است که آیا سلام دوم از نماز است یا نه و آن مسئله کثیر الوقوع است  
و این مسئله بنا بر قول اول خفیة منقره است و هم سنت است که مأمومی و منقود  
سلام بکسرت بخوانند و امام و مبلغ سلام دوم بکسرت بخوانند و مغیره سلام  
بدانند و هم مستحضر معنی باشند اما اجمالا و تحت بن لفظ و حسن لهجه در دو  
بلا کلف و بیست شش سنت داخل قرالین نموده ایم پس سنت هجده به  
رسیدند و نماز مغرب به سنت و کل از نماز ظهر  
و عصر و عشاء به سنت رسیدند اما کاتب عرض میکند این عدد را که  
درین مکتوب نوشته ام از نسخ مختلف نوشته ام البته درین نسخ بسیار زیاد تراند  
اگر حجاب کنند علاوه بر آنکه کوره سنت نماز بسیار است من بعد سنت است  
که مریده افتد اگر ای مقیم نماز اگر نشسته بودند پس از اتمام شدن اقامه نماز  
بر خیزند و امام سبب به پیر و خسته است خیز نشسته باشند و اگر نه  
سنت است و خیز بر خیزند که بدانند بکسرت تمام امام می رسند و اگر البتاده  
بودند نشینند و سنت است که اذکار مشر و عم پس از قرالین پیش از ادا  
روایت بخواند مگر خوف فوت روایت کند و مذکور شد سنتی از سنن  
نماز ثواب الش سید و شش حسنه است برادران  
از حضرت باری جل شانه و عظمت نعمت می طلبیم که فکر بحال خودتان کنند  
چنانچه شب روز در بر و مشقت براه بردن اهل عیال و ششم اند خبری

در تدریس

در تدریس و تعب بخت بردن از احوال و احوال قبر و قیامت افتند اقل  
ما یکنون برای درستی این دولت عظیم و نعمت بوسه ای اهتمام کلی نمایند  
بنحوی که فائده و نجات و مصلحات نماز و واجبات اش تعلم کنند و یاد گیرند  
و به تمامی ارکان و الباقی و بیست و آداب ظاهره و باطنیه اش ادا نمایند  
خصوصا خشوع ای حضور دل و سکون جوارح زیر العینه از فقها گفته اند که  
خشوع در جزو نماز شرط است یعنی اگر مصلحت در جزو نماز از اجزای نماز است  
خشوع نه است نماز باطل است پس زنهار رخصه زنهار برای جیفه  
دنیا ای این ثواب عظیم از دست ندهند و برای نصیب شدن آن ثواب  
مذکور که در نماز است این بار مشقت بردن و بدن نماید زیرا اگر حجاب  
کنیم در ظرف یک شب روز که بیست چهار ساعت است دو ساعت  
مشغول میشوند با دای قرالین نموده و انبشان و باقی که بیست دو ساعت  
برای مشقت دنیا ک فائده می مانند و اعطای و نصیحه با صحن پر انمی  
شوند حدیث است ایما عبدی جاکند مو عظمه من الله فی دینه فائده  
لنعمت سیقت الیه قال قبلها بشکر الله الله لعلی اخری و الا لکانت  
حجة من الله علیه الی ان قال و یزداد و علیه بها سنخه ای مردان میدان  
سعادت فراخ است کوی زنید و عطا و اعطای بشوید حدیث است



که از اعظم اخلاق حسنه مؤمن است که اهل از تسبیح خیرین بر سر شود در حق الله  
امر و او ایستند تو گفتند کتبها فیما و السلام علیکم ورحمت الله  
و بركاته الحی الی الابد السید المذکور فی القادر فی القدر فی القدر  
البقاء العالی مدبر الازمان آمین

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على محمد و آله  
و سلم

بسم الله الرحمن الرحیم الله والصلاة والسلام على رسول الله و آله و سلم  
این مکتوب بجهت عظیم شما میلام و خود را بجهت کار مخلص شما میباشم  
پس مروت نیست گوش بخواند نش بر شما انده بکنیم منتفع شوند عرض  
میخورد که بی خبری از خبر نیکیات و کلیات دین و بی مبالائی بدین از اعظم  
کنا تا کبره است چون قتل و زنا و سرکشی و بکسری هم کنا تا کبره است  
موجب ترک واجبات و فعل محرمات است کبره است کنا تا کبره است  
البته مبالا است بر ترکش نمیشاید زیادتر مبالغه ضرر و عذاب است از آنکه  
مبالا است نمیشاید برادران دفعه همان یک قریه خودم شده هم باز بود در مسجد  
نماز عشق و تمایل کردیم همای نشسته بود نماز نکرد با و کفتم چرا نماز نکردی  
گفت احوال کرده ام کفتم نمیدانی کنا ه است گفت والله میباشم کنا ه است  
اما خود غمخور و حیم است کفتم این چرا میگوید کبره بی امری خدا کنند  
بگوید خدا غمخور و حیم است علامت نشسته نشسته است و فریب  
شیطانی است و هم خدا شد بد العقاب است و هم میدانی کنا ه است

مکتوب و تاج

اما مبالغه

خود قلم العوام

اما مبالغه ضرر و عذاب و هلاکی ترک نماز نمیدانی شروع نکردی  
و عذاب و هلاکی ترک نماز کردم که بعضی در مکتوب ترک نماز عرضی  
برادران نموده ام تا ملاحظه بود و بیایم آمد آن مهمان گفت یا شیخ  
والله جهان نزد انتم کبره و توبه کرد و سوگند خورد و الله تا و قدر ترک  
ترکش نمیکند چند سالی ماند هر چند احوالش از اهل قریه اش برسد  
میگفتند من نماز را رخصا میکنم و کبره واجبات ندانم البته نمیکند  
و نمیدانند که در دوزخ دارد ترک واجب کنا تا کبره است و بخت است  
لثواب عظیمش خاص میشود و باید تر اگر چه بداند واجب است مبالا است کمتر  
میشاید از آنکه آن جای عالم بمبالغه لثواب عظیم باشد و این جهل و  
نادانی و خانه ویرانی به سر و وجه بیلای عام شده یک آنکه افتد از دست  
دارند از بی رحمی باخوان مؤمنین هیچ نمیکند قال تعالی انما المؤمنون  
اخوة و یکر العالمان تعلیم نمیکند و هیچ نمیکند این دو وجه سیم آنکه خوانند  
اند میگویند بخوانده ایم ممکن نمیشود بدانیم این دام و فریب شیطانی است  
باین گونه ظفر بخانه ویرانی عامه برده و میگویند عیب ندارد ندانیم والله  
چنان نیست والله تعلیم افرا تا و استماعا سدا است نمی بینی آن که حدیثی  
خوانش دارند بیشتر از حدیثی القدر به حفظش است که بعد از عشق تا بشود  
شب میان رقص و موسیقی میگویند آنکه گفته اند تکرار نمیکند زیاد



از آنچه گفته اند برای چند شب در حفظ نشان مانده در شهرها است  
حکایت اسکندر بن دوسه جمله است بگردی شهرهای زمستان بهمد  
میکوید بلا کتاب پس ای برادران مردی عادی عذرش نمیداند و این مسئله  
دینی که جعل و نادانی و بی خبری در دین از اگر کثرت آن کبیره است و  
خسار نمندی عظیم فرقی است مسئله فقهیه است از کسب نشنیده ام کوید  
و معلوم کسب طاعت نماند کند باطل است حقیر شیخ شجاعی و شیخ ابن حجر  
علیهما السلام فرموده اند که کسب کیفیت نماز نماند اگر چه باری اتفاق  
شد من بحث لا یستوعب موافق حسب الشریع نماز کرد آن نماز باطل است  
و این مسئله فقهیه است و موافق شریع نماز کردن از مرد جاهل بکیفیت  
نادراست و باین مسئله نزد کثرت نادانی و خطای نادانی معلوم  
میشود و آنکه شما از آن مردی خوش آواز گم نیستند که علم  
دین کنند خودتان از جهل کی فرقی میزنید بخت دهد اما این قدر تفاوت  
دارد که نظر باحوال است کسب غنیمت باشد اهل کسب نباشد تعلم بیع  
و شرا صحیح و فاسد و کیفیات هر دو عطا کی زکوة براد واجب  
نهیست اما گفتی دین است اما مثلا تعلیم کیفیات نماز و روزه  
و مبطلاتش هم بر فقراء و اغنیاء واجب است و نه آن کثرت کثرت  
کبیره اند و در مکتوب واجبات هفت و واجب نویسته ام البته واجبات

زیادتر

فقدرة العوام

زیادتر اند وقت نوشتن بیاد من نیامده که زیادتر بیادش آمد با حمان  
خوش ضم کند کند کثرت آن کبیره در عینیت مکتوب زیادتر و عبادات  
در جعل مکتوب زیادتر نویسته ام تا عالمی کتبهای اندرند بلا تصحیح بر عوام  
نخواند و بر احوال است بخواند و بر عوامها گوش دادن با و و تعلم اند و خوب  
دارد و گوش ندادن با و و تعلم نکردن از کثرت آن کبیره فرزند ناک تر است  
و خانه و یرانی کردن کار با خبری بی خبراند و زنی کلمی دینی روی میدهد  
و در دین همه بعضی اهل بازار میگویند خلق بسیار رفته اند احتیاج بکفایت  
نمیدانند بر کلی کسب چه فرض عینی است بکنند اگر کنند کثرت عظیم کبیره است  
و این مرد دین ایمان و ضرر دینار رفع برکت کعب و صنعت کرده زیرا  
خدا را تعالی در قرآن و عده عطا و فضل و برکت و فلاح داده قال تعالی  
فاذا قضیت الصلاة فانتشر و افي الارض و البیت من فضل الله  
پس گفته اند که نماز پس را گفته شود در زمین و بگویند از فضل خدا  
الا به مثلاً مرغ خانگی که میزند زنده آب در ظرف کرم میکشد مرغ را در  
آب مینماید تا پرو بالاش کند که کند کسب مرغ به تلف زود از سر پر بال  
که کنند در پوستش سوراخ پیدا میشود و فوراً از آن آب نجس بر می شود  
و این سوراخ سوراخ ضمیم میشود پس گوشت نجس است خوردن نجس حرام است  
این یک ضرر و دست چوبش بلباس میزند نماز باطل حکم و این از ضرر  
ضرر و جرقی است و کتب تا به حال آن با چیزی ذکر رفع نکند از نجس شدن



پاک نمیشود این مسئله ذکر پس آب پاک بدین و نظیر لب و دهن هم دانای  
 میخواند زیرا باید اول آب بلب نزنند پس آب بدین کنند و در دهن کنند  
 و در دهن فوراً بجنبانند فوراً می کنند و اگر آب دهن بهم نمیشود دهن  
 پاک نمیشود و علاج این است وقت مرغ گریزند خون کردنش بشورند  
 و شکمش بدزد میان شکم آب پاک کنند و بشورند پس اگر بمیان  
 آب گرم کنند مالند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند  
 کردنش بشورند الوقت پوست بکنند و ظرف چرب که بجای پاک  
 کردنش چون مسئله پاک کردن دهن است و اگر نه این چند مسئله خفیه  
 بلوای عام روی میدهد از نادانی جزئیات دینی این همه محنت تا  
 دیوانا و فریاد خانه و برافروزی روی میدهد و چه تا مسایل دینی جزئی  
 خفیه است این مکتوب کنجی لبش لویش تن زد است مثلاً کسی غلبه بولش  
 قطع نرود فوراً آب میریزد وقت بر باشد بول میان قضیب ذکر که مانده که  
 چند کامی نهاد بیرون میسازد زیر جامه اش بخش میشود نماز باطل کرد  
 خصوصاً اگر وضو ساخته لغض هم میشود نماز بی وضو و بالباس بخش  
 میکند علاج این است که آهسته آهسته دست بغضب ذکر کماله  
 تری میان قضیب بیرون میاید بکف دست خشک کند پس باری  
 ذکر دست کماله وقت دست تری که ذکر نماز آب بریزد و تخم  
 مرغ

و در دهن  
 و در دهن  
 و در دهن  
 و در دهن  
 و در دهن

مرغ بخش است پیش از غسل هر وقت فشرش شکسته نشد سفیدی و زردی  
 بخش میشود آن ضرر را غیر داده چربی روی میدهد علاج او زرد و شستن است  
 پس هر وقت احتیاج شد بپاک می شکند و مکس با چیزی چون مکس در میان  
 دوغ یا طعام می میرد بدست یا به قاشق بیرون میآورند باید آن  
 چیز بشورند و اگر نه که بمیان دوغ یا طعام رسیده بخش میشود خوردنش  
 حرام و دست بخش بلباس میرسد نماز باطل میشود و از نادانی خانه  
 و برافروزی روی میدهد و از این نوع مسائل بسیار اند که از رسول الله علیه  
 علیه و سلم فرموده یک عالم از هزار جاهل نزد خداوند تعالی افضل است  
 برادران مراد بخود عالم کتابی نیست حتی جاهل که افواها تعلم دین کرد  
 بعالمی افضل تر است از هزار عالم جاهل است به است برادران بگردید  
 فضل علم و سلامت و معرفت یکم مرتبه است انسان بکار از هزار  
 نفس افضل تر و معتبر تر بیکباره از انواع خود افضل تر میشود و هم  
 از حیوانات و دوابها و طیور مثلاً نیست به هیچ صفتی بیکم هزار  
 نوع خود باشد و بیزد پس که در فضل شما و امانت گیر شما بشوم و معجز  
 شما بینمایم و شما را از خود بیزد میکنم منم نکتید و از بی مبالا فی  
 شما منم محزون و مکر و بهم غم بارم بخالت بار شمایم و دلیل حقیقت  
 آنچه عرض کردم و محمد در این همه دخالت و معجزی این است که شرع نمیکند



وامر الله بغيره حقاً ووجوباً اگر کسی بود تعلم دین از دست خدا بیدار لغف  
عبال پیدا کنند و بجهت تعلم برونند اگر چه به سفر بعید تعلم حاصل شود و گویند این  
تعلم فوری است از تسبیح موالعش کمتر است چون که بولس علی القل  
فی است موالع بسیار بوده قبول میشود و اگر کسی بمقتضای  
مکتوبات محبت بدست آرد فی الجمله در دین با خبر میشود و نجات  
میباشد برادران عجب کاری مرد باشد رضا به لفظی از در آید  
و نیازی ندارد عجب رضا باین لفظ عظیم فی بابان دینی داشته باشد  
و خصل از رد قبل فکر نکند تسبیح خودتان درین سعادت و درین  
نجات دهید و السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله  
الافاء الله الى مديده الزمان آمين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله وبعد  
این مکتوب خاتمه و بلکه تتمه افضل نماز است و اهل دعا که انشا  
کردم بامید اینکه بعد از اطلاع بر این اهم فضايل و منافع و رضای  
مولی اقامه اش بخانه از طرف مولی مطلوب است بعد از آنکه او را  
بنییم زیرا اعظم و سالی رضای مولی است و حفظ از مملکت دنیا  
و عقبی است و بهتر از فقر و فاقه یا مصیبتی خارج شده نجات با دست

بخانه

نسخه فضل نماز

بخانه در مکتوب ذکر عرض کرده ام که برای مشکل و نامی روی میداد حضرت  
علیه الصلوٰة والسلام مبادره با دار نماز لعل میفرمود روی کان اذا  
خسبها من طلی و حفر وقت شدت که با این بیت میرسد امر با و با لعل  
نماز میکردند هر خودی اذا احباب اهل بیتک خصاصه ای شکر  
روح قال علیه السلام فتموا الى الصلوة و هم من امر فی الله قال قال  
وامر اهلك بالصلوة واصطبر علیها لا تنسالك ذرقاً  
لحنی فزقک والعاقبة للمتقوی و روی با ابا هريرة عن اهلک  
بالصلوة فان الله لقال بالتيك بالذرق من حيث لا يحتسب  
برادران و فرست بنی از فرجی دنیا روی که دهد پای کالی بنماز در قیود  
قیامت چه فرجی و چه فرجی و چه بخانی روی میده بشرطی اقامه اش بخن کنیم  
چنانچه لایق بنماز است با کمال خضوع و حضور و ادب ظاهره و باطنه  
ادب بنمایم و بر این چه میگویم و چه فعلی میکنیم و قدر و مقدار شرف هر فعلی  
از افعال او چون قیام و سجده و رکوع مثلاً بر زمین و سجده بار خای  
مولی در عبودیت اش با و ناست بر آن شکر کنیم که فرموده عظیم نجات  
آخرت و دولت فرد قیامت بکارم فرموده بشرطی چون با هر عارف



اینها کار دست مایه را بعد از این که باین امر کار نباشد  
دوام امر عبودیت از ما طلب فرموده که جامع عبادات کل مخلوقی است  
که هر مخلوقی در ملائکه بر اساسی عباداتی که از او مطلوب است  
در نماز جمیع است و جامع انواع خیر است از افعال خیر و اذکار  
و هر چه در نماز حق تعالی ترتیب داده از آن اگر او را شایسته  
و عبودیت است مبر عارفی بعضی عطا شده غیر آن که بعاری ذکر  
عطا شده خواهی عباد بقدر امکان کنی لیس دارد بجا که عای میستیم  
قطره از دریای بی کران است که بجا عطا شده حتی نمی بینی خلیج خودمان  
ذره از آن قطره نه گاهی قطره علم داریم در یک مکتوب فضایل و  
آداب ظاهره و باطنه را بیان نمائیم که در چند مکتوبی عرض نمودم  
آیا بشنیده اند امام علی علیه الرضوان چیزی به بابش خلیفه شده و کمال بود  
بیرون آوردنش فرمود و قتی از مردم بنماز بیستم بیرون آرند القدر  
غرفه اسرارش می رسیده بود احسان الهی بیرون آوردن نکرده بود  
لعمریه میگویم آنچه من عرض می نمایم ذره از قطره آنچه بعارفان از اسرار  
احوال نماز عرض کرده ام و خواهم کرد میباشد برادران چنانچه این ذره  
از قطره از بحر بی کران اسرارهای نماز تا حال بخیال و لغتان نیاور اما حال  
معلوم جنابستان نشسته باور لغز ما بزرگه کفتم اینکه عرض شما نمودم ذره

از قطره

نعمه فضل نماز

از قطره اسرارهای است که بعارفان عطا شده و احوال امام علی رضی الله عنه  
که در خانه عرض کردم دلیل بر این است پس باور لغز ما بزرگه است و لیس  
عظمی و نعمه بعضی برادران بدانند که اول نماز بزرگه اگر افتتاح است  
و بفعول دست بلند کردن است تا بگویم که خداوند خود که بخیر است او ایستاده ایم  
اکبر از ما سوی است بقدرت و علم و عظمتش آن است و لا اله الا هو  
و تسبیح است و مولی زبان با الله اکبر و بفعول بقیام بین ربه خود و  
معلوم چند باقی است پس معلوم که خداوند لایزال است و بی غایت  
دانست که من معبود بحق و از همه ما سوی اکبر ترم و لیس بفعول دست بلند  
کردن عرض جناب حق تعالی می نمایم که تبری از ما سوی را کردیم و پشت  
انداختیم و تبری از عبودیت معبود باطله ما سوی از دل خارج است  
و محض روی بفرمانی ربه خود نمودیم و معلوم درین وقت در دل غیر  
معبود که اقبال او کرده ایم نمی ماند و معلوم شیطان ملعون عالم لکل کارهای  
عظیم عباد است پشت افتاد ازین کار بسته میکند که او را درین نشان  
عظیم بغفلت بیرون کند از او فاسد گرداند لیس از احوال بفرقت  
امر بجا کرده که استعاده باور و کنیم اعوذ بالله من الشیطان  
الرجیم این را مرتباً و لطفاً بفرقت شروع کرده و از حضرت باری  
معلوم است که خودش اذن عباد خود فرموده با آمدن بحضور و میباید



که فکر میکند باین همه از کتاب از موجب دوری از خدا و معجزی  
عجیب مآذون بحضور شده پس آن عبد فهم میکند بران نعمت و ببرکت باد  
خدا بنام خدا حمد خدا کند پس اراده میکند با اسم الله حمد و ثنا میکند لیس  
مرحمتا بسعادت و حمد که در این اثنا و مقام بما عطا کرده و میکنم و میگویم  
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم  
مالک يوم الدين پس که عبد این عبودیت از خود دید عجز و در باک از سر  
اصغر است و شایسته است از کفر متوجه دل عبده میشود و فخر را بعبادت  
اقرار بحضرت عبودیت اش میکند و از خدای تعالی این حال معلوم است  
بحرمت این را بعبادت فایده انداخته که میگویم ایاک نعبد و عبودیت  
باین وجه کران و تنقیل است میخواهد و بلکه حق است عبده طلب اعانه از  
مولی کند مرخصا شروع فرموده که و ایاک نستعین یعنی بر طلب  
عون بر عبودیت و بر همه کارهای دینی و دنیا از مولی مینمایم و البته  
اعظم اعانه عون بر دینی است که خدا در جنب اش اهدى البصر لک  
المستقیم بما عطا کرده نه صل و غیر مستقیم که راه مغضوبان خدا است  
چون بهود و راه کمران است چون نصاری و منت براننداده  
که در غایت خفاست احوال بهودان که مغضوبیت و احوال نصاری  
که خلافت است اعلام فرموده تا شکر مولی زیاد کنیم باین دستور

که مرد مصطفی

سنة فقه

که مرد مصطفی الخا به بخند سلاطین که نافع اند و نه فایز اند داشته ایم که بتواضع  
تختای نا حق میرند بامید عطا و لوقی با و لا معلوم ما و مصطفیان است که  
تختای حق بر مولی حق ببریم صورت تختای مشابه صورت تختای نا حق  
مرخصا تختا بر کوع شروع فرموده پس لازم آمد درین تختا و عبودیت  
تشریف مولی از شرکای باطله که کمران تختا و با و بار و اند بکنیم لطف الله  
شکر تسبیح شریف در رکوع شروع شده و حمد شکر سالی که در یک هم شکر  
بر این نعمت بسیارند و عبده ضعیف البته طاقت مکث درین مقام  
قرب عظیم ندارد و مرخصا مآذون شده ایم بسر بلند کردن انتقال عبودیت  
قیام بر مولی پس لازم آمد حمد شکر بر این مآذونی و ترجمه بی طاقت  
کنیم در بنا لک الحمد میگویم و معلوم خدای تعالی سميع بحکم الله است  
به تختا و قیام باین بیدیه صمیم الله لمن یحمد حق تحت بگویم زجرا شروع فرموده  
و هم سميع و بصیری بیاد میآید سرور کی بقبول شدن می شود پس البته  
عبد باین تواضع و تذلل مستحق توبه می شود و مآذون شده ایم بسجده  
که حدیث است از نبی صلی الله علیه و آله و سلم که هر که سجد کند در این  
مقام از سالی کران تر است زجرا نیز مآذون شده ایم بسر بلند کردن و طلب  
عفو ازین بی طاقتی پس کانه شکر بر این لوقی بر این همه احوال سینه سینه بخند  
از اول نماز تا نمازی و هم رکعت مآذون بسجده دوم شده ایم و معلوم است







لكن اراعى فيه مراعاة قليلة لعبادات التي ليست حسنها الطباع  
ولا يحكمها الاسماع واصطلحت بذلك من طعن هؤلاء الطغاة  
بحر يا هبل بتر كما او بقر لئلا على الاخوان وبنابيك نماز افضل طاعات  
بدنيه است لياقت بران ارمكوبات كثره دارث لئلا لوه مكتوب  
در بحث اولو بشير بودم تلك عشرة كاملة ابن مكتوب بامبد  
خواند اولو بشير و ابن مكتوب با مكتوب در بخاتم و ستم مكتوب  
فضل نماز که دانندم آن مكتوب در ستم است بكتوب جدا حساب  
نیت و لذتلك عشرة كاملة صادق آمده برادران ابو مدین مغربی  
علیه الرحمه روايت کرده که به تحقیق نوشته میشود از نماز عبد الامعز که  
که دل از نماز غافل نباشد لئلا حلی از علی که گفته اند نماز از روی  
تمثيل مثال آدمی است چنانچه انسان مرکب است از اعضای باطنه  
و اعضای ظاهره و روح و جسم و ان را کامل نگویند الا بسلا می این  
جمله مذکوره نماز نیز مرکب است از ارکان و الباض و بیات و معلوم  
چنانچه مراتب اعضا و جوارح انسان تفاوت دارند از کان الباطن  
مبایات سنن و اداب ظاهره و باطنه نماز تفاوت دارند و بعضی

ازان اعضای انسان آنست که بعد از آن انسان منعم میگردد چون  
اعضای را سب که آنها دل بکمر دماغ اند و بعضی ازان آنست که آن  
بعد از آن منعم نمیکردد و لی بوقت آن ناقص و بی قیمت شود و مقادیر  
حیات از وی فوت میگردد چون زبان و گوش و چشم است و پای و قی  
یک از آنها و بلکه ممکن است که کلی از آنها بریده شوند حیات بماند  
اما از حیات خود بهره ورنه بسیارند به مقدار و به حاصل بسیارند  
هم چنین نماز بیست معنوی است که حاجب شرع آن را با هر حق تعالی  
و در است و نور نبوت تصور کرده و ما را باقی نماز بآن بخواند  
فرموده پس نیت و اخلاص و حضور و خشوع در نماز بجا آید روح  
و رکوع و سجود و تمامی ارکان بجا آید و بکمر دماغ است بعد از اینها  
نماز منعم میشود و باطل نمیکردد و باقی آنچه در نماز است چون شهادت  
اول و ثبوت و سایر اذکار چون چشم زبان گوش دست پای است  
بعد از آنها به قیمت و به مقدار و به ثواب بسیارند و مثال نماز  
کننده که رعایت آنها نکند فصول خضوع و خشوع و حضور دل هم مثال  
پادشاه است صاحب شکوهی است که شخص به تجارت فرستد و او را بکند  
که غلام نهند بایال که لایق بشوکت مجلس پادشاه باشد برایش بخورد  
بیار دلس برد غلامی بیار دهم برکنده و زبان دست پادشاه



شده نزد پادشاهی بینه زد و فی الحقیقه شخصی را بر بدان فعل افسوس  
بابادشاه کرده پس با وجود این هم قیامت امید خلعت و انعام از  
پادشاه پیدا کند آبا عقل و درایت دارد یا نه مستحق انعام است  
یا خود حبس و زجر و بلکه مستحق قتل است پس چگونه آن به دولت مستحق  
خلعت و انعام میشود و از این جهت است که حضرت رسالت پناه  
صلی الله علیه و سلم فرموده من لا تنهه صلواته عن الفحشاء و  
المکر لم یزد من الله الا بعدا عن عمر رضی الله عنه قال راى  
رسول الله صلی الله علیه و سلم رجلاً علی فاحف صلواته قال انزل  
هذه الوصای علی هذه المات علی غیر اهله و محبته  
بر گزیده ذره ایمان بود او را این مقدار تنه بد و بیان فحاشه  
ویرانی کافی است پس اگر عزیز نشانه طالب سعادت آن است  
که عیب و معصیه در مراعات شرائط و ارکان و آداب ظاهر و باطن  
نماز افعال روانه دارد و از طهارت از نظهر دل که آن منظور  
نظر حق است غافل باشد پس بدان که طهارت چهار مرتبه است  
اول طهارت بدن و لباس و مکان و این طهارت عامه متعلقات است

و از طعام

خانه فضا نماز

و از طعام مطلوب است مرتبه دوم طهارت جوارح و اعضا از ادناس  
چرا که معاصی و این طهارت ابرار است مرتبه سیم طهارت نفس است  
از که در آن و زلال که صفات ذمیمه اند و این طهارت روش و مرتبه  
سالمه آن راه حقیقت و مستحسان از رب العزیز مرتبه چهارم طهارت  
دل از یاد غیر حق و از فکر در غیر آثار قدرت قاهره خدا و این طهارت  
مرتبه هفتم بقا است و سرعورت شرط صحت نماز و پوشیدن قفاح  
عورت طاهر بدن است و این منظور خلق است بنکر بدای عیب و معصی  
ظهورش را از خلق پنهان است خصوصاً خرمی بطلان نماز و کسای  
عورت باطنی چون قیام بین بدن الکلی از حرم و حره و حق کینه و از  
جمله قفاح بخل در سوال باطنی از نظر حق تعالی پوشیدن ممکن نیست  
مگر توبه و زنا است و خوف و محبت و شکسته کی پس لایق آن است  
در حضور حق تعالی جهان بسته که بنده که بخت کند کار حق و در استقبال  
قبله که اعراس اربعه از جهات مختلفه در وی آوردن بقبله محبت کعبه است  
دل را از غبار ماسوی پاک گرداند و جناب حضرت حق را بقبله دل سازد  
و در حالت تکبیر محرم اصنام هوای نفس را بسطوت بشود و کبریا احدیت  
بشکند و در اعوذ بالله از شر و مکاره و اعدای که نفس  
و هوا و شیاطین الانس و الجن اند بکفر و عصیان کائنات پناه



کرد و از قرائت بسم الله ذات مقدس مستحکم که قیوم کائنات ربّ مجلی دانند  
 و بقیع دشمنی و افراد و وجود را بقوت فیض قیومی قایم ببینند و در التماس  
 الرحیم عموم الطاف بجالی و خصوص اسرار الوار کمالی بر ظهور و کسار  
 منظر متعاطی و متوالی باید و در الحاح فیضان النعم و افضال و بیان  
 جود و لوال آن حضرت در عهد اول اعیان و جود همگی ببینند و شیخ  
 عوامل ملکوتی و ملکوتی و غلوی و غلوی را در ترتیب آثار ربوبیت که  
 ربّ العالمین از آن خبر میدهد بر درش تمام نماید بالا کلام من  
 آمده نماید و در تکرار الرحمن الرحیم شود و بعد از اتمام چهار رکعت  
 بر صفاتی علویات و سفلیات او را در دریای کوه غلوی گرداند  
 و بدایه دایره ازل بانهاده لفظه ابد پیوند در بین مجال طلعت  
 مالک بوم النور من از منظر عرفان جلوه گر کند پس حقارت  
 حدوث طالب را در آستانه نیازانند از دنا ملازم آداب  
 عبودیت بر خود واجب دانند سرایک لغیر خلعت و قنیه  
 او شود پس چون کسولت عواطف عزت رسیده بستی عابد را در  
 اشعه الوار مجبور و محو گرداند و از مغایرت فناء بعین الحیوة لبقاء  
 رساند غیر جناب احدیت را ولی و قوی ببینند و جز حضرت  
 محمد نبی نامری و معجز ندانند حقیقت و آیا که نستعین

از صفحه

خانه فقهی نادر

از صفحه صدق و یقین بر خوانند پس در آینه فاستقیم کما امرت  
 اخطار دواعی او را فاسده و آفات بواعث تصورات باطله که  
 مزاج منبج صواب و موقد نیران حجاب اند مشاهده افند بزبان افلاهی  
 در طلب تائید ربانی بدعا و اهن تا السحر ط المستقیم کو یارود  
 پس افتخار آثار مبارک از صفات استقامت و سالبان منازل  
 کرامت که مهران بارگاه نبوت و کوران عزم و لایب انداخته کند  
 صراط النورین الثمین علیهم کومید پس رقاب هم مردودان بساط  
 قریب را ببینند با غلال دواعی هوا فیکرده و صدمات عواطف عبرت  
 اقدام سعی مطرودان عرصه کرامت را ببینند شمرات بسته و سطوات  
 عواطف را ببیند کان عزت جهان کر محمد و لایب و مان را بیریق مشیت  
 سونم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین بفورست کفنه آید و فخر اسم  
 که بجهت تحقیق و کلمات فایده شری نوشته کنیم ای ملاک طالع لایق  
 بنویشد و لیکن تنگی وقت منع این املا کرده و الله غالب علی اموره  
 پس بعد از نماز سعادت و راجع این معانی بوی مشام جان نور رسد و از آن  
 بوی بکشد از ام الكتاب راه یابی و اینکه در کل آئینه و ذکر هم چنین  
 اشاراتی متبذرات را بداند که در عالم ان کردیم که کفنه اند از این  
 مکتوب برای اطفالان افصح دارد و باز دارد ای عزیز اگر قوت آن نداری



که بتایید صفای فیم هر موانع از عزائین اسرار از دل برداری و از حقایق  
کنج عوفان غیبت ابدی بدست آری باری در وقت نماز چهارمین  
تاد حضرت پروردگاری حضور دل الهی و داری و خطای  
بر نشانی و ایستاداری و در ظهور و سکوت کلام ربانی بجهت غیبت  
کشوده بنمای و از قیام احوال و فضیلت افعال خود را از آن  
حضرت شرم طاری و نفس آمار را از راه جفا بوقوع آورده  
آری و چون با وج در جهات اهل عرفان که ملوک خطه البقاع و  
سلطانین عرصه عالم اعیان اند رسیدن نمی توانی باری چهارمین  
تا از ملازمت آستانه عبودیت محروم نمایی فان لم یحبسها  
و ابل فظلل روايت است که طلحه بن عبده رضي الله عنه در بیان  
نماز میکند از دید باری و دید که قصد مرغی کرده بود آن مرغک در  
میان شاخهای درختان میسرید و خلاص می جست ظاهرش  
بدان مشغول گشت و ندانست که چند رکعت نماز کرده است بحکمیت  
حضرت که سالی الله علیه و سلم آمد و از آن حال حکایت کرد و گفت  
یا رسول الله من آن ایستاد را در راه خدا صدقه کردم کفارت آن  
نماز را رسول الله علیه و سلم آن ایستاد را بدو بیست هزار درهم  
بفرودخت و بسخن آن داد فلک است از راه زمین العابدین

علی

خاکم فضل نماز

علی ابن الحسین علیه السلام از جوانی چون طهارت نماز کردی رخساره مبارکش  
زرد گشت و حال بروی متغیر شدی گفتند شنای فرزند رسول خدای این چه  
حال است گفت هیچ میدانی که در حق منی که ایستاده خوار هم شد روايت است  
از حضرت عباس رضي الله عنهما که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
یحد ثنای و تحذیر و بلا عینا و فلا عبیه فاذا حضرت القلوه فکانه  
لم یعرفنا ولا لغرفه عباس فرمود که رسول الله صلی الله علیه و سلم چنان بود که با  
سخن کردی و فرج نمودی چون وقت نماز در آمدی و چنان حال بروی متغیر  
گشتی که هر که مرا شناخته و ما نیز او را شناختی و در خبر است که تو جل و علا  
و می بگویی که یا موسی اذا ذکر منی فاذا ذکر منی و انت فتنقض اعضا ک  
ولکنی کن عن ذکری خائفا مطمئنا و اذا ذکر منی فاجعل المسانک  
و لا تملک و اذا قمت بین یمنی فقم قیام العبد الذلیل فرمود بگو  
و فتر یا حضرت ما کنیز چنان باش که در حالت یاد ما هم احقای تو از کبریا  
ما را ن شود و چه چاره کی خود بین و بایاد ما آرام ببرد و در وقت یاد کردن  
چهار بار ما را در پس دل دار غفلت و بر لب فی از خود دور کن و اول  
برنامه دل سخن کوی پس زبان کرد چون بر لب طابندگی خوار بی ایستاد چون  
بند ذلیل ایستاده شود این نوع عبادت از کسی متصور شود که هیچ محرم



خود را به هم ندید بر آخرت باز آورد و هر چه اندریده آن ادراک آن حضرت  
صمدیت مشغول گرداند دل از اهتمام آن خالی نماید و جلال و عظمت  
حضرت جبار القین خود کند و همواره و قوف روز حساب یاد نماید  
و مجاری شمعوات بسد غفلت ببندد و آتش صحرای باب قناعت  
ببخشد و یقین داند که اگر یک ذره میل بخاطر او بجهت دنیا  
فانی نماید از قدر حاجت بود ما بدان تجارت آخرت کند و طمع دارد  
که در غار صفوات مناجات که آن غایت نعيم اکابر اولیا  
و نعمایات آمال و فضل القیاس است بیاید در غلط است و حال او  
مثال کسی است که خود را به طبعی آلوده کند و میخواهد که مکس بر وی  
نشینند و این محال است عن عائشه رضی الله عنهما قالت

اهدک ابو جهل بن حذافه الی رسول الله علیه و سلم فبیعه  
مما بیعه لما علم فشهد فیها الصلوة فلما انصرف قال دعی

هذه العمیصة الی ابی جهل فانی نظرت الی علمها فی الصلوة

فکاد ان یغتنقنی عائشه رضی الله عنهما روایت کرد که ابو جهل بن  
حذافه بن عامر صوفی سباه که بروی علمه سفید بود به نزد رسول الله

صلی الله

خاتمه نقل نماز

صلی الله علیه و سلم آورد رسول الله علیه و سلم پیشید در وی نماز کرد چون  
از نماز باز گشت آن جامه از تن مبارک نماز بر کشید و گفت ای  
عائشه این را باز گردان با تو چه کنم من در نماز چشمم بر وی افکندم نزدیک  
بود که مرا از حضرت حق مشغول گرداند روایت است که یک بار دوال لعلین  
مبارک کنی که گفته شده بود سیردن آورده و دوال تو در کشید چون رسول  
الله علیه و سلم صلوات الله علیه و سلم آن لعلین در میان کرد و نظرش بر آن  
دوال تو افتاد بغرود تا آن دوال تو سیردن کردند و دوال گفته را باز  
در کشیدند گفت چون چشمم بر آن انداختم در نفس فروری پیرا شد از چشم  
و غیرت حق ترسیدم و صاحب بصیرت باید که به نظر انصاف تأمل کند  
چون حال سید انبیاء با کمال نبوت این باشد که از فرج که از در کشیدن  
دوال تو نشست کرده از غیرت حق ترسد با وجود اینکه حق تعالی او را  
امین فرموده و پوشیدن پشیمان نزدیک باشد او را از حق باز دارد  
میباید امروز هوا پرستان مغرور عجب که زرکی و حیرت را در جبهه  
ابریشمان و اکثری زرین می طلبند و دیوسیران مشایخ نام که بکثرت اسباب  
و بیکل مباحات میکنند و جاهلان عالم صورت که هر اسلیم در اسباب  
فاخره و بجا عمت غلامان فاجره میجویند و تیره کرد کاران ظلمات  
حرفی بود که شمس الدین طوالت بن نام نهاده حالش از چه طور باشد





البته لاشک نزد ارباب بصیرت معلوم است که دین این طایفه دین شیاطین است  
نه دین الهی و مذهب ارباب یقین و در خبر است که ادبی الهی  
الی موسی علیه السلام فقال یا موسی قل لعصاة امتک ان لا ینکرونی  
فانی او بیت علی نفسی ان من ذکر فی ذکرک فاذا ذکر و فی  
بالمعصیه ذکر فتم باللعنه فرمود که حق جل و علا و بی موسی کرد  
علیه السلام ای موسی که کاران امت خود را کوی نامر ایا دکنند که ما  
بکرم خود واجب گردانیدیم که هر که مرا یاد کند ما او را یاد کنیم و چون کسی با  
الایش معصیت مرا یاد کند ما او را بلعنت یاد کنیم برادران این در حق  
حق عبدی است که ذکر او با غفلت نبود پس چگونه کسی بجای است  
معصیت با خیانت غفلت جمع کند و با الایش این دو مرد در حق  
جبار خواهد که در واسطه سخن گوید و از خطای این معصیانهای بهم  
صدیقان با کمال حیرت گشته است و از دیده های مومنان سبلا ب خون  
حسرت ریخته زیرا که هیچ ایدی از احوال آدمی از شایسته ظلمت این دو صفت  
خالی نیست مگر مجذوبان بجزایات عنایت و محظوظان صفات  
هدایت و از این جهت بود که آن سالف میدان عنایت از لی و مادی  
راه برد لی امیر المؤمنین علیه السلام و وجه چون نماز وقت عمر در  
آمدی

در آمدی مضطرب احوال گشته و روی مبارکش متغیر شدی گفتند که  
ای امیر المؤمنین علی ترا بر سرید گفتی و حقن امانتی در آمد که آسمان  
زمین و کوهها طاقت آن ندارند فی الجمله هر که را روشنی چشم بیدار  
زن فرزند و خدم و حشم بود و شادی و فرح او بسلاستی دنیا و آسباب  
و مال و جاه باشد هرگز ذوق شربت انس طاعت الهام جانش نرسد  
بساط عبودیت و لذت روح مخا طبات و فرح مناجات حق  
صمدیت نیابد و علاج این مرض مهلک که در بواطن اهل روزگار  
مزمین شده و احوال آن در دل های خلق رسوخ یافته خبر قطع داده  
زن فرزند و قلع شجره حب مال نیست و این علاج در غایت  
دشواری و دلاوری سخت تلخ است و از تلخ این دارد و دشواری  
این علاج بود که بیشتر بزرگان امت هر چند سعی کردند که در کعبه  
نماز گذارند در آن غیر جناب حق در خاطر نگذازند عجز گشته  
و نتوانستند پس از امثال ما کجا سعادت تصور توان نمود اما  
فان لم یصبروا و ابل فظلم پس اگر آن سعادت دست ندهد باری  
بهمه کنیم یا نصف یا ثلثی نماز از سواد اسلامت برای ما مانده  
تا از آن جمله بود که خلطی عملاً صالحاً و آخر مستقیماً عسی الله ان



مکتوب علیهم ان الله غفور رحیم پس ای ملا که فرموده اند که این  
مکتوبات برای اطفال لایق است نه علمی معلوم اعظم از کان قول نماز  
فایده و نجات است اگر از نجات که کمتر از اسرار نماز است یا این  
مکتوب احسان کن یا در مکتوبی جدا بیاورد بفرما اللهم اغفر لی و لمن  
عزلی فی وقر و مکتوباتی علی الخورانی و لمن اصفی الیها آمین  
**مکتوبات لایق** المحب الداعی السید احمد الودیدی البرزنجی القادر  
القشیرة البقاء الله الی مدید الزمان آمین  
بسم الله الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله و بعد برادران کبار  
با طمأنینه که امراض قلبیه اند در مکتوب علی حده عرض کردم و کبار ظاهر بحسب  
البواب فو رابع **معاظلات** درین چهار عبادات در مکتوب دیگر برای  
شما نویسم باید کبار ظاهر بحسب البواب فو رابع **معاظلات** درین جا  
اگر چه طولانی میشود ذکر خواهم کرد امینه و درم که از طولش ملول شوند  
تا جملاً مطلع برهم کبار شوند و از آنجا بر سر نیز کنند و اگر لغز از ترکیب  
آن شدند از آن توبه نمایند بر کیره چون گناه صغیره نیست که اعمال  
صالحه کفارت او را باشند و بدون توبه مغفور نمیشود و عذاب گناه  
کیره بطول و شدید است و مانع میشود طاعات کفارت صغیر  
مرکبش شود و هم کیره محسنات میکند و بجز کیره سبب سود  
خاکه

خاکه میشود و اما الله و برای دینی سه فرزد در ذریه حدیث است جزو  
المعصیت الوهن فی الطاعة و الضیق فی المعیشتة و التخص فی النة  
قبل و ما التمس فی النة قال لا یبال صفوة طلالا الا بانه ما یغصه  
ایاها من جمله کیره اخذ من حمة مثلاً و خیر خود را بفرودش و بدقتی آن را  
به شورش دهند بر زبان گردی شوی با میگویند بکیرند حدیث است که من روزی  
قیامت خم الکس میباشم که جزا فرود خسته و غمش خورده و کس من خم او باشم  
برو غالب میباشم و من جمله کیره را با حشر کبار که هفت حد زیادتر اند  
از هم هفت حد نوره کبار را با کبر الکبار حساب فرموده اند الله عز و جل  
هفت ربارا حد فرموده اند و حدیث نام آن هفت بمولود کثیر ملک  
کننده ننهاده را با چنان شدت است هفت از آن نوره کیره جدا  
کرده اند که از آن نوره به شدت تر است که گناه او کرایت بهمان حد و کاتب  
و به عیش میکند بر سه چون اکل و مطعمش ملوینند حدیث است روز  
رسول الله صلی الله علیه و سلم تخطبه خواند و بحث را کرد و شناس عظیم  
خشم در من بود که در پی از را با عظیم تر است نزد خدا از سبب  
شناس زنا حدیث ذکر را با هفتاد و سه باب است اسهل بهم چون  
مردم از نماز با درستی گذرود آن اهل الربا بحشر و ن علی صورت  
الکلاب و الحنازیر لا یجل حیلة هم علی اکل الربا تطبیق این آیت



این است که ربا خوردن دو نوعند آیا آیات و احادیث خلاف این است  
که ربا خوردن دو نوعند یا که از قریب سیردن میبایند منع میشوند پس کالاول  
بالتان میکردند یا در آخر ایام حشر کالاول میکردند درین باب  
ربا احادیث بسیار روایت شده لکن این تذکره کفایت است و هم  
آیت الذین یاکفون الربا لا یغفرون الا انما یغفون الله ان یتجنبه  
الشیطان من المؤمن یغفر روز قیامت مخرج میشوند و تفصیل  
ما فی الالب در مکتوب ربا ذکر شده و حتی جمله کبره در اخذ آن نزد  
امام مالک و امام احمد علیهم الرضوان کبره است اما نزد مذاهب  
امام شافعی علیه السلام خلاف در حدیث است و حتی قرض دادن بوی  
بر تفعیل هم کبره است چون خدمت و برده را نزد اخذ بشرطی اینکه پیش  
از آن قرض برده برایش نباشد یا ورده باشد عادتش نبوده و بعضی تفصیل  
اش در مکتوب علی حده ذکر شده و من جمله کبره منع فعل در وقت  
قوم اضطرار و احتیاج کلی بان دانسته باشند و اگر مضطر نباشد  
منعش مکره است و من جمله کبره اخذ و اکل مال بر باطل لغایر حق  
شرعی آیا لغصب است و آیا بلع چون قمار و آیینچه چون بیع

فاسد

فاسد و چون معاملات در غیره محض است شرک حرام این است  
که منع قبول شدن معاملات و دفع میکنند و مستحب نمیشود و کوشش بحرام  
بوجود آید سخی یا شش چند است حدیث است که روز قیامت بعضی از اناس  
میآورند چون کوهایی که مکمل کائنات دارند و پیچ از دایره قبول نمیشود  
و او با شش می اندازند صحیح فرمودند چرا پیچ علی علیه السلام فرمود  
او با اهل حله و صوم و حج بوده اند اما مرد قتی خوری که اتفاق شده  
اخذ کرده اند بان سبب ضبط اعمالشان میشود و من جمله کبره احتکار  
بشرطی وقت کافی داشته اند و جاهت مسلمانیان بطعام بخورده و نفرونده  
بایست که انحراف شود و نفرونده و غله خودشان نباشد حدیث است که منع  
طعام کنند و احتکارش کنند به تحقیق خودی لغایر از وری است و من جمله  
فروختن چیزی چون مویز و خرمای که بایست بدارند برای شراب بخورند و بالشراب  
مبغوضند یا بعد از آن بکس بدارند که عمل قوم لوط میکنند و با چوبی را بکس  
دهد که از آن الت لعب درست سازد و بیع صلاح لکافر دشمن  
مسلمانان یا بیع بیک بکس که نه بکیم و بعضی گفته اند این سخن  
به حق کبره اند اما حرامی آنها متفق علیه است و بیع خردس و کیش برای  
جنگ بخورده و بعضی آن را هم کبره گفته اند اما اتفاق حرام است و من جمله  
بیع چیزی را بکس مقدما بیع کرده باشد و بکس دیگر مبالغه کند و لغیبین



نمونه اند بان قیمت بکسری بکسری کند و یا اثر بر اثر و یا خطبه بر خطبه  
حرام است و اما اگر از سببی بدل رساند که دل تحمل آن نکند حرام و کبره  
است و هم اینکه کسی در بر بود و یا در خطبه و یا در طبعش و یا در بجزش  
یعنی بدانند و از دسترسند و راستی نگویید و من جمله خدای و غش و مکر  
با مسلمانان حدیث است که کسی خبری بفرد شد و معیوب باشد یعنی  
بنحوی که عیب داشته باشد و یا در عیب پیدا کند و بیشتر نگویید  
لم یزل فی مقت التمه یعنی زایل نمیشود در غضب خدا بسیار  
تا آن چیز مانده و لم یزل ملائکه یعنی بر او میکنند در مکتوب علیه حده  
با کبریا سنجیدن و کمال ذکر شده قال لقائه ولا یحیی المکر التبی  
الا با هله و من جمله فروختن مال به سوکنه دروغ چنانچه ایلی  
معاملات بان حکمت مبتلا هستند خصوصاً چنانچه از حدیث است  
که روز قیامت خداوند تعالی نظر رحمت با او نمیکند و فرارش  
در مکتوب بود اذ کرده ام و من جمله کسی فرض کند و قصدش آن  
باشد که آن را باز ندهد چنانچه غالب قیاریان می بینند چنانچه  
و هم مفلس خودش فرض نمیکند و امید بدست رسیدن ندارند تا ادای  
فرض کند اما الوقت این فوره کبره است که فقیر معطر نباشد و من جمله  
کسی

معاملات  
کسی اقتدار ادای دین داشته باشد و تا نیکو کند بحدیث شریف مینویس  
نقد است و هر روز بر سرش نوشته میشود که فلان ظالم است امام خدای  
فرموده لو ابغضت روزه اش زرد و من جمله کبره خبیثه صاحب  
فرض و میداند که فرض درش هیچ ندارد و یا در اجس میکند یا از اش  
میدهد نزدیک است با خود دولت از خود او را می قوت کند و من جمله  
کبره اکلا مال یتیم و یا ابتلاف آن امام دقیق العبد علیه الرحمه آن را از اسباب  
سوء خاتمه بخورده و در قرآن که التما یا کلون فی بطونهم نار و مسهلون  
سعیوا حدیث است که حق است خدا او را به بهشت نبرد یعنی غول شود  
تا بان کلاه نسوزد و من جمله کبره حرف مال اگر یک فلوس باشد در کاری  
که چون مشا باشد که معصیت باشد اگر چه حرف در صغیره باشد کبره است  
و من جمله کبره این که امسا به اگر چه ابتدا کم باشد و هم اگر چه مثلاً بیودی  
باشد در مکتوب نامسا به ذکر شده و من جمله کبره بنای خانه زیاده از  
احتیاج خودش بلکه برای تکبر و جلا کند و من جمله کبره تغییر علامات ملک  
غیر و یا آمدن در ملک غیر بنحوی که راهی نو در آن ایجاد کند حدیث  
شریف یعنی برادر دو قسم کرده و هم راه جاده را بنحوی تنگ کند و از دست  
بدل خلق رسد و تنگی برای او نادر و حیوانها پیدا شود و من جمله کبره خیانت



باز بگوید سخت خدا بزرگ است که من از در بریم و من خشم اویم و نجات  
علامت منافق است و من بگوید که از حق مر بقی بر دوش بوقضی غیر  
تا مالش بوارش نماند و من بگوید که اینک مر بقی او را بوقضی و من  
غیر نکند و بداند که شاهد ندارد و من بگوید که از در به نسبت بر آید که کسی از در  
نماند خدا بزرگ است که بهشت از در حرام است و من بگوید که اینک در عباد  
زیاد از آن چه از صاحبش عاری کرده بعمل آورد و من بگوید که اینک حق  
و ابراهیم در بخیرند خدا بزرگ است که خود فرموده من روز قیامت  
خشم اویم و معلوم است که کسی خدا را تعالی خشم او باشد و الی غیر اینها  
و من بگوید که من عبادات را از مسلمانان بخوبی که سخت باو بار رسد چون  
پوش و حشیش و گیاه و آب سر مجربا و چشمها و در سوخت و چون منع  
کردن عبور بر راه جاده و به تلف بردن شنبه بغضب ملک است و با جود  
دادن املکه مباحه اگر چه حرم ملک خودش باشد شیخ از روی فرموده  
که این کار را نکند بچه کاروی بدیوان حضرت باری میرود و من بگوید که  
دخا کردن مال موقوفه و با مرفق بخلاف شرط واقف اگر چه خودش  
بخورد و بخوراند اگر بخورد معلوم بهشت است و در دنیا تعجیل  
عقوبت دارد در برابر سبب تاخیر عقوبت ظلم عباد این است مصحح

عبد

عبد مظلوم در این تاخیر است عباد در قیامت در هم اوقات محتاج  
تر است تاخیر عقیبت مرگت خدا است اما خدا صاحب خانه و خانه خلا  
در قیامت احتیاج ندارد و من بگوید که تصرف در لقیط پیش از  
استفا که لبط شرعی و گذشت مدته ملکیش شرعاً در تصرف او نیست  
و من بگوید که نقدی چون وصیت وقت مرگ با کثر از ثلث کند  
مقصود از در بپوش است و میاید بدوش او را زوال مالش یا بعضی را  
اجنبی و یا بوقضی که بدوش تا بپوشد و یا اموالش بقیمت کم بپوشد  
این جمله را برای اینک بپوشد و وصیت بکمال مال در آن وقت از در بپوشد  
باطل است و بگوید که شرعی کرده است خدا بزرگ است که جاز و مستحب است  
اگر محض مقصودش از در بپوشد باشد خدا بزرگ است که نباشد هم گناه کرده است  
خدا بزرگ است اگر کسی هفتاد سال عمل کند بعمل اهل بهشت در وصیت ظلم کند  
خانه عمرش بشود داخل نار میشود اما اگر در وصیت الله و فی الله نوبه بغض  
و در نه هم اموالش وقف یا وصیت کند در دو چیز غیر خوب است و کرده  
نیت و من بگوید که اطلاق وصیت مرد مرده اسیر خاک از مال خودش  
که بخواند بگوید که در جنتی بر او خودش معاین کرده رحم ندارد بجهانیت نمیکند  
صلح از آن جزو میکند نمیکند و سلام علیکم و رحمت الله و بركاته الحمد لله

السید احمد النودبی البرزنجی القادری القشیری  
بقا لله الی مدید الزمان



**مکتوب ربیع النعام**

بسم الله والحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وبعد برادران کبار ربیع النعام از کتب قوه عوف برادران میفایم بابتید این که بعد از معرفت آنها با از آنها اجتناب کنند و یا بعد از از کتاب آنها توبه از آنها نمایند لهذا لازم آمده که گوش به نما می مکتوبات دهند تا بدست در دین پیدا کنند و نشان ایمان داری باشد زیرا حدیث است که از اعظم اخلاق حسنه مؤمن است که اعلا از استماع خبر دین سیر غنی شود و من جمله کبره ترک متایل شدن بشر و کبره الهی که اقتدار لغف و معده داشته باشد و ایم از فتنه و نوار کتاب کبره از ناخوف کند باین دو کبره میشود حدیث است که خداوند تعالی لعن بر مرد و زن میکند که اختیار آن بنقل که ذکر کند و اگر نه در آخر زمان بحسب حدیث ع و ب سعاد است و من جمله نظر و لمس بیکانه کبره است بشر و ط شهوت و خوف مفتونی شدن و اگر نه حرام است و خصوصا نظا مرد است تراست و فسادش زیاد تراست و بدون این شرط مذکوره نظا مرد حرام است و کبره و همیشگی باز نیک و شیطان است و با مرد بدیست شیطان است و من جمله غیبت و فطاعتش و فرشت در مکتوب علی حده گویند شده حدیث است که بر با هفتاد و سه در جوار است ایون آنها زنا کردن با مادر

اربی

اربی بر بالین از آن هفتاد و سه در جوار ربیع بر غیبت مسلمانان است و شک عوفی ایشان و من جمله کبره تا استند از بسمانان و استندانه و استخار ایشان اما بنحوی بخفورا ایشان عیب از دیا بکبرند و دشمنی و با بی النعمان خنده با و نا کنند و یا بنحوی محکات و مشایه بیات و یا اقوال آن بخفورا ایشان کنند تا در مفتضی گرداند و بحالت بار مجلس شوند و سه کبره در این آیت است لا یسخر قوم من قوم و قوله لعلی لا نکلموا الفسقم قوله لعلی لا تقابلوا بالالفاظ و آیه بطریق مراتب شدت تقدیم و تا بخرد که کرده سحر و استغفار از الله و بر سر استند از بسمانان اذیت بدل زیاد تر میرساند و من جمله کبره عیب لغف و نمود لغف و از نیز که آواز نمودن است بالقاب بد الله تراست و هر سه چون که اذیت تمام بدل مسلمانان میرساند کبره از حدیث است که در دنیا آنان استغفار کننده بوده اند در بی همیشگی از دیا کشوده میکنند پس بوجه استند از او مار به بهشت طلب میکنند نزدیک شدن پس او مار به بهشت نمیرسد یعنی او مار از در بی بهشت بر میگردانند و بد فرخ میرسد چنان که دین جلد کبره و نمیرد که دن است حدیث است شش الناس نما کنند که لغف باین الا حبا کنند که انند و طالب افشا عیوب مسلمانانند و نمیشد نشان لغف است حدیث در کبره در دنیا

ربیع النعام



دور بان باشد روز قیامت دور بان آتشین بدین ادا میکنند مؤمنان  
او با پوشش میآید و گفته اند عمل بخیر از عمل شیطان خورناک تر است زیرا خورس  
شیطان بخیرال و دوسر است عمل بخیر میآید و محاسب است و من جمله کبره بقدر  
حدیث است او را در جهنم حبس میکنند و با و میگویند اشیات کن آنچه نسبت  
بان غافل داده یعنی اشیات نکنند خلاص نمیشود و معلوم که بهستان اشیات  
نمیشود و مظنه بخیر الش الوقت میشود که باطلعه آخره را ش از دوزخ نجات  
میآید و من جمله کبره منع خمر یا لغو از شوهر کردن حضرت رسول الله  
علیه و سلم یعنی بر آن مانع کرده و الله اعلم که معلوم بود از حدیث شدیدی میسر  
زیر حدیث است که زن به قضا در برتبه لذت جماع او از مرد زیاد تر است  
و هم نزدیک بقتله است بالاتفاق علما و ائمه اسلامان بخیر و محلی نباشد  
کبره است اگر کم باشد حرام است مگر اید اسلامان بخیر و محلی نباشد کبره  
اگر کم باشد حرام است مگر اید اسلامان کبره است و من جمله  
کبره افش اگر از سر را قضا جماع حدیث آن مرد و آن را شر الناس  
عند الله حساب کرده برادران بنکرید که چند تا تنک و بی حرمه است که جماع  
عقل سالم بر آنکه سرد و پوسیدن آن شر با قبیح از آن ترند اما اگر بگوید  
جماع کرده ام کبره نیست و من جمله جماع کردن بخیر و غیر مرد و چهار زن

و بی حیای

و بی حیای کلی است من جمله کبره عقد نکاح بمعرفه کم بایش از خوش خیال  
باشد احلا و ابد از معش نه هر بنام بردن نموده است محلال و خوش کند حتی  
زن بار را طلب معش میکند نمیدهد حدیث است لقی الله و هو ذی  
یعنی روز قیامت از زن نا کاران است و من جمله کبره تصور چیزی ذی  
روح بر سبایه دارد و بر سبایه ندارد و بر سبایه و بر سبایه و بر سبایه  
در کلمه تصور است و بنامات حتی کعبه از مفسرین گفته اند که آن  
الن من یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخری و داعی  
لهم عن ابنا الیمی در حق نقاشان صورتها ذی در حالت جوش است  
که از جمله کسانی که از شد عذاب دارند روز قیامت صورتها ذی در حالت جوش است  
عذاب میزند و با و میگویند که او را عذاب کنند و اما نگاه داشتن و ایم است  
نه کبره حدیث است که ملک و برکت بان خانه نمیدهد که حوریت حیوان درو  
باشد علما جوش این است با اختلاف حوریت و یا سرش را جدا کنند اما قرش طعام  
و لیم که حوریتها که مذکور متقی باشد منع دخولش و حضورش نمیکند من جمله  
طفیل شدن حدیث است طفیل که داخل شد سارق است و قریه خارج شد  
تاراج گفته است من جمله کبره زیادتی خوردن بعد از سیری بدون اذن  
عاجز طعام حتی میمان بدو و بهر گناه است یکا از آن ظلم است و یکی



اسراف در خوردن حدیث است کبر مقتدا عند الله الاکل من غیر جوع  
والرفقة عند المصیبة الحدیث و هم اسراف کرد در خوردن طعام  
خودش اما بشرطی کیره است که معلوم باشد ضرر یا ویرساند و هر چه  
خوردنش ضرر رساند حرام است و هم بوجه افنی رد ترق و لو سعه  
در اطمینان کردن آنکه بر کسی مایمان و لو سعه بتدبیر است و بتدبیر  
حرام است حدیث است شرراقت آنانند که الواع طعام میخورند  
والواع لباس میپوشند و همیشه الکلام لا یغنی عنک شیء فوف  
فی الکلام تشدق لب پیچیدن در کلام یعنی آنان برای اطمینان رفاهت  
زیان درازی میکنند و یا بتدبیر اسرافت من اند من جمله کیره و عدالت  
نگردن در بین زوجات حدیث است کیره از یکی زیاد تر زن داشت  
و عدل نکند و در قیامت یک بجانب جسدش ساقط میشود و معلوم  
مطلقا ایند اول مسلمانان کجای نباشد کیره است و معلوم ادنی  
میله بجانب دیگر از دماغانیت از دست نه کمی مردانیت که در  
امت موسی علیه السلام و علیه الصلاة والسلام هر که خواستند دعا ای بد  
کنند گفتند که بگردان اول از دهنده باد زیر کسبیت انی از او  
گفته باشد نزد در در طه هلاکت افتد معلوم اما اگر بدل یکی را

زیادتر

برای نگاه

زیادتر بخوابد و آن در گذاردن گناه نیست من جمله کیره غیظ در بین دو  
مسلمان و یا یکی یکی در راهند و دیگر را حدیث است هر کسی زکات برادر مسلمان  
خود زیاده از سهم روز بخفت بوجه غیظ زکات او کرد بهشت آن زکات مکالمه  
با او مکالمه از او ناپیش از دیگر ببرد و جنت است یعنی و مغز و کشود و من جمله  
کیره خروج زنهار از خانه بشرطی لباس را موقوف کنند و یقین فتنه و فتنه  
دائمه باشد اگر چه خود جنت باذن شود پیش باشد و در پیش کشف نکند اما  
اگر تقوی فتنه نباشد حرام است نه کیره اگر بدون اذن شود پیش باشد  
و در پیش کشف نکند اگر لباس اش را موقوف کنند حرام است و من جمله  
کیره نابشره زن است بشرطی کیره است که اذینش بدون عذر شرعی بکشد  
برساند و اگر نه حرام است حتی نه نابشره حساب است اگر بدون عذر شرعی  
شرعی طلب طلاق کند من جمله کیره رفعا بدوشی زن یا برادر دختر یا خواهر  
که در خانه باشد علمی و فرموده اند دلوش آن است که آن نامرد بجنبش  
و اهل اش رفعا داشته باشد اگر چه زن نکند چون رقص یا نامردان و بوسه  
دادن بالشان و لغو بازی عاشقانه و دیگر فلیقه و غیر آنها حدیث است  
که بهشت از حرام است و من جمله از اکبر الکبار قذف و نسبت  
زنا و بالواط بکردن یا زنی غافل و بی خبر چنانکه بگوید ای زنی و یا زنی  
و ای و لید زنا و یا بکردن بگوید مفعول کاندر و یا فلان بالواط کرده



در قرآن عظیم آن کس لعن می شده و فرموده که در دنیا و آخرت  
ملکوت است و عذاب عظیم دارد حدیث آن را از اکبر الکبیر عذر فرموده  
و جمله شش تا دوازده است این قدر غلبه است که محبت جلد از جلد  
زنا کمتر دارد و من جمله کبره زبان کردی شتر و شیرینی میگوید یعنی عادت  
داشتن دشنام بکلمات آن گفتن است و بزبان و اخلاق خبیثه اش  
اذیت او ندهد و حدیث او را فاسق و هتک کننده و شیطان نام برده  
و من جمله کبره لعن بر مسلمانان بغیر حق حدیث است و قدری بر کبره که  
متنهی نباشد لعن کردن لعن با کسمان می رود و در کتاب آسمان از دلبسته  
می شود و بر زمین باز می آید بهم چنان منع می شود بجانب یکین و لیا لعن  
می رود و جای نمیناید که در دوزخ قرار گیرد و بر آن کس لعن بر او کرده می رود  
و اگر مسیحی نباشد بهم می رسد پس بلعن کننده رجوع و قرار میگیرد و اگر غیر  
از هم فدای لعن است بین که اولاً بلاعن و آن کس لعن بر او نمیدارد و بعد از آن  
اطراف می رود تا جای قرار بپسندد پس کندید یا بلعن اگر مسیحی باشد  
پس بلاعن رجوع می شود و این نشان عظمت فتح و خبیث آن کلمه است  
برادران کارهای عظیم در دین خودتان است چه از طرف ثواب و چه  
از طرف عتاب و چه از طرف عذاب یا آنکه از لعن اند و یا مبدء اند

اما عظیم

برای لعن

اما عظیم ثواب و عتاب نمیدانند حیث است مسلمانان از دین به غیر  
باشند و بگفته علی بن ابی طالب که ام و او ششم آنانی که مبدء اند علی بن ابی طالب  
لعن می کنند و برادران کوش نمیدهند و کم که گفته می شود و شده بود لعن  
محبت یا غیر می شود اگر کوش دهند و ملول شوند و هم بر کس سبب و باعث  
لعن بر والدین باشد از اکبر الکبیر است که گفته خودش را داده و گفته بعضی  
از علما را بر آنند که لعن بر حیوانات هم کبره است اما اصح حرام است حتی بر  
دین مشخص حرام است زیرا ممکن که مسلمان شود و حتی لعن بر شیعیان  
که بدعتی است فاسق باشد حرام است و حدیث رسول الله علیه و سلم  
بر چند جا آمده اما لعن بر یهودی نه لعن کرده مثلاً لعن بر اهل کتاب  
و مؤکلفان است و لعن بر معوزین نقاشان صورت زیورج  
و لعن بر کسانی که حد و سنور ملک را تغییر میدهند و لعن بر آن کس که از  
دیگر راه کم کند خصوصاً کوه باشد و لعن بر آن کس که زنا بکند و لعن  
بر آن کس که در ایام حیض با زن خود جماع کند و لعن بر آن کس که عمل قوم  
لوط کند و لواط کند و لعن بر آن زن که منافق مرده به شوهر و قاضی  
میگویند و زنهای کج و نیکو را میبایرد و لعن زنهای کج که از دوش







بر آن کسی که بر غیبت را بر سر قبر او نه کند و لغنی بر آن کسی وقت مرگ و ولد یا کسی  
دیگر و یا در حق گرفتن شدن بجهت بر سر حد اهل کند خود را که مرثیه گوید  
و لغنی بر کسی که بر سر کسی بخورد چنانچه گذشت روی که بر صفتنا عن الله  
الاکلام من غیر جمع و لغنی بر آن کسی که بر بیعتی بر کند و در بیعتی چاکر کند  
آنگاه که بیعت نمودن حد او را غیبت و لغنی بر آن کسی که در مجالس ظاهر  
فصاحت بر زبان درازی کند و به کلام بسیار بدهد و لا یفهم و لغنی  
بر آن کسی که در روی زمین افساد کند و لغنی بر آن کسی که فذف را بر زمین  
غافل پاک کند و لغنی بر آن کسی که در هم دهد یا مان که افعال شنیع جاری کند و لغنی  
بر آن کسی که بکند و جمله فریبگی مان را رساند و لغنی بر آن مرد که زن داشته باشد  
و یا زنی که شوهر داشته باشد زن را کند فرزندش در مکتوب زن را ذکر شده  
و لغنی بر آن کسی که در مجالس بنشیند و پشت بخلق کند بشرطی از بیت بدل  
مسلمانان رسد و لغنی بر آن کسی که صدای آذان و حتی علی الصلاة بشنود و بیعت  
از وی بعه عبادت کند و لغنی بر لایع شطیج لغنی بر کسی که مال و لغنی بر زنی  
که لباس ربطنی پوشد و بدنش که عورت است از او ظاهر شود و لغنی بر کسی که  
بعضا و قدر و لغنی بر کسی که اهل تسلط اند عادت شان آن باشد که هر کس  
شرعاً معتوک باشد او را عزت دهند و یا هر کس شرعاً لایق بعزت باشد

ادرا ذلیل و بی مقدار و خوار کنند و لغنی بر آن کس با عشت و اهل بیت نبویه  
بر چه حرم باشد در حق او یا به علی آورد و لغنی بر غیبت و برستان در شمام  
و هتک و مت ایشان در مکتوب جدا ذکر خط مشی شده و لغنی بر عاق  
والدین در مکتوب جدا ذکر شده و لغنی بر حاکمی که مجابا گیس را بر کند مثلاً که  
اهل صلاح نباشند و گیس اهل صلاح موجود باشد او را نکند و لغنی بر عیبد و بنادر هم  
و احادیث از ابو القدر صاحبان او صاف مذکور و رعایت شده که هر بیت  
لغنی بر کسی که از او نا کرده مکتوب کنی بشی آن هم احادیث نداشت و لغنی  
علامت شدت عذاب است و من جمله کیره اینکه گیس تصنیف لغنی بر عیال خود  
کند بخوبی که او را را بفراورد مثلاً از متان لباس نهد از سر در و معالی بشنود  
و طعام بکند و نهد سب کور روی دهد بکند و من جمله کیره قطع عیال هم  
در قرآن خبر داده که خداوند لغنی بر او نا کرده حدیث است که رحمت نازل  
بمیشود بر قومی که قاطع رحم در میان او نباشد لغنی بر آن قدر گناه عظیم است  
که شومیش کرامت به نام سایه میکند در مکتوب عیال خود ذکر شده برادران  
یعنی در بیعتان شوم کوش بخوانند مکتوبانی که با بر دهند چند لغنی دارد یکی  
اینکه بر خداوند لغنی بخواند و بعد بر اینگونه و نالستند که کیره است از آن  
یکسیر کنند و دیگر اینکه اگر لغنی بر مرکب آن نهند و نوبه کنند و اگر نوبه ننهند  
از آن استغفار کنند و یکی اینکه استخفافش نکنند لغنی بر آن را خفیف و سبک



و السلام على  
الشيخ ابو الفوارس

51

فطره



سرکار محترم

و در وقت قبول و نقل کند و اگر بجهت بی بندگی و ارادت با بزرگ و قریب یا محله بدهد  
بر ایشان قبول و نقل کند و حضرت رسول الهی علیه السلام فرمود که منع زکات و فطره  
شده در وقت احتیاج بسیار آن جسد باین میشود و ظلم ظالمان شدت میکند و فطره  
و هم نعم پیدا میشود و آن حضرت علیه السلام و السلام عادی و محدث است فرمود  
عادی از منع زکات و فطره منع باین است و ضرر کسی خصوص صاحب زکات  
و فطره آنست که اگر آن اسلام و ایمان نبیند یکی از دو قوت میشود و بیست  
ارکان یک طایفه شد و دین بریان و نصیبین بدل دوم نماز درست سوم  
روزه درست چهارم زکات فطره بیست و پنج صحه است هر وقت یکی از اینها  
چون جانب دیوار خانه اش بدهد و عدم شود یک جانب ایمان و اسلام تمام  
و عدم شود و اگر یک طرف دیوار داده خانه اش بدهد شود و رفاه نمیشود که آن طرف را  
درست نگذرد پس آن یک طرف ایمان و اسلامش نماند و رفاه نمیشود که نماز و این  
و ضرر اختیار کنند هر بنا بریدن و ضرر خراب شدن یک جانب اسلام و ایمان  
و یک طرف خراب قیامت به بقرآن عظیم و پنجصد شریف روزی قیامت  
که روزی است از شدت احوال و شداید عذاب و در آن روزی آن روز اولاد و بی  
مومنان سفید میشود با وجود کجایان میدانند که نه نماز کنند که معذب شوند اما اگر نماز کنند  
و بدین و شنیدن احوال مومنان سفید میشود و قال تعالی یوم یجعل الودعان  
مشبه بالبحر و روزی قیامت روزی است دیگر که در آن روز مومنان را



سفید از درازی و کسرت عجم و غم و غراب و در دنیا اگر در آن موقوف قال  
بگیرند و بیرون نمانند و او را بکشند یک موی را پیش سفید بخشد با وجود که در دنیا  
مخافت ازین زیادتر نمیشود و قیاس کنند که قیامت چند ساعت است و قیامت  
پنجی هزار سال است قال التعالی فی لوم کان مقداره فمستین الف سنه  
بعینه روزی قیامت اندازد پنجی هزار سال از سالهای دنیا است و پنجی  
موقوف است و خلاصه در هر موقعی هزار سال باز دارند بر این موقعی عذاب  
خدا گناه است چنانکه آن گناه در آن جای هزار سال باز دارند بر این موقعی  
و آن نکات فطره به شکلی که آتش میشود و بعضی برای پیشانی و بعضی  
برای پهلو و بعضی برای پشت و ملک عذاب آن جایها را با آن شکلی دادند  
مثلا که پیشانی را در آن که در پیش میخورد تا به پشت سر میرسد و بعضی قدرت قاهره  
خدا التعالی کالاول در دست میشود هزار سال با این عذاب معذب میشود پس  
به تقدیر خدای التعالی آن شکلی با فنی عظیم میشود و عذاب او میرسد آن کس از  
خوار میشود و آزارش میکنند من آن مال نومه که هر روز نکات ندادی مرا بیک روز و خلاصه  
نمیشود و در دست بعضی افنج میکنند و سینه اش و سرش و همه اعضایش را بر چوب  
بار چوب میکنند و بخورد پس او را کالاول چوبش در دست میشود  
پس آن افنج چون سالی که شکلی میدهد و دغان التعالی کل شعبی قوی  
پس ملک عذاب باز بدست او است آن که جایهای معینه اش را داغ میکنند

والله

فطره

<sup>در حق</sup> والله اعلم ان مال زکوة لبعضی به شکلی میشود و در حق با فنی آیات بعد دو و چهار  
نازل شده در کتاب تعیین پنج ازین دو و چهار ندیدم بر در آن و این پنج فر  
یکه بنابرین و یکی عدم رکن ایکن و یکی این داغ عذاب تا پنجی هزار سال  
قیامت و یکی قوت لواب روزه های رمضان که ملک دوستی را بر دست بخورند  
لواب یک روزه رمضان بنوبه عرق جناب باری میکنند خداوند بفرماید  
لواب یک روزه بنوبه حضرت باری مبصر ما به بخورانی لواب یک روزه  
بنوبه اما بنوبه که فلان روزه رمضان گرفت و از حدیث ذکر چنان مفاهیم  
میشود که اگر بدین هفت دبار ز سر رخ و زبور فرست شود خدای التعالی  
یک روزه بجا می دهد و رها نمیشود و عذاب لواب که با عطا کند و اگر خزان  
قیامت جز آن اتمام کند پس یک روزه لوابش چنان باشد بیک لواب کسی  
روزه اش چند باشد و به ندادن سه از رزم کند این هم فرمایند  
و روی میدهد که آن دولت عظیم از دست خود میدهد و یکی از سفید فر  
بنابرین و یکی عدم شدن طرف اسلام و ایمانش و یکی آن دو نوع عذاب  
مذکور و یکی قوت لواب عظیم جمیع رمضان و یکی هم لواب یک به هفتاد  
که احسان بفرماید که سه از رزم بد و ده ده از رزم است و البته اگر خدا  
تجوا سه این بیست سه از رخی نوران ابلاست تاراج شود پس کسی نزد  
بزرگ و عسکر رجا کند تاراج را در شود بزرگ و عسکر رجا قبول



کنند بر خطی پس این ان از عیال سه از رم کنندم بیاورند هم تا راج رد  
میکنم پس آن سه از رم کنندم بیاورند و نه مانند عقل این ثواب ماه رمضان  
از رمضا عفا از این هم تا راج زیادتر است که به سبب ندادن این  
سه از رم کنندم بزرگ عسکر ناده باشند و تا راج رد نشود و اختیار  
این خر عظیم دین برای لقمه جزئی دنیا علامت شدت بی دینی و کم عقیده  
البت و خدا حق او تابا باشد در وقت مرگ از سبب ایمان مردیت  
حصار کنند مال خودتان بزرگات و ملاوان بیماران خودتان کنند بصدقه  
برادران قیاس بر این که حصار کنند ثواب رمضان و ایمان خودتان  
و بلکه سر وجه خودتان بگرد فطره و غیر ازین بی مبالائی بآن هم خسارت  
منند نزد بعضی مجتهدان تا رکان رکن اسلام بدو نچو دو کار فرزند نهون  
کافر حری را برانزد آن مجتهد کفر کند و کفو خفیف ثابت است چنانچه کفر  
شدید تا رکن خفیف دارد و هر کس از برادران زکات شرعی ندهد  
خودتان داده و در فطره داده و از آن شکر کند که بخود داده و هر کس  
که نداده و سبب بناریدن باران و هلاک عامه مسلمانان شده بدعا بفر  
و مغفوم و مغموم شود پس ثواب کند که من بعد موبز بدهند و حقیقتا بگویند  
شرع فریضه یکشنبه را باید خراش کسی امین و عدل مولود باشد و به کمال  
در خیر نگاه کند پس که معین شد مالک خاص آن مقدار معینه را گوش  
شود

شود پس تعرف کنند و احوال چونکه این شر و طهارت بعل بنیاورند و راج  
نمیخواهند همواره باران بخورد پس ثواب کرد و هر چه زکات بیفتد چون کنند  
و موبز و سایر حیوانات و فطره و اموال بخیرت زکات آن به هر دو فطره  
به هر دو با تعلم لقلبه امام اعظم رضی الله عنه کنند پس تا زکاتش و فطره اش  
در ذمه نماز باشد بیکت ثواب برادران هلاک نشویم و باران بسیار در  
در امت است مایه کینه باریم اما حضرت علی علیه السلام و این دو نوع کینه  
سبب بناریدن باران تعیین فرموده یکی زکات و فطره ندادن و یکی  
و کبر خیانت در حق کیل و پیمان و سخیف و نقصان روحی و این عمل صوم و  
چهره و بدن نیز سستی طاعت و حدیث طویل آخرش و از اجابت الوالت  
فقط اسماء و اما کینه باری خود را بکوه موافقه مایه کینه است و این چنانچه حدیث  
فرموده نشانه رغبت شدن خواننده از جمیع مقام و بدرستی اواز جمیع  
علامت این است که قیمت و هر یک از این چیز کران و عمر کینه مشهور  
فکر ما غالب خلق عرشان به پناه و شرف و هفتاد سال مرید متوفی میزند  
و این عصر غالب در هر صحرای الکی و متوفی مشهور و حق رسول الله صلی الله  
علیه و آله و جفایده معامله و جو و عظم سلطان و کربا را مرشد و غالب  
آب بر شمرها و کارین را در تنافس می باشد و جو و نظام سلطان شدت می باشد  
و اگر بر سر فقر استادی شوند و حاکم و تبعه او بلی بانی خلق به تبعیت او کار می



بر این میکنند و فقیر و فقرا دست از فعل غار بر میدارند و این  
همه امور که صادق آمده اند و موجه گشته اند علامت  
غیب اله است از آنست و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم جز  
چنان داده است که اینها از شوهر کنان است که ذکر کرده  
پس برای ما حق است که بخون و زاری و گریه و خاک بر سر خودمان باشیم  
که بر سر کنایه باری خودمان حق تر است از اینکه برای باریان کنیم  
اما بسبب باریان چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده متعززه زکوة  
فقطه و غش در سیمان و سجده است بر او را که هم منهای این کنایه باری  
و شرمساری خست طبع است چنانچه حدیث خبر داده که ما محیی الاسلام  
محیی الشیعی یعنی یغیر در راه دین و ایمان و اگر نه کسی داشت اقل ما یکنون  
بر روز ستمانان با و میدهند و ما می توانیم که چهار روز و نیم می شود که  
شش روز ستم کنیم میشود بر بنده سلیمانیه این خسارت بخیرال دلش نمی آید  
اگر که از رزم کنیم بدید دلش مشغ میشود و بر فرمیداند با وجود و زرد  
مدخانه میرسد که دارد معلوم لغت حساب ندانسته و ندارد و فرزند  
غیر از شش من کنیم این است بجزیر که چند وقت بخیرت حضرت نیامده  
پس که آمد بر سینه درین باین برانند و گفتند نه انچه در خانه رسد در  
باشد ملک رحمت و برکت ما آن خانه بخیر کسی در خانه بود نه انچه  
بودند او را در سازند و بنا بر آن نیامده باین خیر و دلان به کسی بخیر

و باخر

و باخر چند غلامیدند با میده لغت و دنیا که ندارد و بسبب رفع رکعت  
بخسارت میدهند و اگر در راه و ایمان یک من کرد و قطره بفقیر و مسکین بدهند  
بخسارت میدهند و باید و من بملک امام حق است و غنسال مرده و بسبب توان  
و تلقین توان بدین بدین که ان است سبحان الله از این فطرت و ضعف دین  
و ایمان و اگر کسی بجهل زکات فطره کرد و بجهت رسانید خلاف دارد  
اصح این است که باید بوم و بوم و بوم فطره و بوم و بوم زکوة آن  
مستحق حاضر محال بودی عنه باشد عتیه اگر زکوة و فطره که بجهت خرج  
و لایبت داده باشند واجب است که آن فقیر بوم و بوم و بوم و بوم و اگر  
حاضر نباشد با و حرام است و واجب است ردش کند و اگر رد نمی شود  
ظالم است و بسبب آن است و ادش باز آن را بجهت دیگر دهد و نیست  
زکوة و یا فطره بیاورد و یا خود معذور قدر واجب باز صاحب زکوة  
و فطره از مال خود بجهت دیگر دهد و نیست آوردن به از زمره مالغ  
از کات نباشد و این مسئله غصه که غیر معمول است و وقوع دارد و مادر  
غیبت نبی الله و ایاکم من لومعه الغافلین و حشر فی و ایاکم  
تحت لو اکستبرکم لعلین امین و الحمد لله رب العالمین  
الحج الدعای السیده احمد البرزنجی القادر فی القیامه  
البقاء الله الی حدیذالمان آمین



مکتوب معجزات

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله وبعد  
برادران چنانچه شناختن حضرت علی علیه السلام با اسم خودش و اسماء  
و اجدادش و عشیرتش و مولد و مدفن اش لازم است و یکم بر هر  
مسلمانی دالتن معجزاتش و بالعوضه از آن برای قوت ایمان هم لازم است  
و آن معرفت نبی علیه الصلوة والسلام زیاد میشود لکن بعضی از معجزات  
درین عریفه عرض خواهم و اعظم معجزات تا قیامت برای هدایت  
امت و نجات امت و در بین امت میماند این قرآن عظیم است  
که جمیع بلغات عرب اهتمام کلی کرده اند عاین بوده اند از اینکه بمثل  
افسر سورفی از قرآن الت کنند و بعضی زبان و دل اقرار کرده اند  
که این کلام بشر نیست و اگر میتوانستیم چون ادبگویم و بعضی بدل معترف  
شده که اعجاز راست نه زبان و من جمله الشقاق قریه اش را آن  
حضرت است و مردیست که ابو جمل با یکی از اعیان یهودی با خود  
بمسجد الحرام آورد و گفت ولات والعزى اگر علامتی آیتى چون آیات  
انبیاء سابق آوردی ایمان میآورم و اگر نه با بن سبف گردنت قطع  
میکم فرمود خدا حافظ من است صفتش را نمیشناسد فرمود چه میخواهی

یهودی

معجزات

یهودی گفت الشقاق قریه را بر سر کان فریش او را به سحر و السحر اند یهودی  
گفت با وجود سحر دخل بر آسمان ندارد ماه را برای ما شق بنما حضرت ان را به سحر  
کرد و سحر شد بنماش رو به بیت که بنیمه باقی رو به پشت کوه البقیس کرد  
گفتار گفتند که منحنی شمس بعین چنانچه سحر داشت همیشه میتوان  
سحر کند و سحرش منحنی کم است یهودی از و گفت که سحر چشم بند است  
چنانچه شما در اقطار و اطراف هستند اگر ماه را دیده اند که منحنی شده  
معلوم که سحر نیست پس بر کس که اقطار باز آمد خبر الشقاق قریه و یهودی  
که این معجزه را دیده فوراً گفت انشالله لا اله الا الله و انشالله ان محمد رسول الله  
و معجزه دیگر در حق شمس و از کرانی و بی سرش عین و بی رفری بر جوی بود  
وقت کشف شد روز غروب کرده بود فرمود ای علی نماز عصر آیا کرده  
گفت آری نکرده ام فرمود خدا یا علی در اطراف تو در رسول تو بوده فوراً  
شمس از مغرب رجوع و طلوع و علی نماز عصر را ادا نمود و درین واقعه  
فضیلت علی و نماز هم معلوم است و من جمله بار عسا کر غزایان  
در سخت جانی افتادند و به اعجاز آن حضرت نجات یافته اند من جمله  
وقت نماز عصر آمده و به آب نرسیده و مخلوق تشنه قدی پر آب و دست  
بمیان فوج نهاد بدین برانگشت سرچشمه شد و آب بر آن گشت و سیر نفس  
بودند همگی از آن سرچشمه سیر آب شدند و دست نماز برداشته و حیران



سیراب شدند و لوبه دیگر از لوبه های متعده بسیار در مدینه خلق هم  
 نشسته اند بی اعتبار شکایت بخیرت حضرت آوردند و فرمود که من  
 لعنه کوزه من بجمع آب در دست ببارید و کوزه آوردند دست مبارکش  
 بمیان آب نهاد چون سرچشمه قوی آب از آن روان شد و همه سیراب و ریان  
 شدند و دست نماز شستند از راوی که جابر بود پرسیدند که نماز بانی چند  
 بودند گفت چهل و نه نفر آن قدر آب غالب بود اگر صد نفر مرد میبودند کفایت  
 میکرد اما غازیان یک هزار و پانصد نفر بودند و دفعه دیگر در جهاد بنوک  
 معاذ رضی الله عنه روایت کرده که همه لشکر بودیم بسرچشمه رسیدیم که آبش چون  
 بنه لغلیان بیرون میآید بسی چند مشت آب جمع کردیم حضرت دست مبارکش  
 بآن شست پس آب را برچشمه ریخت همان ساعت آبی سرچشمه غلبه چنان کرد  
 که غازیان همه سیراب شدند و معجزات در تکیه آب بسیار مدد یافته لاکن  
 دیگر این دو سه واقعه کفایت است و معجزات در تکیه طعام هم بسیار است  
 اما بعضی را تمام بیان نمیکنیم از طلحه رضی الله عنه روایت نموده که در سفر بودیم و اگر نه  
 شدیم و انس رضی الله عنه چند فرسخی از جوزی غلش در ظرفی پیش آن حضرت نهاد  
 امر فرمود به بنیم را فرود کردیم و دعا خواند بر چند خدا خواست پس امر فرمود بپایند  
 بخوریم و هشتاد نفس بودیم آمدیم و همگی سیر شدیم و از جابر رضی الله عنه مروایت  
 که روزی خندق کسب بودیم آنحضرت امر فرمود یک صاع آرد جو غیر خودیم و یک

عناق

معجزات

عناق یعنی جوش شیرین بودیم بخند کردیم و ما را رافض بودیم امر فرمود در سه کوزه  
 بیابند و بخورید همه آمدیم خوردیم هم سیر شدیم و طعام و غیره کاتبه پیچ از ما  
 ناقص نموده و ایضا از جابر رضی الله عنه مروایت که مردی آمد و طلب طعام  
 از آن حضرت کرد و سقوی جو با و داد چند مدته خودش و عیالش و همانش از آن  
 خوردند تمام نشد روزی گفت بود بپیمان اش میکنم تا بدانم چند مانده آن را بپیمان  
 کرد پس بخیرت حضرت رفت و خبر داد حضرت فرمود اگر بپیمان اش نمیکنی در  
 هم چنان از آن بخورند لعنه به بپیمان کردن برکتش رفته و اگر نه تا آخر عمرش میماند  
 و خدا علی حق برادران اگر کسی برکتی در قوه خودش آید چیزی در دید بپیمان اش  
 نکنند و آن را شنبه و شماره و بپیمان ننمایند و از ابوذر رضی الله عنه روایت  
 شده که در سفر غزا بودیم که سنگی اندید به مخلوق رسید حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود  
 که آیا چیزی نزد شما نیست گفتیم آری یک صاع کمر در ظرف نوشام مانده امر  
 فرمود بردم بسیار آوردیم دست مبارکش بمیان ظرف کرد و بعضی را بیرون آورد  
 و دعا بر آن خواند و بمیان ظرف ریخت پس امر فرمود که ده نفره را بپایند بخورید  
 ده نفر میآمدند بخوردند و سیر شدند تا همه غازیان سیر شدند پس امر بکنی فرمود دست  
 بمیان ظرف کنی هر چند بدست آوردی و کفنی بیرون آرا ما را آنچه در ظرف  
 باقی است بیرون آوردنش بکفنی باشد چه بریزدین ظرف را کفتم پس با حیات  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و حیات ابوبکر و حیات عمر از خودیم و کفایت را بیرون



آوردیم تا عثماني شهيد شد ظرف را تباراج رفت و من جمله کلام شجریا  
 آن حضرت و شهادت دادن آن به نبوت او هم اجابت دعای او باریا  
 و متعده داور و صد دریافتی خبری عرض بنمایم از بریده رضی الله عنه روایت  
 شده که اعرابی آمد و طلب لیل بر نیوتن کرد امر فرمود بر آن سحره بگو که  
 رسول الله ترا می طلبد اعرابی رفت و آن را بدرخت گفت فرار درخت  
 بطرف یمن لب رو پشت و اقام چنینید تا لب بر کنده شد و زمین می  
 درید تا آمد به پیش آن حضرت ایستاد و گفت السلام علیک یا رسول الله  
 پس اعرابی گفت یا رسول الله اگر کن بجای خود من برود امر فرمود  
 و سحره بر جوی کرد اعرابی گفت یا رسول الله اذن ده که سحره بر تو برم  
 حضرت اذن نداد پس گفت اذن ده که درخت پایت را ببوسم  
 حضرت اذن داد بوسید مسلمان شد از عبد الله ابن مسعود مروایت  
 که شبی من نصیب این آمدند و کوشش بر قرآن خواندن نهادند گفتند که این  
 بهار است بر اینکه تو رسول خدا را یعنی بلکه این قرآن بر آن کسی که آمده باشد  
 فرمود این سحره پس فرمود ای سحره بیا بید سحره را بش کنان شد در پیش  
 آنحضرت آمد و ایستاد و گفت اللهم انک رسول الله و من جمله این و ناله  
 جریح خاله از فراق آن حضرت که از وجود او جدا شد از جبار رضی الله عنه مروایت  
 که هر بار که رسول الله خطبه میخواند بر جریح که در سجده بود اعیان می نمود پس

که امر فرمود منبر را درست کردیم و بیالای منبر رفت و از آن جریح جدا شد  
 و آن جریح به این و ناله آمد سحره به روزه در افتاد و جمیع مخلوق را بگریه در  
 آورد پس حضرت به این آمد و دست بر سرش نهاد و سکن شد فرمود ای  
 جریح اگر خواهی ترا می کشم تا بسوزی و مسلمان میوه تو خوردند و اگر میخواهی  
 دعا کنم تا بدرخت جنت شوی پس حضرت کوش به جریح کرد بجواب آمد حتی  
 هر کس نزدیک او بود شنید و گفت مرا بهشت بنشان و اولیای الله و دوستان  
 خود از میوه من بخورند و مشکافی غیب که در خشتش خشک شود و من هم خشک  
 نمیشوم از حضرت عایشه رضی الله عنها مروایت که حضرت فرمود که جبرئیل  
 وقتی رسیده رسالت بر ایم آورد بهر سحره و سنگی که میگردم گفت السلام علیک  
 یا رسول الله برادران ظاهر این مرده دادن و تعظیما باین طور دادن در ایام  
 ادل و حی بوده پس باین طور نمایند نقل است که رسول الله پیش از وی به تجارت  
 به طرف شام با قافله قریش متوجه شد در معرض راه را بهی بود اصلا و ابدا  
 از جای خودش پیش هیچ کس بیرون نمیآمد و قافله نزدیک او منزل  
 گرفت را هلب بیرون آمد و نظر میکنی یک که تا بحمد المصطفی رسیدش  
 گفت گفت این سید عالم است خدا را تعالی او را بر رسول بر کافه مخلوق بعث  
 میکند رحمت للعالمین است بر زمرگان قافله گفتند بچه میدانی گفت لکاه  
 کردم نه شجوه و نه بچه نمائند سحره بردنند و سنگ و درخت سحره بر غیر منی



نمی برند و من همه شهادت انواع حیوانات به نبوت بسیار صد و پانصد من جمله  
 از عمر رضی الله عنده و دلت که جمعی صحابه در خدمت حضرت علیه السلام نشسته  
 بودیم عرق آمد و ضرب را بشکارت کرده بود گفت این مرد کسیت گفت بنی الامیه است  
 گفت قسم به لات عرقی ایمان با و نمی آورم تا این ضرب ایمان نیاید و در وقت  
 به پیش رسول الله انداخت حضرت فرمود ای ضرب بستان فسیح همه اهل مجلس  
 شنیدند گفت لبیک و تسبیح بکنید یا زین من وافی القیامه فرمود ای ضرب  
 عبودیت که میسخت گفت عبودیت آنکه در آسمان است عرش او در زمین است  
 سلطنت او در بحر است سبیل او در جنت است رقت او در نار است  
 عقاب او پس فرمود من کیستم گفت رسول رب العالمین و خاتم النبیین  
 هستی رسالت کسی است لحدی گویند و خا سوزنا امید کسی است نکذیب  
 گویند و راد که روایت کرد که روزی از در خانه آمد دیدن آمد با رسول  
 رسید نامه اسناده سوزج با و از کرد گفتیم با رسول الله چه میگوید گفت بنیاه  
 بمن آورده شکایت از صاحبش میکند ناگاه به دیدن صاحبش آمد گفت  
 با رسول الله این شتر من است فرار شده حضرت شکایت از شما میکند میگوید  
 تا چون بودم با من کردند کوچ بر کوچ لعل مکان بمن کردند پس که پیر شدم  
 میان شتران را اطلاق کردند چند چیتا شتر از من بران او را به حال آمده  
 حال طبع سر زید بن من کرده اند گفت با رسول الله راست میگوید طبع کردیم

در این کتاب

سرش

مجوز است

سرش بشیریم فرار شده نبوت آورده فرمود بمن بفرمودش آزادش میکنم با و فرودخت  
 حضرت آزادش فرموده در مدینه تا ماند بگو چه میگوید بهیچ کس علفش نمیکرد  
 قصه اگر که باراجی و قصه صبی در خدمت حضرت و قصه شاة و عمار و صبی  
 در بن نامش را اند همه شهادت نبوت داده اند در بن عریفه ذکرشان نمیکند  
 و من همه ایها موفی و کلام اطفال پیش از کلام کردن همه شهادت نبوت داده اند  
 مردولیت که بهمودی بگریانی مسموم ساخت برای رسول الله آورد با صبی بشیر و بگریانی  
 کردند فرمود بخورید شاة میگوید با رسول الله بهمودیه مرا مسموم ساخت از آن جمع  
 بشیر بر آید شهادت مردولیت و توانی از انصار و وفات کرد مادرش عجزه داشت  
 بر سر جنازه آمد نفریایش کردیم پیره زن گفت سرم مرد گفتم آری گفت خدا یا  
 معلوم میدانی بجهت نزدل و نبی گوید ام رجای اینکه بر کف شقی معین من باشی  
 این صحبت را بن من و بر من با مکن حضرت آیین فرمود و باجی ز و به آمین  
 پیغمبر علیه السلام لباس که بر سر جنازه بود دور کرد و زنده شد مردولیت  
 که یکی از صحابه بن زن خود گفت این شاة را سر بر نه بخت کند حضرت را با چند  
 صحابه همافتی کنیم صحابه رفت و زن شاة را سر برید و او سر چاک داشت  
 نگاه کردند مادرش شاة بریدگی به بگری گفت من سرش را شام بشیرم بخشید تقدیر بود  
 بر سر چاک تر خواهم بکتن مادر را گرفت مادر مشغول بود مگر برادرش برید مادر رفت



بسر از نزد پدرانش و مادر در پی سرگشته و پسر در بامی بپایین افتاد  
و پشتش شکست خوردند و نزد زن حاکم بود هیچ فریاد نکرد و بکار خود  
مشغول شد سرگشته را به پیرنی پوشانید تا شود پیش خجالت بار نشود و دوم  
مبارک حضرت به خانه آید وقتی حضرت آمد طعام پیش او نهادند فرمود  
بسران را بیاورید با من طعام بخورند شوهر به نزد زن رفت و گفت حضرت  
بسران را طلب دارد با او طعام بخورند زن گفت خوابیده اند صبحی گفت  
یا رسول الله خوابیده اند فرمود برو او را بیدار کن بیا بنده آمد گفت حضرت  
حکم فرمود اطفالان را بیدار کن زن واقعه را حکایت کرد گفت راست نگفتم  
تا شما بخجالت نکشند و حضرت پای مبارکش بخانه بیاید صبحی به دوباره رجوع  
کرد پیش از آمدن صبحی به تبرکی آمد واقعه را برای حضرت حکایت کرد و گفت  
خدا کی لغای فرمود محمد بر سرشان دعا کند او را ایما میکنم صبحی به آمد واقعه را  
فردا حضرت قدم رنج بر سرکی بچما آمد و دعا کرد پدر دزد زنده شدند و درین  
باب واقعات دیگر بسیار اند اما غریب طولانی هیچ کس نمیخواند و از معرص  
روایت شده که صبحی آوردند آن روز از مادر بود آمده بود تا دعا بر سر  
بخواند فرمود ای بچم من کیستم بچه گفت رسول الله و نبی الله اند برادران  
از بن واقعه معلوم میشود که اطفال مشرکان بهشتی اند قول علماء بر این  
راجح است

راجح است از حسن علیه الرحمن روایت شده که مردی بخجالت حضرت آمد  
و گفت یا رسول الله در فلان دادی در ایام جاهلیت طفلم دزد بود زنده  
بجای کرده ام فرمود بیا برویم با بخا رسیدند حضرت فرمود ای بنت فلان گفت  
جواب گفت لبتیک و سعد یک فرمود پدرت مادرت مسلمان شده اند  
اگر میخواهی بنزد پدرت و مادرت بیاوریم زنده شوئی در جواب گفت  
بی هیچ حاجت من با و تانیت خدا یار یافته ام برای من او خوب تر است  
و این واقعه متوفی ترجمه علمی ذکر شد من جمله معرفت قبول شدن دعا بش  
و واقعات بجز نمکاید لکن دوسه واقعات عرض میکنم در جمعا د اخذ  
قتاده رضی الله عنه بفر کفار یک چشمش بیرون آمد و بر رویش استاد  
حضرت علیه الصلوة والسلام بدست مبارکش بجای خود نهاد و دعا کرد  
چشمش کالاول درست شد از عثمان بن حنیل مرویت که کوری آمد شکوه  
مصیبت کوری کرد فرمود برو دست نماز بگیر دو دور رکعت نماز بکن در پس  
بگوید اللهم انی استملک التوجه الیک بنیتک محمد صلی الله علیه وسلم  
فتبى الرحمة یا محمد صلی الله علیه وسلم انی التوجه بک انی رجی فی ان یکشف الله  
عنی بصری پس بگوید اللهم فشفعه فی راوی میگوید مردی کور رفت پس آمده  
چشمش خوب شده بود و این نماز را حلاۃ الحیة میگویند در مکتوب علی حده



تفصیل اش نوشته ام از انس مرویست که مادر من حضرت آمنه گفت یا رسول الله  
 انس خادم نسبت بزرگ برکت دعا با و کن حضرت فرمود خدا یا در مالش  
 و اولادش برکت ده از انس روایت شده که والد بعد ازین دعا کسی  
 نمیدانم چون من بار فاطمیت و برکت و اولاد من زیاد تر از خلق شد حتی خودم  
 صد اولاد دخی کرده ام از پشت خودم نه سقط و نه اولاد اولاد من حساب  
 نمیکند و هم دعای برکت عبد الرحمن بن عوف کرد مشهور است بچهار بیت  
 دولت مند شده مرویست که سلمان فارسی عبدی کافر بود سبب حکیمان  
 شد لشاذت او میداد پس سیدش کتابت با سلمان بر سر سجده تمام  
 برای او نوشت نه چهل اوقیه ذهب با و داده شود حضرت علیه الصلوٰه والسلام  
 سجده تمام برای او کشید و در آن سال هم میوه داشتند بعد از تحم مرغی  
 ذهب با و داده پس آن را موازنه کردند بعد از چهل اوقیه کران شد

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته الحی الداعی  
 السید احمد النوری البرزنجی القادر فی القشیری  
 الباقه الله الی مدید الزمان

بسم الله الرحمن الرحیم

مسبحان کتبی غفار  
 لکل جمعی بر او یار  
 والد بنای کرد کار  
 لوفیق در مستعان  
 بی لوتابن چه فرمان  
 دست گیری هزاران  
 بدو رم کنی که اگر دماران  
 یاست و یا صبور  
 لعیب علقان دور  
 هم قوم بی بدل  
 کن ناکشوی اجهل  
 هم رخت جانی  
 قادری تو رشید  
 یا تمید یا مجید  
 ظاهر کی را ایجاده  
 نفی نادالو کس  
 یا خالق کرم دار  
 بی کیانو لکیان دار  
 بی تو هیچ نابین چه کار  
 خالق کل اشیان  
 غفور کنه کاران  
 بدوئی کار سازی کاران  
 که اگر دماران بین بدو  
 عالمی به سر و صدور  
 دوری لعیب غلغل  
 هم آخر و هم اول  
 پادشاهی قادری  
 هم کبیر و کا بری  
 بادوئی یا تمید  
 فتعالی لا ینبئ  
 بی پست نبی اراده  
 بی لوتابن فریاد رس

بدو رم کنی که اگر دمار  
 لا سلام لکفار  
 بدوئی رحیم رحمن  
 الحمد لله  
 شفا دار کی بیمران  
 بحومت به چوار یاران  
 یا عزیز و یا غفور  
 بوکنه کاران غفور  
 هم بینای کم نزل  
 ذات فعلت بی خلل  
 رب هر لوتی صابری  
 بی اجل کن نامری  
 یا قریب یا بعید  
 لوتی حاصل کر بود مراده  
 نفی لوتی کس نه  
 ربی دخی بعید



پادشاه اوان سلام  
لجنت کافرا و اسلام  
لخلق سرزمین  
و یام بیست لعلمان  
دنیای روان با مکان  
لشرافت رسول الله  
لوزیر بنی پاکت چال  
نه ارض نه سما بو  
نه انداز نه مه بو  
نه لوح نه قلم بو  
نه عبسی بن مریم بو  
نه کا و نه ماسی بو  
نه زمین ماه منور بو  
ناوی او بیست غیر بو  
ثبت روز و لیل نه دار  
لبو محمدی مختار  
او ارضی و معتبر  
سبب رسولی سرور  
الم یجعل الارض مدی

کیوی بدین خاص عالم  
اسلام پاکت امین  
بامر رب العالمین  
لکتابان دان بیان  
خلق اندکی ارض آسمان  
و ک امن بیست مقال  
خلق قبل کل حال  
نه آدم نه حوا بو  
نه مخلوق نه بجا بو  
نه کعبه نه حرم بو  
ناوی او مکرم بو  
نه لوح لکشته بجی بو  
نه حیوان نه دار و برد بو  
بامر دانا کی کار  
شرق غرب بود بخار  
آسمان ماه منور  
روی ناگردی مقدر  
فرخی رب عباد  
والجمال اولی د

حق بلین بدوا نه  
کافری ناپاک دین  
بدین دهر و چین  
اول خالق مبین  
شرق غرب کون مکان  
لعالمی پر کمال  
نصبت بیست چو اولی رسل  
نه قیامت نه دنیا بو  
ناوی او بر مصطفی بو  
نه بید نه زم زم بو  
نه عرش نه کرسی بو  
ناوی او بر نبی بو  
نه مخلوق نه ناسر بو  
دنیای روان سرتاوار  
لبی کبان لکبان دار  
ستار و شمس قر  
کیوی کی کردن بلند  
آیت کی به فایده  
ارض در آسمان خاص عالم

مالکی

مالکی ملک عظام  
خنی میست آیتام  
روزی کی موسی ناز دار  
لعالمی کل اسرار  
بیم رحیم در پهنای  
لابق بحد و نشان  
جواب دار رب جبار  
ناوی کل من به حق  
فرخی عمر زور و کثیر  
دنیا مرفوع لاول  
پنجی دی منو لکل  
لسر ارضی مقیم بو  
خالق لیل و نهار  
لترسی موت جبار  
مدد کر یا بغفلت  
لو پاش بکر بو برار  
لکوی نه دجوه خوار

بوخی فرخی کلام  
و ک امن بیست کلام  
لرب غوی پر سیار  
ای بحالان خبر دار  
عاجب فضل عطا  
فی شریک نه نای  
ناهی برسی لیل  
لوفیق در کی کل شی  
نایب زانو کبیر  
رزق افعال اجل  
غیر از دنیای نیو خلیل  
فی عهد عمری وی بو  
لبوی خلق نه لیل و نهار  
در روزی دیکلی دغوا  
دی کشت داغ و حسرت  
دیکلی بالولد لوار  
روچی رکن نبویه جبار

خلق السموات والارض  
لعالمی دنام دار  
خالق لیل و نهار  
از دینم لواللهی  
غافری جرم گنای  
لکبوه لوفیق  
لوفیق لور و دبر سیار  
از لیل و نهار  
لبو لور و نهار  
لبو محمد مرسل  
او خیر لیل و نهار  
دور بولد نه شمال  
خوتلی نکر دبه عمار  
اگر دیکلی کم بو نا کوهفت  
لبو عمری کونا و کرس  
هفت سالان کرقی لزار  
لو پاش بامر کی اسیر



لکل دنگی آنوی روحی چون در  
بوی رانی تا چهل هزار سال  
لا آری بی دستان  
و خلقی آنچنان منی تمام می ساز  
و آنچنان خلقی هم منی را بر آید  
خلقشان دستان کبلا سر بان  
لوپاش بامر کی سبحان  
لوانیش کیک نمان  
بوی رانی تا سی هزار سال  
لنخیک آب قر  
و خلقی هم آدم من طایف  
مخلوق لوان کوه پاش  
بامر کی حتی احمد  
سه روایت بون اخبار  
بایستی لوان با ژمار  
باعت بوی رانی  
عالمک بوی رانی  
لکل قومی نالکی  
خلقیت فیهم آلف قسبه

دنیا زیر و ملک مال  
لوپاش بیکین با مکان  
بوفضی بکن اعتبار  
خالق فردی قیوم  
ارضی نالدست اوان  
دیان کرده دغلو دان  
بون حاجت ذنب عصیان  
دنیا بی روح ملک مال  
لوپاش بامر کی اکبر  
امجار خالق متین  
رونی نالو آدم لوپاش  
لبان و پاش کوه ولد  
وک امن بیستم گفتار  
بایده جفت بون نامدار  
لباش آدم بوشیت  
لباش اویش کدشت نوح  
لوصد و پنجاه سال با ژمار  
فرمودی رب علما همه  
الا تحسین علی همه

فقد ما چو لوپاش  
خلق اندکی جان بین جان  
لکلام رب جبار  
لغظلی دی کرد معلوم  
پند معجز بولابدان  
ری بر لوپاش بولابدان  
لسرارضی بون نمان  
فقد ما چو لوپاش  
رونی نالو آدم مستقر  
لا آیت کرد معاین  
حوای کی کرد به و لاش  
با ژمار به عهد  
لعالمی دنام دار  
با چل دو بون سر تا خوار  
حاجب تکبیر و نقد پس  
حاجب فتح و فتوح  
نوح بنی دعوا کار  
در حق اوان ناردی کلام  
به خدا دوست کس با ژمار

بنویس

دنیا بی بی همه  
کرم زحمت ندان  
حقا بیک میرو لیک  
معلوم فیض روح او بو  
فقد ما چو لوپاش  
پراده کرد خیر و شر  
صدای هر و کواش دی  
ارضی آسمان دینه بوش  
پروک آشی لیسر برد  
بامر کی پادشاهی سبحان  
او غلیظ و ک شموه  
کفوت دلا سر تا سر  
دینه در لهر دان  
بامر کی پادشاهی جلیل  
ارواح دینه طلبان  
لپرموده شای اکبر  
فقیر و عاجز زاره  
وای فرمود خالق غفار

بذات لوم همه  
زحمت ندان بولیک  
بی فایده وی قشوی بو  
روحی او بی بی بو  
بوی رانی تا چهل سال  
امری کرده بای صرصر  
بنالو کواش بوش دی  
نه طهر دینیتی نه و خوش  
دشت چیا و کبود برد  
ام جبار دباری باران  
بامر کی دانی احمد  
جهد و ک کواش کنگ  
عالمان و اخبار دان  
در پیوه اسرافیل  
پاک دین و رفایان  
روح جباران دینه بر  
را و بستان بی کردار  
کواش دی لید نیا کردار

اگر دم زانی روح کشتن  
پروا لویو لیک  
فرمان بامر کی خدا بو  
دنیا زیر و ملک مال  
لباش سال مستقر  
او بایده دی لباش دی  
پروک آشی لیسر برد  
و لکل الجبال کالوین لیسر  
دی کاتوزو به کرد  
لشبهی منی انسان  
ارضی بارانی قوت ددا  
سر لبران دینته در  
یا الله نمان کی سر کردان  
بف دکان کربان  
همچو جوان مشور  
دینه بر روح جبار  
و قوی الناس مشکاک  
خود بی کرد اظهار



کافی مسلمانی دل غنی  
آمن کردم مقدر  
مردی و دای تیدا بو  
فرعون دی کوت از غم  
پسند بان عقل بنو سلیم  
چند تا می بخول لون  
سند و دیوان قللات  
دست کا هی بقیعت  
نوم زم سو و شیلان  
هزین لون جویان  
کیوی کمرای پر خط  
برزد بلند و هموار  
یک لون نماد به چار  
مکن الملک التوّم  
نادلاسمان به بنوار  
هر چه ملت کاف  
ان جدم یصلو لک

کافی مسلمانی دل غنی  
آمن کردم مقدر  
مردی و دای تیدا بو  
فرعون دی کوت از غم  
پسند بان عقل بنو سلیم  
چند تا می بخول لون  
سند و دیوان قللات  
دست کا هی بقیعت  
نوم زم سو و شیلان  
هزین لون جویان  
کیوی کمرای پر خط  
برزد بلند و هموار  
یک لون نماد به چار  
مکن الملک التوّم  
نادلاسمان به بنوار  
هر چه ملت کاف  
ان جدم یصلو لک

بین او ملکی یکین بس  
چنین دعوی بوسر  
بارکس بوخوی دعوی بو  
شاد دی کوت از غم  
چار یک بلین استغفر الله العظیم  
ان فخر کائنات من کنتم قریون  
القاب هاجب دعات  
بر لون زرقی زینت  
زینت لوزدار کان  
کویکی لون نماد  
چار بار و پیغمبر  
زینت خوش و صاف  
دای فرمون کردگار  
لله الواحد القهار  
لون گرم دکا ایجا  
بی حجاب بی برسیار  
قیس الشکر

لنوملت کفار  
دعا خواست بوسر  
من الکافرین و بنان  
نایه زوت طهر  
بوی روانه کرد طوفان  
لو طایفه کس مان  
اوسا مو حوا ففس  
لرحمت پیغمبر  
در کبکی عاقل به  
دی دنیا آخر به  
کل من علیک فان  
کل نفیس ذالقه الموت  
دی چه شادی بی به  
مشت جوهر زنده مال  
عزرا لیکل کرد مولک  
ای پادشاهی جبار  
بارکس بدردی دمری  
بهار زرقی بی بستینم

بی مسلمان لون او جبار  
ای بجا لان خبردار  
اگر بکین یک سر  
ایجا خالق سبحان  
بالیک بوکل اشبان  
لو طایفه کس مان  
کیوی بدرین ای برادر  
عزرا لیکل نایه سر  
ایمانی بی کامل به  
فرمون خالق سبحان  
مدح حق نایه زوت  
در کبکی عاقل به  
مخلوق بی کمال  
بی مغرور دبی مال  
لو سر جمیع امت  
لومن دکی خط کار  
کس خطای کونا کر  
عمری باخود بیستم

لو پاش بکر نو برادر  
لا کدر علی الذریض  
عبدمان و بن مسخر  
دعای قبول کرد لربان  
چکر ککوه سر سوزان  
بامری رب فریاد رس  
کناه کارین سر لبر  
دل گیرادین تا محشر  
یکت بهمت یک دل به  
بی بیته سر روی جهان  
وقتی سعادت دین فوت  
زینتی مردن له و به  
بی بی دو سپا له  
بران خالق به هیبت  
عزرا لیکل کرد کفتار  
جواب دقا دردی  
کار کخوم از یک دینم  
کرب غفلت بنوارم

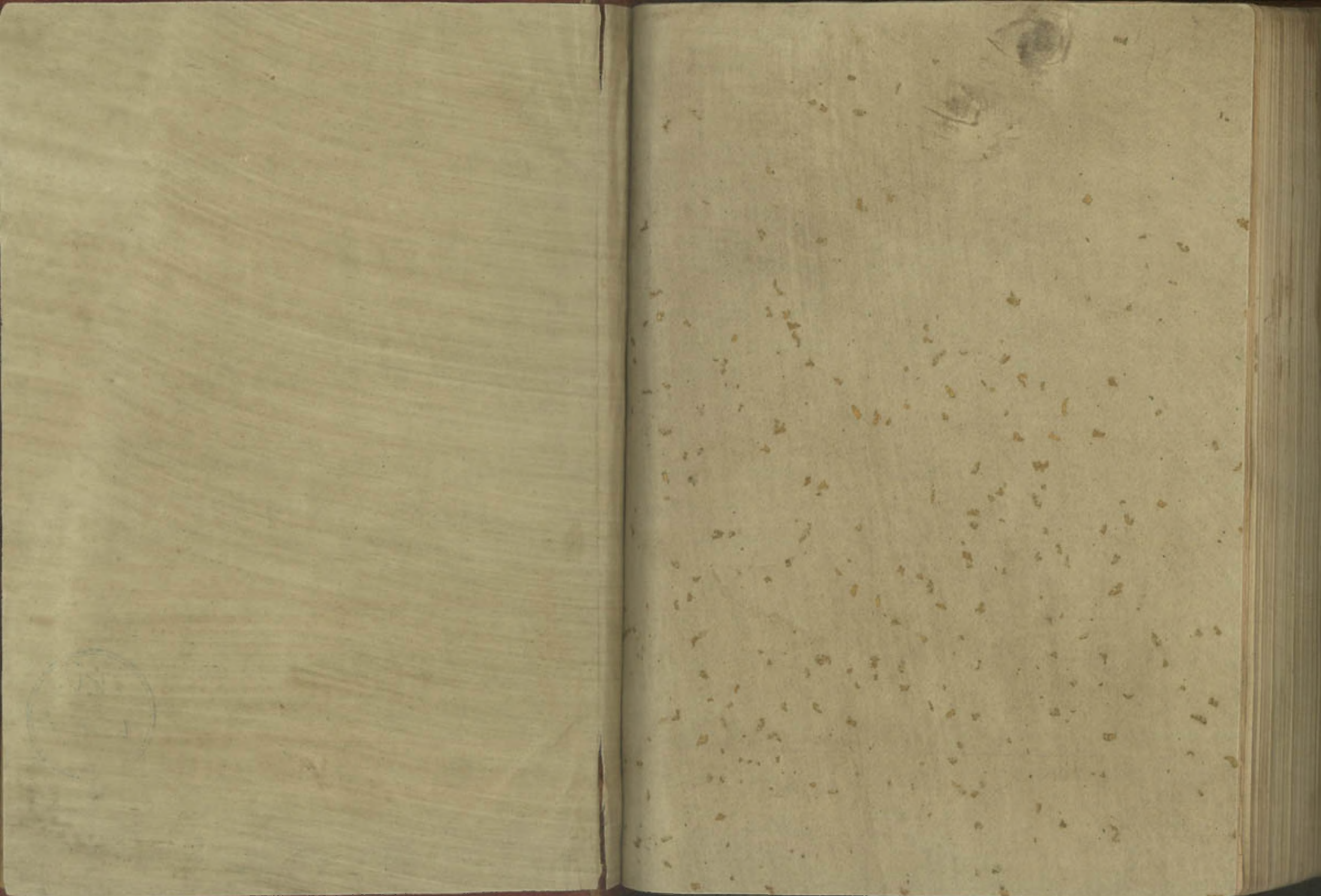


شناختن کیوان در ارم  
خالق کلی اشیا نم  
پیچ کس ناپی لبیرم  
فرمان بامری معبود  
قاد دنیا دبی آخسر  
پیچ نموده ارواح دار  
اولان ماول داو طلب  
قط نابی کس بمبینی  
الاموتن شیطان  
رسی دگونی سر تا خوار  
قاف تا قاف آنم بر آفرین  
بانگی دکاتی او جبار  
ورس در کس حیل کس  
اسمی اعظمی دجوی لبیر  
نموده لدنیای کامل  
وای فرمود خالق بخیر  
روح کیش و نلکیش  
خدا بوی واد کویست  
لبر او ان زما متان

حاکم کی کرم دارم  
به همود لان در نم  
روحان بکیش برود  
بامری مالک قادر  
که دنیا آفرین او جبار  
کس نموده در عجب  
خالق و دامر بینی  
نموده لدنیای بکیشان  
او شیطان نالکهار  
نابینه زوت و رار  
وایلدی او حیل کس  
لدنیای بوی طلب کار  
نانه در کس بزور  
بدست وان نانه کیر  
در لسان بر تا علیل  
امجار الو سریل دیر  
نت پیشون چست چلنگ  
روح کیش و نلکیش  
لتنکالوز حمتان

حاکمی بی جیومکها نم  
راسته بینا و لبیرم  
با بجا دو به مو جو د  
روحان بکیش قادر  
دکانه بانگ تا وار  
حملته العرش مقرب  
بی لدنیای سر بلبینی  
لجلم جن النان  
تا جن دکن لا کرو نار  
نابینه زوت ظفر  
نوی داوید قر آدم پیچ  
لویش نابی رستگار  
بامری مالک قدیر  
روحی دین بوز میر  
الاماده عزرا بیل  
لولدنیات خوار دده پیر  
لجن النان ملک  
امی رنوبه کیه خوت  
لبر او حصر مان







۱۳۲





